



رهائی

سال دوم شماره ۶۸
پنجشنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۹
بهمن ۳۰ رسال

در این شماره:

- فراخوان به نیروهای چپ و کمونیست
- خطوطی از تاریخ: نگاهی به دو سال جنبش کارگری در ایران
- نگاهی به جنبش چپ در دو سال اخیر
- جلوه‌ای دیگر از تروریسم
- فدائیان اسلام (۶)
- رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۵)
- بازرگانی خارجی و چاره‌اندیشی دولت
- اپورتونیسیم در لویای بر خورد به خرده‌بورژوازی
- در حاشیه رویدادها...



فراخوان به نیروهای چپ و کمونیست

رفقا! مبارزین کمونیست!

جامعه مادریکی از بحرانی ترین ادوار عمر خود بسر میبرد. بیش از دو سال از عمر رژیم — جمهوری اسلامی میگذرد. کارنامه ی ننگین این رژیم نیازی به بازگوئی ندارد. نتیجه مبارزات پرشکوه توده های مردم بعلت کاستی های جنیش وتوطئه های دشمنان بصورتی درآمد که یک رژیم سرکوبگر واستثما رگر جای خود را بر رژیم دیگری با همان مشخصات داد. در این میان مردم مغبون و نگران شاهد تلاشهای جناح های مختلف برای تشبیت خود هستند. وضع عمومی طبقه کارگر نسبت به دوران پرمسکنت رژیم منفور پهلوی بهتر نشده است. سهل است تورم وقحطی و بیکاری امکان امرار معاش در پائین ترین سطح خود را از کارگران سلب کرده است. شورای کارگری که از بطن انقلاب جوشیده ونوید آینده های بهتری رامیدادند، نه تنها از کنترل تولید وتوزیع که حتی از مدیریت ساده کارخانه ها و کارگاه ها نیز بزا داشته شدند. بجای شورا های واقعی، شورا های دستوری وفرمایشی در بسیاری از نقاط بوجود آمد وتبدیل به عاملی شد برای جلوگیری از رشد کمی و کیفی طبقه کارگر. بجراعات میتوان گفت که سهم کارگران از دستاوردهای انقلاب در حکم هیچ بود.

وضع دهقانان نیز در طی دوران بعد از انقلاب روبه قهقرا رفته است. در اینجا تورم وقحطی بابی سروسامانی حاصل از بی برنامه گی رژیم در امر کشاورزی — علیرغم آنکه رژیم این امر را از مهمترین امور مورد نظر خود شمرده و ادعاهای خود بسنده کردن کشور از لحاظ محصولات کشاورزی رامیکرد — ادامه حیات رادشوار کرده است. افزون بر اینها سقوط سطح بهداشت وشبوع انواع واقسام بیماریهای مهلک، جان وهستی بسیاری از هموطنان دهقان ما را در معرض نابودی قرار داده است.

اقشار دیگر مردم از کارمندان و کسبه تا دانشجویان و هربخش دیگری که مستقیما در حکومت شرکت ندارد در سخت ترین شرایط از لحاظ مادی، ونیز تحمل سرکوب واستبداد، قرار گرفته اند. و این امر بصورت و بیژگی رژیم درآمده است که هرکس مستقیما در قدرت شریک نیست هیچ نوع تاء مینی برای زندگی ندارد.

در کنار اینها بیکاری برآستی بیداد میکند. با آنکه هیچگونه آمار رسمی وقابل اتکائی در دسترس نیست معهذا بنظر میرسد در هیچ یک از ادوار تاریخ ایران وسایر کشورهای سرمایه داری بیکاری به این حد و وسعت نبوده است. اکنون بیکاری نه تنها زندگی میلیونها تن از تولید کنندگان بالقوه ی جامعه رامختل کرده است بلکه خود بصورت بزرگترین ابزار سرکوب رژیم درآمده وعاملی جهت جلوگیری از رشد و گسترش مبارزات توده های زحمتکش واقشاری از خرده بورژوازی شده است. ترس از بیکاری مانند هیولائی در مقابل هر شاغلی خود نمائی میکند و رژیم با آگاهی به برائی این حربه در استفاده از آن لحظه ای درنگ نمیکند. روزی نیست

که هزاران تن به ارتش ذخیره‌ی کارافزوده نشوند.

مبارزات خلقیای تحت ستم ایران در دو سال گذشته علیرغم فداکاریها و تلاشهای توده‌های محروم این خلقها دست‌آورد ملموسی نداشته و در اثر عوامل مختلف، منجمله سازشکاریها و بی‌برنامگیها چشم انداز روشنی در مقابل خود ندارد. هزاران هزار تن از محرومترین و ستم دیده‌ترین افراد جامعه ما تاکنون در راه کسب حق تعیین سرنوشت خویش به شهادت رسیده‌اند بدون آنکه بتوان گفت که امروز حتی گامی از دو سال پیش در این زمینه جلو نرفته‌ایم. باز در گنار همه‌ی اینها، کوشی تورم و فحطی و بی‌عاری و بی‌برنامگی و بی‌کاری و سرکوب‌کافی نبود، جنگی نا عادلانه در خدمت رژیمهای ارتجاعی ایران و عراق برخاسته‌ای این دو کشور تحمیل شده و که حاصلی جز آوارگی و فقر و مرگ برای توده‌های این جوامع نداشته است. پرچم جنگ و ملح متناوبا توسط رژیمهای ارتجاعی دو کشور بر حسب منافع خود بالا و پایین برده میشود. ولی سهم مردم از این جنگ قدرت‌آتش و توب و خمپاره برده است.

در کنار این همه فجایع و نابسامانها، زجرآورترین مسئله برای هر عنصر آگاه و متعهد اینست که هنوز توده‌های وسیعی از مردم به امید بهبود وضع خویش بدنبال رژیم - جناح غالب و یا "مغلوب" آن - هستند. بجای آنکه تجربه‌ی ملموس دو ساله همراه با روشنگری عناصر و نیروهای مترقی موجب این شده باشد که مردم از کل رژیم جمهوری اسلامی روی برگردانند. برای العین میبینیم که بخش مهمی از توده‌های ناراضی بدور توهم جدیدی حول یکی از عناصر و مهره‌های همین رژیم - بنی صدر - گردمی آیند. آیا این امر مقدر بوده است و آیا ریاکاری و عوام‌فریبی بنی صدر عمده‌ترین دلیل این وضع است و یا آنکه مانع در این میان مقصوم است. آیا برای تک‌ما این مسئله مطرح شده است که چرا توده‌های ناراضی از رژیم به چپ‌گرایی پیدا نکرده و بدنبال توهمی جدید حرکت میکنند؟ و آیا "تقدیر الهی" است که چپ‌با دست داشتن امکان تبلیغ و ترویج - علیرغم کوششهای رژیم - نتوانسته است بخش مهمی از توده‌های مردم را بسنج کند؟ آیا در این میان مایه تقصیریم؟

اسفناکتر از این، درک این مسئله است که بخشی از توده‌ها که از کل رژیم جمهوری اسلامی روی برگردانند بحالت فقدان یک بدیل واقعی اجتماعی، بسوی بدیل تکبیت‌بار و تجربه شده گذشته - تفاله‌های رژیم شاهنشاهی - روی می‌آورند و در دل و بزرگان آرزوی رجعت به گذشته را میکنند. و این بخش از مردم، رفقا، همه بورژوا و تمام امپریالیسم نیستند. در این میان توده‌های قابل توجهی از زمینکشان را میتوان یافت که سختی بی‌امان زندگی همراه بی‌امان ندیدن هیچگونه چشم انداز روشن در افق، آنها را بدین نتیجه گیری نادرست کشانده است. آیا در اینجا نیز گناه از "مردم" است یا از کسانی است که فدا در توده‌ها اندوخته‌اند و با توده‌ها از محدود و تنگ‌دنیای خویش بیرون آیند، درد توده‌ها را حس کنند و بدیل واقعی جدیدی ارائه دهند.

اکنون جناح‌های مختلف استعمارگر و سرکوبگر، خرده‌بورژوازی و بیورژوازی شریک در قدرت و نیز بقایای متعفن گذشته هر یک در همین سی برنامگی، برنامهای برای خود دارند و بسرعت مشغول "یارگیری" و جمع‌آوری ثواب و باطن متحد هستند. هر روز دامنه‌ی این اتحادها و اشتراکها وسیعتر میشود. هر بدیلی خود را مستحکم تر و قابل ارائه تر میکنند. جنگ و جدال دروسی و بیرونی این جناح‌ها نه بخاطر کمبود افشاگری و با شناخته نشدن بودن ماهیت آنها، بلکه بخاطر نبودن یک بدیل واقعی در مقابل همه‌ی آنها، حرفه‌آورد و سازد و شدن مردم می‌انجامد.

در هیچ جامعه‌ای با رضائی با داری جامعه‌ی ما نیست، در هیچ جامعه‌ای حرکت اجتماعی با اندازه‌ی جامعه‌ی ما نیست، در هیچ جامعه‌ای وضع رژیم نابسامانتر از جامعه‌ی ما نیست. ○○○○○○

ولی با این وجود در هیچ جامعه‌ای حرکت توده‌های مردم به چپ‌گندتر از جامعه‌ی مانیتس. چرا؟ چه کسی جز چپ‌میتواند و باید چپ‌راه مردم معرفی کند؟ چه کسی میتواند و باید بدیل چپ را ارائه دهد؟

رفقا! رفقای چپ! رفقای کمونیست!

دردنیای جدا از توده‌های مردم بسمیریم. حرکات و برنامه‌های مانه برای آموزش و بسیج مردم بلکه بر مینای خواستهای فرقه‌ای ما استوار بوده است. ما برای نجات مردم، برای روشن کردن مردم نسبت به رژیم اسلامی، و از آن مهمتر برای شناساندن خود به مردم کوتاه‌سری کرده‌ایم. دردها فرقه و گروه و سازمان متشتم افتاده‌ایم و متأسفانه توده‌ها برای ما فقط "توده‌های نزدیکترین سازمان" هستند. سازمانهای چپ از یکدیگر توده میگیرند و یکدیگر می‌دهند. دایره همچنان بسته میماند. آنها سکار خود، و ما بکار خود. با این تفاوت که آنها میلیونها میلیون مردم را فریب داده‌اند. و ما میلیونها میلیون مردم را در دست آنها گذاشته‌ایم و در دام "تحلیل" های خود ساخته خویش اسیر شده و مفسر تاریخ گشته‌ایم. رفقا! برای تغییر وضع چه کرده‌ایم و میکنیم؟

ما اعتقاد داریم که جنبش چپ ایران توسط توده‌های مردم ناشناخته است و کونه بخش عظیمی از مردم بدنبال این یا آن جناح و بدتر از همه بدنبال بقایای رژیم گذشته نمایی افتادند. ما اعتقاد داریم که جنبش چپ ایران علیرغم کاستی‌ها میتواند بدیل مردمی تری واقعی تری ارائه دهد. ما ضرورت این امر را درک میکنیم که توده‌های مردم ما، زحمتکشان جامعه‌ی ما، باید با برنامه‌ها و مواضع چپ آشنا شوند و بدانند که این برنامه‌ها به خواست واقعی آنها نزدیکتر است تا برنامه‌های بدیل‌های استعمارگر.

ما اعتقاد داریم که بخش عظیمی از چپ‌ایران نیز چنین می‌اندیشد، که برخلاف های وهسوی و جنجالها در ضمیر خویش به این حقیقت معترف است، که از حرکت نوسانی توده‌ها مضطرب است، و میدانند باید شرایط را تغییر دهند و ناظر و شاهد منفعل نباشد. در این صورت رفقا! چه چیزی ما را از ارائه‌ی یک بدیل واقعی باز داشته است جز خود ما، جز سردردنیای خویش فرو کردن ما و جز غرق شدن در مسائل شخصی - بخوانید "سازمانی" - ما؟ در شرایطی که کل چپ نتوانسته است بدیل خود را ارائه دهد، آیا خیانت آمیز نخواهد بود که هر یک از ما تصور کنیم بتنها کسی میتوانیم بدیل ارائه دهیم؟ که ساده لوحانه آرزو داشته باشیم خود بتنهائی آنقدر بزرگ شویم که راه رهائی زحمتکشان را ترسیم کنیم؟ این جز خود فریبی و خیانت به توده‌ها چیزی نیست. این جز کمک به این یا آن جناح رژیم - علیرغم ادعاهای مکرر ما - چیزی نیست.

اگر امروز هر یک از جناح های استعمارگر قادرند علیرغم مسائل مختلف خویش، بسیار گیری کنند، چه عاملی میتواند - در عین احترام به تفاوت‌های ما - مانع از اتحاد عمل ما در زمینه های خاص شود؟ رفقا میدانند که ما بر پایداری بر اعتقادات ایدئولوژیکی بسیار مصر هستیم و سازشکاری را نفسی پرنسیپی میدانیم. مانه مبلغ آن هستیم که چه تفاوت نظرهای درونی خود را به کنار نهد، و نه آنرا ممکن میدانیم و نه حتی به نفی جنبش. اما ما معتقدیم که در عین حفظ تفاوت‌ها - و علیرغم آنها - میتوانیم و باید در بسیاری از اقدامات خود همسویی و هماهنگی بوجود آوریم. ندیدن ضرورت این مسئله و کارشکنی در راه تحقق آن چیزی جز خیانت به منافع خلق‌های مانیتس. توده‌های مردم ما جنبش کمونیستی را نخواهند بخشید که هنوز دو سال پس از انقلاب خود را شناخته

و نشان‌سازنده است.


طرح خطوطی که برمسای آن کل چپ می‌توانند مندل به یک‌سیدیل اجتماعی شود، در توان ما و نه به عهده ماست. این عهده‌ی کل چپ است که با همکاری و مبادله‌ی نظرسر چهارچوب اجتماعی این برنامه را طرح ریزی کند. خط مشی و برنامه‌ای را که بر مبنای آن بتواند این جسی را به مردم معرفی کند، در امر بسیج آنان مؤثر افتد و بدیل‌های ضد مردمی را نه صرفاً با افشاکری، بلکه با ارائه برنامه‌ی ایجابی خود منفرود کند. در ادامه‌ی این اعتقاد، ماهه‌ی سازمانها و نیروهای چپ و کمونیست را که در درک این ضرورت مشترک هستند، به اقدام جهت عملی کردن آن فرا میخوانیم. مابینوی‌ی خسود در ادای سهم از هیچ کوشی فروگذار نمیکنیم. از اقدام مثبت هر سازمان و نیرووشنی استعمال میکنیم و مانند همه‌ی رفقا امیدوار هستیم که شاهد ایجاد حرکتی باشیم که به توده‌های مردم نشان دهد چپ درست میگوید و توانائی تغییر وضع موجود را دارد.

- ★ کسرده یاد اتحاد عمل نیروهای چپ و کمونیست
- ★ یاد یاد بلطهی جناحهای حاکمیت بر سرنوشت توده‌ها
- ★ مـــــرک بر امپـــــریالیسم جهانی
- ★ سن سوی تبدیل شدن به یک‌سیدیل واقعی اجتماعی

سازمان وحدت کمونیستی

۱۳۵۹/۱۲/۲۶

منتشرشد



لا اردیبهشت
خبرنامه کارگری
سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۲۲ منتشرشد

کارل مارکس

درباره جنگ

رفقای هوادار!
هموطنان مبارز!

سازمان ما برای تیسرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مرم به کمکهای مالی شما دارد.
 کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

خطوطی از تاریخ

نگاهی به دو سال جنبش کارگری در ایران

راز انقلاب

راز انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ با صدور و تعمیق ناپایداری شرایط اجتماعی جامعه در وجه مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژی- یک بر همگان و حتی برخی طبقاتی از بورژوازی فاش شد. واقعیات سخت زمینی برده های ایدئولوژی- یکی را که برده ساتری بر ماهیت روند تاریخ سالهای اخیر افکنده بود از هم درید و بار دیگر، تاریخ جوامع، تاریخ مبارزه ی طبقاتی را بنما- یس گذاشت. روند تضاد بین نیروهای مولده و روابط بورژوازی- تولید کننده چیزی جز تاریخ تفریق بیش از حد درآمد ملی و تولید ملی که در پی ازدیاد درآمد حاصل از نفت و بشکل روند سقوط آهنگ رشد تولید ناخالص ملی متبلور شد. نیست، در همبستگی با مبارزات طبقاتی سالهای اخیر به سقوط سلطنت و تغییر شکل سلطه ی دولت بورژوازی- انجامید.

تداوم بحران: طلسم ناگشوده

سرنوشتی رژیم سلطنتی بورژوازی و نلانی هژمونی جناح بوروکرات - نظامی بر کل طبقه ی حاکم نه تنها بیانی بر بحران سیاسی و اقتصادی نبود بلکه بحران میثابه ی محمول مضاعف عملکرد حاکمیت کنونی تحدید تولید یافت. حاکمیت جمهوری اسلامی که بر پایه ی ائتلافی از اقشار خرده بورژوازی - بورژوازی نظام یافته است، چه بشکل دخالت مستقیم دولت در اقتصاد و تخریب بیشتر نیروهای مولده و چه بشکل تحدید و سرکوب تمام آزادیها، دموکراتیک و از جمله هرگونه فعالیت سیاسی خود بعنوان عامل جدیدی در تداوم و گسترش و تعمیق بحران چند ساله ی اخیر در صحنه ی حیات اجتماعی خودنمایی نمود. درآمد ملی بسمت سیر نزولی هدایت شد. تولید اکثر واحدهای تولیدی، منفي به کمتر از نصف ظرفیت تولیدی خویش تقلیل یافت. و این در زمانی است که حدود ۸۰ درصد از صنایع دولتی شده اند! بیشتر از ۶۰۰ کارخانه با فاضلی صنایع سنگین و اساسی نظیر نفت، پتروشیمی و همچنین خطوط ارتباطی و حمل و نقل در دست دولت میباشند.

از جمله سیاستهای اقتصادی رژیم کنونی گسترش تولید خرده یا در صنعت و کشاورزی میباشد که به افزایش نرخ بیکاری منتهی شده است. دولت علاوه بر اینکه بیکاری را تخفیف نداد، نرخ بیکاری را به ارقام فاجعه انگیزی گشانده است (حدود ۴-۵ میلیون نفر بیکار). همچنین دولت با افزایش نرخ تورم و باثین آوردن قدرت خرید کارگران و زحمتکشان بر شرایط زیست آنها تاثیر مستقیم داشته، با آوری نیروی کار را کاهش داده و به رکود در تولید و کاهش تولید ملی دامن زده، به بحران عمق بیشتری بخشیده است. مجموعه ی عملکردهای دولت گام به گام در تخریب بیشتر نیروهای مولده و بازسازی روابط تولیدی بورژوازی- نفس موثر داشته اند.

جنگ نیز میثابه ی ادامه ی سیاست حاکمیت کنونی و بعنوان جری از پراشک طبقه ی بورژوازی از طریق از بین بردن مراکز صنعتی، بیکار نمودن صدها هزار نفر از کارگران و شاغلین دیگر، ویرانگری مناطق مسکونی مردم و آواره نمودن جمعیتی حدود ۲ میلیون نفر و از طریق گسترش فقر و فساد فرهنگی بحران را بحد یک فاجعه گشانده است. تداوم بحران چند ساله ی اخیر و تعمیق و گسترش آن توسط حاکمیت کنونی بصورت منشاء انکشاف بیشتر رشتی سرخ و بیوسته مبارزه ی طبقه ی در دو ساله ی اخیر عمل نموده است. اوضاع کنونی جامعه و ناپایداری شرایط اجتماعی از ادامه ی بحران اقتصادی و سیاسی و مبارزه ی طبقاتی بر بستر روابط بورژوازی نشات میگیرد.

مبارزه: پاسخ کارگران به بحران

زمینه ی مادی جنبش کارگری کنونی بطور کلی روابط تولیدی سرمایه داری و بطور مشخص بحران اقتصادی و سیاسی چند ساله ی اخیر است. این نکته در دریافت جنبش کارگری دو ساله ی اخیر حائز اهمیت است. تداوم بحران که از سال ۵۵ آغاز گشته، تداوم جنبش کارگری را بهمراه داشت و گسترش و تعمیق بحران اوگیری مجدد جنبش مستقل کارگری را میتواند بهمراه داشته باشد. بیوستگی بحران اقتصادی و سیاسی تداوم حلقه های مبارزات اقتصادی و سیاسی را ممکن

ساخته است. عمل مستقیم کارگران در تجزیه‌ی طبقاتی خواستهایی که در بستر جنبش عمومی مردم "ایده‌ی عمومی" جنبش را تشکیل می‌سازد نقش تعیین کننده‌ای می‌یابد. از خصوصیات بارز

این مبارزات بروز آشکار مبارزه‌ی طبقاتی بعد از سالها رکود میباشد. در واقع بحران، مبارزه‌ی طبقاتی را از اعماق و از پستوهای نهانگاه جامعه به سطح جامعه کشانید. جوشی که در قعر اجتماع بود خود را بصورت امواج پرتلاطمی نمایان کرد که کشتی سلطنت را درهم شکستند. کشتی شکست، اما سواحل نجات نمایان نبود. در پس بهمن انقلاب مبارزه‌ی طبقاتی کارگران آفتاب ملایم بهاری بود. یخهای توهم حتی در نقطه‌ی انجماد، تحمل آفتاب مطبوع بهاری را نداشتند. مبارزه ادامه یافت. بروز کمی این مبارزات در تعدد حوادث و کثرت کارگران و زحمتکشان شرکت کننده، بیسبان خویش را می‌یابد. پاسخ کارگران به بحران بر مبنای پیش یافته‌های هستی اجتماعی بیسبان شکل میگیرد. کارگران شاغل با بازخواهی، حقوق پراخت نشده‌شان جواسی برای تورم می‌یابند. اما نرخ تورم چنان است که خواست برداخت عیدی و پاداش، سود ویژه (یا عدم کاهش آن) برداخت حقوق مسکن، حق عائله، حق ایاب و ذهاب و حتی افزایش دستمزد را در حرکتها کارگران شاغل شکل میدهد.

اما جنبش کارگری که ریشه در بحران اقتصادی و سیاسی اخیر دارد و در بستر یک جنبش عمومی سیاسی بحرکت درآمده بود، دامنه‌ی خواسته‌های خویش را گسترده‌تر می‌سازد. اخراج عناصر ساواکی و محاکمه‌ی آنها، بازگشت به کار کارگران اخراجی (قبل و بعد از سقوط رژیم شاه)، لغو هرگونه جریمه، تقلیل تعداد ساعات کار روزانه، تعطیلی پنجشنبه (دوروز تعطیل در هفته) جلوگیری از اخراج کارگران، دخالت در مدیریت و اخراج روسای خودفروخته و محاکمه‌ی اختلاس کنندگان، خلق پسند از پیمانکاران، راه اندازی شرکت و اداره‌ی آن توسط خود، رسم شدن کارگران پیمانی و حتی کنترل نسبی تولید در بعضی واحدهای تولیدی از طریق تشکیل شوراها و کارگری و... از جمله خواسته‌ها و مبارزات جنبش کارگری دو ساله‌ی اخیرند. بحران، شکل بورژوازی پرولتاریا را از هم گسیخته و بیکاری از مهمترین مسائل پیش یافته‌های هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر بعد از قیام بهمن میباشد. رکود تولید که خود جلوه‌ای از بحران اقتصادی است در ضمن ریشه در بحران سیاسی جامعه دارد. خارج شدن سرمایه‌ها بعزت بحران حاکمیت که ناتوان از ایجاد شرایط قهری استثمار نیروی کار کارگران بود، رکود در تولید را بدنبال داشت. نتیجه‌ی آن بیکار شدن بیست‌شاز ۳ میلیون کارگر عمدتاً پروژه‌ای است. پاسخ کارگران و زحمتکشان بیکار به این جنبه از بحران رکود- مبارزه علیه بیکاری بود.

خواست آنها: بکار اندازی مجدد پروژه‌های تولیدی بوسیله‌ی دولت و جذب نیروی کار کارگران بیکار در این پروژه‌ها. از دیگر خواسته‌های کارگران بیکار تقاضای پرداخت حق بیمه‌ی بیکاری بوسیله دولت و همچنین دریافت "دفترچه‌ی بیمه درمانی" قابل ذکرند. مبارزات کارگران بیکار از بارزترین مبارزات طبقه‌ی کارگر بعد از بهمن ۵۷ میباشد. شند. تداوم رکود، سیاست دولت بورژوازی در مقابل آن، تداوم مبارزه‌ی کارگران بیکار علیه رکود دولت را سببیدنیال داشت. دولت متوسل به عمل مستقیم شد. مبارزات کارگران بیکار را با ارگانهای بلاواسطه‌ی سلطه‌ی دولت و اجزاء مکملهای آنها - یادهای سیاه حزب الهی - سرکوب نمود. سازمان یابی مبارزات کارگران بیکار در آبادان در سندیکای کارگران فصلی (پروژه‌ای)، و کارگران بیکار در تهران در "خانه‌ی کارگر" گرچه از عمر نسبتاً کوتاهی برخوردار بودند ولی از لحاظ امکان تشکیل مجدد کارگران بیکار در صورت شکل گیری موج جدیدی از مبارزات کارگری درخور اهمیتند. در سندیکای کارگران فصلی، بیش از ۱۳ هزار کارگر بیکار متشکل شدند. تداوم رکود و نقش تضعیف کننده‌ی آن در کیفیت اولیه‌ی شکل پذیری کارگران بیکار، منشاء بلاواسطه‌ی دهقانی اکثر کارگران بیکار و وجود عنصر بازگشت به "خوش نشینی" در ترکیب ذهنیت کارگران، رقابت شدید موجود بین کارگران و نتیجتاً حمایت نکردن کارگران شاغلی از بیکاران، سرکوب و سیاست ضد کارگری دولت، دخالت آن در سامانه‌ی نیروهای مولده‌ی اجتماع در کنار سیر وقایع و تحولات سیاسی جامعه (گروگانگیری، جنگ ۱۰۰) و سیاست رویزیونیستی و سازشکارانه‌ی برخی از نیروهای "چپ" درقبال جنبش کارگری، به تخفیف مبارزات جنبی کارگران بیکار منجر شد. درک این مسأله در روند جنبش کارگری حائز اهمیت میباشد. در آستانه‌ی شکل گیری جنبش اعتراضی عمومی درک این نکته برای کارگران و زحمتکشان آگاه و نیروهای کمونیست اهمیت عملی دارد.

وجود بحران، پیوستگی بحران اقتصادی و سیاسی، بروز آشکار مبارزه‌ی طبقاتی، تعمیق و گسترش بحران، عمل مستقیم دولت (دخالت در اقتصاد، تاکتیکهای متفاوت سرکوب کارگران) تنوع اشکال مبارزات کارگران را طی دو ساله‌ی اخیر ممکن ساختند. اعتماد، تحمن، نظاهرات، تجمع، اعتراض (نامه‌نگاری، مراجعه به نهادهای مختلف دولتی)، گروگانگیری کارفرمایان، مقاومت در مقابل عناصر متوهم، بینابینی، مرتجع و یاسداران سرمایه عمومی - ترین اشکال مبارزات طبقاتی کارگران در این دو سال بوده‌اند. این اشکال مبارزه گاهی بیانی مسالمت آمیز یافتند (تجمع و سخنرانی، مراجعه به نهادهای دولتی) و زمانی خود را بصورت قهرآمیز بروز میدادند (گروگانگیری،

پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

حمله به مراکز دولتی، اشغال کارخانه‌ها)، وجود اشکال مختلف مبارزه در ترکیب عمومی، مبارزات کارگری و امکان بروز آنها بطور سالمند آمیز و قهراً آمیز اهمیت تاکتیکی مهمی در هدایت عملی مبارزات کارگران دارند. همچنین ترکیب متنوع مبارزات و اشکال متفاوت بروز آنها از لحاظ شکل گیری آگاهی سیاسی سوسیالیستی در کارگران نسبت به موقعیت خود و نیز عملکرد دولت نقش ویژه‌ای در جامعه ایفا میکنند. تنوع اشکال مبارزه، جامعیت برخورد کارگران نسبت به کارکردهای متفاوت جامعه بورژوازی را بهمراه دارد. عمل مستقیم کارگران بر زمینه‌ی این جامعیت درنضج و قوام آگاهی سوسیالیستی کارگران نقش خاصی می‌یابد.

از لمحہ‌های مهم دیگر مبارزات کارگران در دو ساله‌ی اخیر در تداوم مبارزات گذشته در سالهای ۵۷-۵۶، ترکیب متنوع اشکال سازمانی فرآیند سازمان یابی طبقه‌ی کارگر میباشند. کارگران ایران که در سالهای رکود مبارزه، عملکرد ضدکارگری اتحادیه‌های زرد را دیده بودند، در تجارب مستقیم خودنه تنها به تشکیل سندیکا و کمیته‌های موقت مخدول (تدارک اعتماد، نمایندگی برای اعتراض) دست زدند بلکه شکل نوینی از شکل را که در ایران تقریباً به سابقه بود آفریدند. کارگران برای پیشبرد نه تنها مبارزات اقتصادی و مطالباتی خود بلکه حتی فراتر از آن برای بدست گرفتن مدیریت کارخانه و کنترل نسبی تولید (در هر واحد تولیدی) به تشکیل شورا‌های کارگری دست زدند. این شکل که در زمینه‌ی ذهنی فقدان هرگونه تجربی‌های در این مورد تشکیل یافت بر اثر فروکش جنبش عمومی سیاسی و سرکوب هرگونه حرکت کارگران بوسیله‌ی دولت و بسط و سازمان یابی ارگانهای جدید سلطه‌ی دولت "انجمنهای اسلامی کارگران" و... بعقب رانده شد.

در شرایطی که اوضاع عینی و ذهنی چنان نیست که پرولتاریا بتواند خسود را بمنابهی یک طبقه در دولت متشکل سازد، همبایی تشکیل اتحادیه‌ها (سندیکاها)، کمیته‌های موقت نمایندگی و شورا‌های کارگری در واحدهای مختلف تولیدی بیانگر بیوستگی عنصر اقتصادی و سیاسی و همچنین وجود بحران سیاسی و اقتصادی در جامعه میباشند. تداوم بحران، میتواند به تداوم یا زمان یابی طبقه‌ی کارگر در شورا‌های کارگری بیانجامد و تشکیل شوراها میتواند در گسترش هر چه بیشتر سازمان یابی کمونیستی کارگران در روند تدارک انقلاب سوسیالیستی نقش ویژه‌ای ایفا نماید. سازمان یابی کمونیستی کارگران آگاه حول سازمانهای چپ جزه کوچکی از فرآیند سازمان یابی طبقه‌ی کارگر در دو ساله‌ی اخیر بوده است. کمیته‌ای جنبه از تشکیل پرولتاریا گر چه در چندین سال اخیر به سابقه بوده ولی هنوز به سطحی نرسیده که بتواند بیان پیوند ارگانیک کمونیستها بسا طبقه‌ی کارگر باشد. فرآیند رشد آگاهی اتحادیه‌ای و سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر محصور

مبارزات و عمل مستقیم کارگری، کیفیت مبارزات و سازمان یابی کارگران میباشند. سیر وقایع و تحولات سیاسی نقش ویژه‌ای در رشد آگاهی کارگران داشته است. مسافانه مکانیسم عملکرد چپ و کمونیستها در روند تکوین آگاهی نقش فعالی در سطح کل طبقه‌ی کارگر نباشد است. از حواصت مهم فرآیند نضج آگاهی کارگران فروپاشی توهم آنها نسبت به حاکمیت کنونی است. در ترکیب آگاهی کارگران عناصر نوینی تکوین یافته‌اند که حائز اهمیت بسیار میباشند از جمله خواست کنترل بر تولید که نسبت به سالهای قبل از بارزترین نمونه‌های ارتقاء آگاهی طبقه‌ی کارگران میباشند. ناموزون، رشد آگاهی کارگران از ناموزونی موجودیت طبقه در دوران سلطه‌ی بورژوازی و ماهیت تکامل اجتماعی نشأت میگردد. از جمله خصوصیات دیگر جنبش کارگری در دو ساله‌ی اخیر فروکش جنبش‌های و اقلیمی آن میباشند که این حالت ریشه در خودانگیزگی حرکات کارگری و تاثیرپذیری از عوامل روبنای (سیاسی) و ذهنی دارد.

مبارزه‌ی رحمتکشان و کارگران علیه سرمایه داری و حاکمیت کنونی آن در شرایط بحران اقتصادی، تداوم مستقیم مبارزه‌ی آنها علیه رژیم شاه است. با اینهمه تناسیر جنبش مستقل کارگری در قدمهای اولیه‌ی تکوین خود است.

توضیح و پیوست

متاسفانه در شماره‌ی ۶۷ رهائشی اشتباهاتی در تابلو رخ داده است که به شرح زیر اصلاح میشود: صفحه‌ی ۱۹ ستون دوم خط ۵ کلمه‌ی عکس بسند اشتباه ممکن تابلو شده است.

صفحه‌ی ۱۹ ستون دوم خط ۳۴ نظام سنی درست است.

همچنین در مقاله‌ی "رزمندگان، استعاب و مسائل انقلاب ایران" دو زیرنویس مربوط بسند این بخش حذف شده است:

- ۱) تاکیده‌ها همه جا زماست، مگر اینکه شرآن ذکر شود.
- ۲) "نظام" اصطلاح فارسی‌ای است که اغلب بجای "سیستم" بکار گرفته میشود. ما تا یکی دانستن ساخت (اسروکتور)، شکلندی (فرما-سیون) و سیستم موافق نیستیم. اما چون در اینجا مفهوم مورد نظر رزمندگان را در نظر داریم و نه صحت یا نادرستی کاربندی اصطلاحات را، بنا براین در این مورد بجای کلمه‌ی "نظام" را معادل هر سه اصطلاح در نظر میگیریم. در بخش بعدی نظمان را در رابطه با شکلندی ایران خواهیم داشت.

آیت اله خمینی فرمتی یافت تا در عمل نشان دهد که جز پوشاندن حجاب اسلامی بر قامت نظام سرما به داری، امکان دیگری در مقابل خوبش ندارد. بورژوا "لیبرالها" که تا دیروز از عدم وجود آزادی مینالیدند و "متهورانه" به شخص شاه نامه مینوشتند و از عدم وجود لیاقت کافی در اداره‌ی مملکت گلّه میکردند و وعده حکومتی را میدادند که در آن "آزادی" آنها از نوع "اسلامیش" ذهن کورانده‌شان را منور خواهد نمود، نشان دادند که اگر به قدرت برسند، حتی اگر این قدرت خود متزلزل باشد، چندان کم از سلف آریا مهری خویش نیستند، و وعده و وعیدهای آنان پیرامون دیکتاتور غیرعریبان سرما به چیزی جز رژه مجدد چکمه‌ها برای حفاظت از اصول مقدس مالکیت خصوصی نیست. در این میان کمونیستها نیز که تا قبل از آن یکی از فعالترین نقشا را در این صحنه ایفا میکردند و زنده‌گی سیاسی‌شان نه از ۱۷ شهریور بلکه از سالها پیش شکل گرفته بود، نیز فرصت یافتند که آنچه را سالها برای رسیدن به آن خود را به آب و آتش میزدند، یعنی امکان تماس نزدیک با توده‌ها را، از نزدیک تجربه نمایند. عرصه گسترده مبارزه اجتماعی، آنچنان امکاناتی را فراهم آورده بود که دیگر کمونیستها محتاج چنبودنند برای تبلیغ اسلحه بدست گیرند.

جامعه در تب تغییر و تحول بسر میبرد. هر روز واقعهای جدید و در هر لحظه‌ای اتفاقی غیر قابل پیش بینی، شعله‌ی مبارزه طبقاتی در ایران را فروخته تر مینماید. تمام نیروهای اجتماعی و بالطبع از آنجا نیروهای سیاسی در پیسی آن هستند که با تطبیق با وضع موجود جهت دادن به تحولات آینده مهر خود را بر حوادث جاری بزنند. عرصه‌های جدید مبارزه سیاسی باز میگردد بدون آنکه مبارزه در عرصه‌های قبلی جمع بندی گردد. راه‌ها و روشهای جدید ابداع میگردد بدون آنکه راه‌ها و روشهای گذشته درستی یا عدم درستی خود را نشان داده باشند. حرکات بقدری سریع است که بناچار تمامی نام آوران گذشته در این چرخش در حدسها زگمنام تنزل مقام می‌یابند، و ایده‌ها، و افکار جدید بسرعت شکل میگیرند. شاید در کمتر مقطعی از تاریخمان با اینچنین معادلات گنگ و مبهم - امانه آنقدر مخدوش که نتوان سیمای طبقات اجتماعی را از زوایای آن ملاحظه نمود - روبرو بوده ایم و شاید نیز هیچگاه - بشرط آنکه نشان دهیم که از قدرت آموزش از تحارب و اخلاقیات راهیابی برخورداریم فرصتی به این گرانبهای در مقابل خود نیابیم. اما شرط اول برخورد به امروز، جمع بندی از آنچه است که قبلا انجام داده ایم. شرط

نگاهی به جنبش چپ در دو سال اخیر

و برای تماس با کارگران ذره بین بدست در محافل مختلف بدنبال کارگران آگاه بیروند. هم چپ میتواندست با ورهای خود را بهتر در اجتماع بیازماید و هم مردم میتواندست که واقعیت زمینی این قهرمانهای مقاومت و مبارزه را در پیابند. زندگی چپ از محدوده خانه تیمی و تماس محدود به پهنه اجتماع گشاده شد و در این آزمون بود که چپ نیز عدم کفایت خود را نشان داد.

چپ در آستانه قیام

چپ در آستانه قیام، کوله‌باری از تحارب داشت. بیش از هفتاد سال از ایجاد اولین تشکلهای سوسیال دموکراتیک در ایران و حدود شصت سال از ایجاد حزب کمونیست ایران، و چهل سال از تشکیل حزب توده، و نه سال از آغاز جنبش مسلحانه میگذشت در این کوله‌بار، مجموعه‌ی مختلفی از تحارب گرانبها در کنار هم قرار داشت. تجاربی که به دلایل مختلف تاریخی، و از آنجمله وجود سازمانی که بتواند بمثابه یک زنجیره‌ی انتقالی، تجارب مختلف این دوران را به یکدیگر متصل نماید و آنها را در هر مقطع نسبت به مقاطع پیش متحول نماید، بطور موازی در کنار یکدیگر قرار داشتند. آنجا نیز که این تجربه امتداد زمانی می‌یابد و در وجود نحس حزبی است، که جز انحراف و شکست و

خلاقیت ذهنی برای راهیابی، نشان دادن قدرت از تجربه کیریهای گذشته است. اینکه تا چه حد موفق شویم و تا چه اندازه پیشرفت نماییم، آنست که ابتدا درک کنیم در کجا قرار داریم، و این امر احتیاج به شناختی جدی از حال و گذشته جنبش کمونیستی دارد. مقصود این مقاله نه یک چنین جمع بندی و نه حتی کوشش در راه ارائه خطوطی برای چنین جمع بندی است. بلکه بر آنیم که در حد جمال و اختصار تصویری هر چند نا روشن از کارنامه دو ساله چپ ایران ارائه دهیم. در این تصویر عمومی قصد ما نه برخورد مشخص ایدئولوژیک به نظرات مطروحه - امریکه تا حد توان در گذشته و در صفحات همین نشریه و جزوات سازمانی بدان پرداخته ایم - بلکه نتایج عملی و واضحی است که پراتیک این نظرات در جنبش سیاسی ایران بعمل آورده است.



دو سال از مهمترین واقعه‌ی تاریخ معاصر ایران میگذرد. در این دو سال نیروهای مختلفی که تا قبل از آن با نقشی در صحنه اجتماع نداشتند و با اگر نقشی را نیز بعهده میگرفتند حداقل یک نقش درجه دوم و یا سوم بود، فرصت یافتند که خودی نشان دهند و آنچه را که مدعی متحقق نمودن آن هستند در پرتو آزمونهای قرار دهند. "حکومت اسلامی"

ارتداد، ارشدهای دیگری برای نسل جوان کمسو - نیست بجا نگذاشته است. نتیجتاً ولاجرم آنجا که این عدم پیوستگی تاریخی بخواد بصورت بیسم پیوسته در تاریخ عمل نماید، خودنه تنها راهگشای جنبش نخواهد گردید، بلکه همچون مانع - تا آنجا که عدم پیوستگی یک جنبش میتواند مانع پیشرفت جنبش باشد. عمل خواهد کرد. نزدیکترین تجربهی جنبش در آستانه قیام، تجارب بسم از بهمن ۴۹ بود. چپ در آستانه قیام، عمدتاً در سازمان چریکهای فدائی خلقوظیفی که بعدها بعنوان خط سوم مشهور گردید، متبلور گردید. سچفا که در سال ۱۳۵۶ تزهاری رویزیونیستی جزئی را بعنوان راهنمای عمل خود انتخاب کرده بود، تبلیغ "جبهه واحد دیکتاتوری" - مازش با بورژوازی - را وجه همت خود قرار داده بود. سچفا در این مقطع از یکسویبیا نگرارادیکالیسمی بود که با سنن مبارزه مسلحانه و نام شهدای پرافتخار جنبش کمونیستی کره خورد بود، و از سوی دیگر - و از آنجا که این وجه را دیکالیسمش در وجه ایدئولوژیک بشکل کامل منعکس نمیکردید - در تزهاریش آن سازشی را تبلیغ میکرد که جزئی از حزب توده بعاریت گرفته بود. نظرات سچفا در آن مقطع نمایانگر عدم پیوستگی تاریخی جنبش کمونیستی بود. سچفا که اساساً علت وجودش در نیا زبه تخیر و کمستن از حزب توده بود، اما از آنجا که هیچگاه در صدد تئوریزه کردن علت وجودی خویش بر نیامد، و آنچه که نیز انجام گردید - کامل و کافی نبود - خود در جنبه تفکر غالب در سطح جهان یعنی رویزیونیسم درگیر گردید. تزهاری جزئی بیانگر هر دو این واقعیت، و سچفا پل بود که را دیکالیسم جریانات چریکی را از مضمون انقلابی و نقادانه آن خارج و بیرون رویزیونیسم و ارتداد در همون سازد. سیر نزولی بعدی سچفا و حرکت مستقیم آن به سمت حزب توده، نشان داد که را دیکالیسم سالیهای پنجاه جنبش چریکی - تا آنجا که این را دیکالیسم فشارغ از مضمون ایدئولوژیک بود - توانائی مقابله با تحولات سریع جامعه را ندارد.

اما اگر سچفا با شعار جبهه واحد دیکتاتوری بمیدان آمده بود، با حرکت از این تزویبیا آن پشتوانه انقلابی در قیام شرکت کرد، و را دیکالیسم عملی شوجه و اعتبار فراوانی برای سچفا و جنبش کمونیستی فراهم نمود. آن بخش دیگری از چپ - نیروهای خط سوم - که در دام برداشتهای مکانیکی خود از مبارزه اجتماعی در ارائه آنتی تزمی چریکی به "توده ها" روی آورده بودند - نتوانستند در مقطع قیام چیزی جز "اکنونیسم" را تبلیغ نمایند. آنتی تزمی چریکی که "سیاسی - تشکیلاتی" که در دوران خفقان و دیکتاتوری ره آوردی جز کار محفلی نداشت در دوران بر آشوب قبل از قیام نیز نتوانست نمایانگر راه راستین پرولتری باشد. دوری از را دیکالیسم انقلابی قبل از مبارزه توده ای آنها بنام توده ها، در هنگام اوج گیری مبارزه توده ای، جای خود را به گوشه گیری روشن فکری داد. بدین ترتیب چپ جهان بخش از آن که

خواهان "جبهه واحد دیکتاتوری" بود و از این راستا مبارزه علیه کل بورژوازی را بفرموده میسرید، و چه آن بخش که کار "بین توده ها" را تبلیغ میکرد ولی عملاً به ورطه "اکنونیسم" افتاده بود، در یک فرصت کم نظیر تاریخی نتوانست همچون سالیهای گذشته نقش مهمی بعهده داشته باشد، بلکه حتی موفق نشد با قبول یک نقش تبعی زمینه ساز زمانه آتی باشد. شکل گیری این مشی فکری در جنبش کمونیستی زمانی آغاز گردید که از یک سو جنبش چریکی بمشابه یک آلترنا تیو جدید در مقابل سیاست احزاب رویزیونیست در کشورهای مختلف بخصوص امریکای لاتین در حال تجربه شدن بود و از سوی دیگر اندیشه ما نوشته دون خود را بعنوان نکات مل منطقی مارکسیسم - لنینیسم در جنبش کمونیستی جهان عرضه میکرد. کمونیستهای ایران نیز نمیتوانستند خارج از تحول فکری در جنبش جهانی کمونیستی به حیات سیاسی خویش ادامه دهند. بدین ترتیب ما با برخورد های تئوریک بظا هر متناقضی از جانب جریانات مختلف سیاسی مواجه میشویم. بسیاری از کمونیستهای ایران صادقانه و با برخورد شخصی - اما نه همه جانبه - سمت تدوین تئوریهای ما زمانه می تشکیلاتی گام بر میدارند، که میتواند مبارزه مسلحانه در جامعه تحقق بخشد، و تعدادی نیز در تفکر نفوذیه میان توده ها، بکار رسیا سستی و توده ای صرف میپردازند. اما عدم وجود یک تئوری منسجم و شهادت رفقای که توان سیاسی و فکری تدوین یک مشی همه جانبه، و ایجاد یک بدیل انقلابی در مقابل سیاستهای رویزیونیستی را داشته، و همچنین سطح نازل فرهنگی جنبش کمونیستی ایران، که این جنبش را در مقابل نفوذ ایدئولوژیهای غیر کمونیستی تاء شیر پذیر مینمود، را دیکالیسم رفقا آنها را از مشی بسم عملکرد و سپس از عملکرد به یک ظاهرا دیکالیسم و سپس از این ظاهرا دیکالیسم به یک واقعیت رویزیونیستی استحاله داد. بسیاری از منقدین راست این نظریه، برای پوشاندن بی عملی صرف خود در آن دوران بر آنند که استحاله این مشی را از یک مشی انقلابی به یک مشی رویزیونیستی صرفاً در قبول مشی چریکی است. ولی واقعیت اینست که بررسی این "استحاله نظری" بدون پرداختن به پایه های ایدئولوژیکی که چنین استحاله نظری حول آن انجام گرفته است، امکان پذیر نیست. در حقیقت این قبول یک مشی در مقابل مشی دیگر با حتی وجود خطوط مقارن فراوان در دویا چند تئوری سیاسی، عین وجود دویا چند ایدئولوژی مختلف و حتی متناقض نیست. مشی مبارزه مسلحانه، علاوه بر دلالتی که در بالا برشمردیم از آنرو نتوانست بدیل انقلابی - در تمام سطوح - در مقابل سنن منسوخ جنبش کمونیستی ارائه دهد که نتوانسته بود، از پایه مشی تفکر حاکم گذشته را مورد نقد قرار دهد. اندیشه ما نوشته دون و طرفدارانش نیز سیر مشابهی را طی مینمایند. نقد فرمالیستی و جانبداری که در دعوی سیاسی چین و شوروی

پیشی بسوی قیام انقلابی و سیاسی است

نسبت به سیاستهای رویزیونیستی شوروی شکل میگیرد، به پولیسم را در مقابل رویزیونیسم عرضه میکند. اما این تبدیل نیز از آنجا که پایه های حرکت ایدئولوژیکش، یکسان با همان مشی است که مبارزه مسلحانه را بعنوان مشی سیاسی خود انتخاب کرده بود، بعد از چپ و راست زدن های فراوان عملا در مورد اساسی ترین مسائل سیاسی جنبش چسپ با نیروهای دیگر جنبش کمونیستی به یک نتیجه میرسد:

* - هر دو در تئوری و سپس در عمل - علیرغم محدودیتهای عملی تا از ایجاد صف مستقیم در مبارزاتی که منجر به قیام گردیدند سرباز میزنند. * - و با این نتیجه هر دو عملا رهبری بورژوازی - در اشکال مختلف از تبلیغ جنبه واحد ضد دیکتاتور گرفته تا اشکال مشخص فعالیت اکونومیستی - کار سیاسی - تشکیلاتی صرف را در این جنبش قبول مینمایند.

* - موضع هر دو جناح نسبت به نقش رهبری روحانی یکسان است. زیرا در تئوریهای خلقی آنسان خرده بورژوازی میتواند، مثلا نقش انقلابی را بازی نماید و نتیجتاً نوعی همسوئی با آن را تبلیغ میکنند.

و بدین ترتیب این دو تئوری بظا هر متناقض، در آن جا که پاسخ صحیح انقلابی نسبت به اساسی ترین مسائل مرحله ای جنبش کمونیستی بسیار ضروری است به نتیجه واحدی میرسند و حتی در زمینه سازی برای بهره برداری در فعالیتها ی آتی - برای کل جنبش کمونیستی - نا موفق میمانند.

چپ بعد از قیام

این بیکر ه بظا هر متناقض - اما در واقع شعب مختلف تفکر استالینیستی - در فعالات و انفعالات سریع بعد از قیام دچار ابهامات فراوان میشود. آنچه که بعنوان نمودهای مشخص نا توانی مجموعه چپ در دوران قبل از قیام بود در دوران بعد از قیام بصورت نا توانی عمومی اظهار وجود مینماید. این نا توانی عمومی - که در حقیقت چیزی جز انعکاس نا توانی ایدئولوژی استالینیستی برای یافتن یک راه حل انقلابی نیست - خود را در ابعاد بیمراتب و وسیعتر و عمیقتر در این دوران نشان میدهد. این نا توانی سیاسی در برخورد به مسائل مهمی چون هیئت حاکمه - دولت موقت، خط امام، شورای انقلاب، برخورد به مبارزه دموکراتیک - حقوق دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف، ملیتها، زنان، دریا فست از امپریالیسم، جریان گروگانگیری، ضد امپریالیستی بودن خرده بورژوازی، چگونگی برخورد به اتحاد عمل و سپس وحدت نیروهای جنبش کمونیستی، چگونگی ارتباط با طبقه کارگر و ... بروز میکند.

درست است که این دومش بعد از قیام شدت از یکدیگر دوری میجویند، اما در اینجا نیز این خطوط بظا هر متفاوت نه ناشی از وجود دو ایدئولوژی متفاوت و یا حتی متناقض، بلکه دو بیان از یک ایدئولوژی واحد است. بینش عمومی هر دو این جریانات نسبت به مسائل اساسی انقلاب و از آنجا تا ختمان سوسیالیسم، یکسان است.

بی جهت نیست که علیرغم مواضع سیاسی بظا هر متناقض در عمل اجتماعی و آنجا که عمل مفهومی تا زبخی می یابد - انقلاب - یکسان عمل مینماید. آنانکه مبلغ تئوری جنبه واحد ضد دیکتاتور بودند، در ادامه طبیعی حرکتشان ابتدا "دولت موقت" را تاء شید و از آن حمایت میکنند. این جریان فکری همچنانکه در قیام از موضع مستقل حرکت نکرد و اساساً در سیاست رویزیونیستی اش - حداقل در تئوری و در این مقطع - مسئله ای بنام همز مونی طبقه کارگر مطرح نیست، بیکباره در کنار بورژوازی ملی قرار میگیرد که گویا بنام است علیه امپریالیسم امریکا مبارزه نماید. سازش طبقاتی با بورژوازی - این رکن اساسی

اندیشه استالینیستی و رویزیونیستی - در اشکال مختلف پس از آن نیز ادامه می یابد. با توده ای تر شدن مواضع این جریان فکری - سچفا - و با قبول مشی راه رشد غیر سرمایه داری، "ناگهان" این جریان تغییر موضع میدهد. اما این تغییر موضع نیز از آنجا که اساساً در تعقیب همان مشی سابق، یعنی قبول رهبری غیر پرولتری است؛ این جریان را بدنبال رهروی کور و کارگزار خرده بورژوازی سنتی تبدیل میکند. "با زرگان" جای خود را به خط امام میدهد. شورای انقلاب که روزی متهم به سازشکاری بود به یک "نهاده مترقی" تبدیل میشود و سچفا (اکثریت) از زیر پرچم زرد بورژوازی به زیر پرچم سبز خرده بورژوازی باز میگردد و بدینسان نشان میدهد که از "قیام" هیچ چیز نیا موخته است.

اما این هنوز آغاز کار است سچفا (اکثریت) در مبارزه دموکراتیک نشان میدهد، که انحلال طلبی در صفوف اقشار غیر پرولتری تا چه حد در ارائه یک تصویر مسخ شده از کمونیسم مؤثر است. هنوز قریب دهها پیش از خود کا مگی های "قشریون متعصب" در سرکوب آزادیهای دموکراتیک در هوای "تازه بها رآزادی" بکوش می رسید که ناگهان "قشریون متعصب" تبدیل به "آزادخواهان" میگردند که گوئی اساساً "دموکراسی" با آنان متولد شده است. ایشان هوراکنان از بستن کلوب "لیبرالها" توسط هادی غفاری فاشیست، پشتیبانی مینمایند و بعد سر و کله اشان در میان صفوف حزب اللد پیدا میشود و مبارزه برای ابتدائی ترین آزادیهای انسانی از نظرشان جزء توطئه های ستون پنجم محسوب میگردد. مبارزه برای حقوق ملیتها، جای خود را به حاسوسی برای رژیم جمهوری اسلامی میدهد و تسلیم طلبی تا بدان حد رشد میکند که مبارزه برای حقوق ملی عملاً جزء برنامه های ضد انقلابی محسوب میگردد. این استنتاجات و استنتاجات نظیر آن خود ناشی از برداشتهای ایدئولوژیک نا درست از مرحله انقلاب - انقلاب دموکراتیک - است، بنا بر این:

با باید با بورژوازی (ملی) علیه امپریالیسم جنگید، با خرده بورژوازی متحد گردید و علیه امپریالیسم و سرمایه داری (وابسته) جنگید، و یا با هر دو اینها جنبه متحد خلقی را تشکیل داد. یعنی از آنجا که در میان امکانهای فوق، امکان همز مونی پرولتاریا وجود ندارد، پس بناچار باید همز مونی یکی دیگر از جریانات را پذیرفت. بناچار

جلوهای دیگر از تروریسم

که بدلائل مختلف اجتماعی قادر نیستند که نظر خود را اشاعه دهند، اما از میان اینها، تنها جریاناتی خاص یا طرز تفکر و بینشی خاص بخود حق میدهند که برای تحمیل نظرات خود به زور و آنهم زور عربان متوسل شوند. بنابراین چنین حملاتی نه تنها نمایشگر ضعف است بلکه نمایانگر بینش تروریستی نیز هست.

این بینش در شرایط وجود یا فقدان قدرت ظاهری بصورت مختلف خود را نشان میدهد و تنوع این اشکال ظهور برجسته یک تصادف در زندگی سیاسی دو جریان - حزب دموکرات و سازمان پیگار - آشکار است. بعنوان مترجم توضیح دهیم که قصد ما از این نوشته محکوم کردن این با آن واقعه نیست. ما در جای خود در اعلامیه‌ای که بهمین مناسبت داده‌ایم این مسأله را محکوم کرده‌ایم در این نوشته قصد ما اشاره به مسأله‌ای است که در یک اعلامیه قابل طرح نیستند. اشاره به مباحثی بینشی یک نوع تفکر خاص و عوارض عمومی آنست و نه پرداختن به یک واقعه) نوع آشکار ظهور یک بینش، یک محتوای واحد را نمیتواند پوشانند. برای توضیح قدری به گذشته بگردیم.

سازمان پیگار که خود دنباله‌جویانسی است که مدعی بود در بطن سازمان مجاهدین خلق ایران به "مارکسیسم-لنینیسم" گرویده است، اولین حرکت سیاسی خود را با حمله‌ی تروریستی به سازمان صادر خود آغاز کرد. این تولدنا میمون و این خشونت فرزند نسبت به مادر که یادآور اساطیر کلاسیک است و نمودار تداوم مسایل بینشی - روانی در جوامع طبقاتی نه تنها فی نفسه تراژیک و غیر کمونیستی بود بلکه چنانکه پیش بینی میشد چنان عوارض اجتماعی وسیعی به بار آورد که تصور نمیکشیم تا ده‌ها سال دیگر گریبان چنین رها کنند. تصویرری که این اقدام از "کمونیسم" در اذهان بسیاری از مردم ایجاد کرد - و متأسفانه هنوز هم با برخوردهای غیر دموکراتیک بسیاری از کمونیست‌ها و کمونیست‌نماها رنگ آمیزی شدت‌تری بخود میگرداند - با این رویدادها زدوده شدنی نیست.

در شماره‌ی قبیل رهایی در برخورد به پاره‌ای از نقطه‌نظرهای مسعود رجوی نشان دادیم که چگونه یک واقعه‌ی خاص که از جانب چند نفر "کمونیست" صورت گرفته است، هنوز بصورت یک انسان خالی نشدنی آذوقه‌بسررای تحقیر همه‌ی کمونیست‌ها درآمده است. و باز متأسفانه می‌بینیم که عدم انتقاد صمیمانه‌ی سازمان پیگار به گذشته‌ی خود - انتقاد نظری

حمله‌ی حزب دموکرات به دفتر سازمان پیگار در بوکان بعنوان "یک واقعه در میان هزاران حادثه" موجب صدور اعلامیه‌هایی از جانب چند سازمان - و منجمله سازمان ما - شد ولی بنظر می‌رسد که اهمیت مسأله بعدی است که باید مورد توجه جدی تری قرار گیرد و بسه بوته‌ی فراموشی سپرده نشود.

حمله‌ی مسلحانه از طرف یکی از سازمانهای سیاسی به سازمان دیگر در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. البته در گذشته در مواردی ارگانهای سرکوب رژیمها تحت پوشش سازمان سیاسی به چنین کاری مبادرت کرده‌اند و این موارد بيمين فعاليت گسترده‌ی "حزب الله" در سالهای اخیر از تکرار بیشتر برخوردار بوده است ولی اینها را نمیتوان به حساب حمله یک سازمان سیاسی به سازمان دیگر تلقی کرد. اینها شکردهای رژیم‌های ارتجاعی هستند و در این مقوله نمیکنند.

شاید بتوان بدوی ترین حرکات جنبشی این برخورد را در پاره‌ای از فعالیتهای فدائیان اسلام و ترور دکتر حسین فاطمی و نیز در برخوردهای خشونت آمیز هواداران حزب مسوده و بان ابراهیمت‌ها، در سالهای ۲۹-۳۲ ردیابی کرد. ولی اینها نیز هیچکدام بعد حمله‌ی اخیر حزب دموکرات به دفتر سازمان پیگار را ندارد. در مورد اول ما با یک تروریسم سیاسی توسط یک سازمان اپوزیسیون (هر چند ارتجاعی) علیه حکومت وقت مواجه بودیم و در مورد دوم با برخوردهای خیابانی خشونت آمیز اما غیر مسلحانه. اهمیت اینها در مقایسه با حمله‌ی اخیر حزب دموکرات بسیار ناچیز است. برخوردهای خشن و ترورهای سیاسی را در همه‌ی جوامع با درجات متفاوت میتوان مشاهده کرد. ولی حمله‌ی مسلحانه به دفتر احزاب و بستن آنها را بجز در مواردی معدود نمیتوان سراغ گرفت.

در اهمیت عمومی این مسأله نمیتوان مبالغه کرد. حمله به دفتر احزاب از جانب نیرو و تحت هر عنوانی نمایشگر ضعفی است که در پوش قدرت جلوه میکند. نمایش ضعف است

چون حمله کننده بوضع ناتوانی خسود را در مقابله‌ی اصولی با گرایش مخالفت خود و عدم توجه و اعتقاد به شعور توده‌ها را به ظهور میرساند. اگر یک جریان سیاسی میتواند حس حقانیت خود را اثبات کند در هیچ شرایطی توسل به چنین شیوه‌هایی را ضروری نمیدید و چه چیز گویاتر از اینست که در ارتکاب به چنین روشهایی خود با رزترین عدم حقانیت است. هستند جریانهای

و مهمتر از آن انتقاد عملی - برای ما و نظایر ما تنها. این معنا را در برداشته است که این جریان به قبح اعمال انجام شده پی نبرده است و از پیش گذشتی خود نبریده است. در این صورت چه انتظاری میتوان از دیگران داشت.

بهر حال این اقدام خاص نمايشگر شکل بروز یک تفکر تروریستی در شرایط فقدان قدرت بود. کشتن جبهه‌های همزمان دیروز در پس‌کوچه‌های شهر، ترور و فرار، ضعف، تروریسم، فقدان قدرت.

اما همین عوامل اکنون بحکم یک ریشخند تاریخ علیه همین جریان بکار گرفته میشوند با این تفاوت که اینبار حزب دموکرات در خود احساس قدرت میکند. در این شرایط "لازم نیست کسی در پس‌کوچه‌های ترور شود. در روز روشن در پناه قدرت "آر پی جی" دفتر یک سازمان مخالف همراه با افراد درون آن درهم کوبیده میشود و لابد احساس رضایت وافر نیز خود را بصورت لبخند ظفر نمونی ظاهر میکند، مخالف را داغان کردیم.

در چنین صورتی ابراز انزجار از حزب الله چقدر میتواند حقیقت داشته باشد، من حق دارم دهان ترا با سرب مذاب پر کنم. ولی حزب الله حق ندارد. چرا؟ چون من "نماینده" پرولتاریا و "نماینده" فلان خلق هستم ولی حزب الله ورقه‌ای نمایندگی رسمی از هیچ جریانی ندارد. شاید هم دارد ولی آنرا نشان نمیدهد.

ما در این زمینه - در زمینه تفکر تروریستی، پیش از غیر دموکراتیک - بسیار گفته‌ایم و بسیار خواهیم گفت. همینقدر بگوئیم که جریانات درگیر در آن بزرگترین خیانت را نسبت به جنبش ایران مرتکب میشوند. هنگامیکه برخورد های مسلحانه بین سازمانهای با صلاح اپوزیسیون رایج شود دود آن بچشم همه خواهد رفت. این سازمانها تنها خود را افشاء نمیکنند. اینها جنبش را به ابتذال و انحراف میکشاند. و چه کسی میتواند نسبت به جنبش متعهد باشد و از بروز چنین پدیده‌هایی عمیقاً نگران نشود؟

در کنار بحث فوق به جنبه‌های دیگری از مساله نیز باید توجه کرد. حزب دموکرات کردستان تحت شعار "آزادی برای ایران، خود-مختاری برای کردستان" فعالیت میکنند. از طرف دیگر دفاع از حقوق خلق کردستان در سلوچه برنامهای همه سازمانهای مترقی ایران قرار دارد. ما با اعتقاد به حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران از شعار سیاسی خلق کرد که خود را در برنامهای سازمانهای مختلف سیاسی این خلق منعکس کرده است حمایت کرده‌ایم. رفقای سازمان ما همه سختی‌ها را متحمل شده، از اسارت و شهادت دریغ نکرده‌اند. رفیق شهید ابو شاهین (کاک فتواد) از اولین رزمندگان غیر کردی بود که به جنبش خلق کرد پیوست و تجارب سیاسی و نظامی و بالاخره جان خود را در طبق اخلاص گذاشت. این جانفشانیه‌ها، از جانب ما و از جانب سایر نیروهای مترقی ایران برای چه بوده است؟ آیا بجز این

است که چپ‌ایران دفاع از حقوق همه خلقهای ایرانی را برای رهایی از یوغ استعمار و استبداد، برای رهایی از سلطه امپریالیسم یک وظیفه انقلابی میبشمرده است؟ و آیا این امر نگران‌کننده نیست که سازمانی که شعار خودمختاری کردستان است حتی هنوز که این امر تحقق پیدا نکرده است بمعنی واقع کلمه "خودمختار" شده و هر کار دلش میخواهد میکند؟ در این صورت این سؤال برای همه مطرح میشود که اگر کردستان روزی واقعاً خودمختار شود حزب دموکرات چه خواهد کرد؟ این حزب هنوز قدرت کامل نیافته چنین میکند، در شرایطی که هنوز پاسدار و ارتش کردستان را میگویند چنین میکند، روزی که قدرت ایالتی برسمیت شناخته شد، روزی که خودمختاری پذیرفته شد، بروز سازمانهای مخالف دیگر چه خواهد آمد؟ حزب دموکرات برای آینه‌ها، برای دوران پس از خودمختاری، برای سازمانهای مخالف کرد و غیر کرد - و منجمله کوموله - چه نقشه‌هایی در سر دارد؟ آیا دور از ذهن خواهد بود که تصور کنیم در کردستان نیز این حزب کوشش خواهد کرد یک سیستم تک حزبی سرکوبگر بوجود آورد؟ و آیا معنای دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان بطور ریشخند آمیزی بصورت "دموکراسی" برای سایر نقاط ایران و خودمختاری من برای کردستان در نخواهد آمد؟

بنظر میرسد که نه تنها عناصر تروریستی پیشی، بلکه در کنار آن کوه بیست و نه ژرف سیاسی نیز در این اقدام موثر بوده است. ما نگران آن هستیم که ارتجاع ایران در عین حال که نفس حمله به دفتر پیکار را کساری درست میداند معهذاً از این اقدام به منزله‌ای بهانه‌ای برای ایجاد بدبینی نسبت به جنبش خلق گرداگرفته کند. مسئولیت مستقیم این سوءاستفاده بعهده‌ی حزب دموکرات کردستان است. مسئولیت مستقیم ایجاد این بدبینی و کمک به ایزوله شدن جنبش خلق کرد بعهده‌ی همین حزب است. خلق کرد و سایر نیروهای مترقی ایران در این میان بازنده خواهند بود و آنرا بدرستی از چشم حزب دموکرات خواهند دید.

ما انتظار داریم که سازمانها و نیروهای مترقی ایران در مورد این مساله ساکت نشینند. مقابله‌ی شدید و هماهنگ همه‌ی نیروها هشدار به اندازه‌ی کافی گویا خواهد بود. در اینصورت، یعنی در صورتیکه همه به و خامت وضع پی برند و عکس العمل اصولی نشان دهند شاید بتوان امیدوار بود که این تجربه‌ی بد موجب آموزش عمومی شده و اقدامات تروریستی متروک و منسوخ شوند. اگر قبح مساله با اندازه‌ی کافی روشن شود، درآینده کمتر نیرویی قادر خواهد بود که برای پیشبرد اهداف خود به آن متوسل شود.

در همین زمینه ما بویژه منتظر عکس العمل سازمان مجاهدین خلق ایران هستیم. این سازمان که بدرستی اقدامات گذشته‌ی پیکار را محکوم کرده است، در ماههای اخیر بقیه در صفحه ۲۱

فدائیان اسلام (۶)

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

و - رازی

دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، قیسل از انتخابات دوره شانزدهم، طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرده بود که:

"در ادوار سابق به عناوین مختلف کرسی های وکالت خرید و فروش میشد ولی در زمان من نه از کسی پول گرفته شده و نه خواهد شد."

او "به ناموس مادرش سوگند" خورده بود که انتخابات آزاد است. با اینحال، انتخابات دوره شانزدهم که میبایست سرنوشت قرارداد الحاقی را تعیین کند نمیتوانست آزاد باشد و در واقع، یکی از رسواترین انتخابات ادوار مجلس بود. این انتخابات مورد اعتراض شدید مردم در سرتاسر کشور قرار گرفت. در تهران دکتر مصدق رهبری مخالفت با تقلبات انتخاباتی را بر عهده گرفت. او عده ای از روزنامه - نگاران و مخالفان سیاست استعماری انگلیس را در خانه اش جمع کرد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که در روز جمعه ۲۲ مهر ۲۸، بعنوان اعتراض به انتخابات و درخواست ابطال آن در دربار متحصن شوند. دکتر مصدق طی اعلامیه ای خطاب به مردم نوشت: "ای مردم در آنجا ما را تنها و بی کس نگذارید. سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت، اعلامیه ای صادر کرد و هر نوع تجمع مردم را ممنوع اعلام داشت. با این حال، توده ها استقبال پرشوری از فراخوان دکتر مصدق بعمل آوردند. نظر باین که آنهمه جمعیت نمیتوانست در دربار متحصن شود، ۲۰ نفر برای این امر انتخاب شدند، بقیه، درخیابان های اطراف متحصن شدند. منطقه توسط نیروهای ارتشی محاصره شد و ارتباط متحصنین با خارج حتی برای دریافت آذوقه، قطع کردید. همان ۲۰ نفر انتخاب شده برای تحصن، در تاریخ ۲۸/۸/۱، عضو موسس جبهه ملی شدند. و جبهه ملی در این روز رسماً اعلام موجودیت کرد و چهارتن از آن افراد، مامور نوشتن اساسنامه و آئین نامه جبهه ملی شدند. و متن اساسنامه ۶ ماده ای و آئین نامه سه ماده ای در شماره ۲۷۳ روزنامه سه ستاره به تاریخ ۲۹/۴/۱۰ بجا پرسد. (۱۲) علیرغم تقلبات رسوای انتخابات شانزدهم

در تهران و سایر نقاط کشور، دکتر مصدق و چند تن از کاندیدا های جبهه ملی بر اشرحات پر شور و گسترده ای مردم به مجلس راه یافتند. در اینجا برای اینکه بوج و مسخره بسودن نقش مثبت ترور هژیر در ابطال انتخابات و در نتیجه انتخابات بعدی تهران و سایر خزیلاتی که در این روزها در این زمینه عنوان میشود، روشن گردد اراشه ای چند نمونه از نتایج انتخابات و تذکر نکاتی چند لازمست:

در تاریخ ۲۸/۸/۸، شش تن از حائزین اکثریت تهران عبارت بودند از:
 ۱- دکتر مصدق ۲- دکتر بقایی ۳- حسین مکی ۴- حائری زاده ۵- سید ابوالقاسم کاشانی ۶- دکتر متین دفتری .
 در ۲۸/۸/۱۳، هژیر وزیر دربار، در مسجد سپهسالار توسط فدائیان اسلام بقتل میرسد.
 اولین نتیجه (منفی) این ترور، اعلام حکومت نظامی در ۲۸/۸/۱۴، ایجاد جو فشار و اختناق، توفیق دکتر بقایی، مکی، حائری زاده و شنی چند از دیگر رهبران آنزمان جبهه ملی و فرستادن دکتر مصدق برای مدتی به احمدآباد بود.

دومین نتیجه (منفی) این ترور، در نتیجه شمارش آراء در ۲۸/۸/۱۷ (چهار روز پس از ترور هژیر) منعکس است: نه فقط مکی و حائری زاده بلکه همچنین آیت الله کاشانی نیز در میان شش تن اولیه حائزین اکثریت دیده نمیشوند:

۱- دکتر مصدق ۲- محمد صادق طباطبایی ۳- حسام الدین دولت آبادی ۴- جواد مسعودی ۵- دکتر بقایی ۶- جمال امامی
 حتی نتایج شمارش آراء در روز ۲۸/۸/۱۸، از این هم بدتر میشود:

۱- محمد صادق طباطبایی ۲- دولت آبادی ۳- دکتر مصدق ۴- جواد مسعودی ۵- جمال امامی ۶- دکتر بقایی
 در همین روز ۲۸/۸/۱۸، سید حسین امامی، قاتل هژیر، عجلانه (۶ روز پس از دستگیری)، اعدام میشود. (۱۳)
 اثرات منفی ترور هژیر در جامعه، بسه دنبال اعتراضات شدید مردم خنثی میشود و حتی این حرکات اعتراضی گسترده ای توده ها و افشاء تقلبات رسوای انتخاباتی توسط روزنامه های آزادیخواه آنچنان اوج میگردد که دولت چاره ای جز ابطال انتخابات تهران در ۲۸/۸/۱۹ نمیبیند. و بدینگونه مبارزه ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود در تهران بنفج جبهه ملی پایان می یابد.

۲۴ آبان، شاه به امریکا رفت و این سفر قریب ۵۰ روز بطول انجامید.
 ۱۵ بهمن، دولت اعلام کرد که مجلس شورای ملی و سنا (بدون حضور نمایندگان تهران) در روز ۲۰ بهمن، افتتاح خواهد شد.
 ۱۷ بهمن، دکتر مصدق در میتینگ عظیمی در میدان بهارستان، ضمن افشاء تقلبات بشمار در انتخابات مجلس شانزده (که فقط انتخابات تهران قبلاً باطل شده بود)، به افتتاح مجلس بدون حضور نمایندگان تهران، اعتراض

کرد.

در فروردین ۲۹، نتایج قطعی انتخابات تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (مصدق، بقایی، مکی، حائری زاده، کاشانی، شایگان، نریمان و صالح) به مجلس راه یافتند. و موفقیت نسبی، منحصر در سایه حمایت گسترده و پر شور مردم بدست آمد و ترور هژیر، کوچکترین تاثیر مثبتی در آن نداشت.

نکته جالب اینکه پنج نفر اول حائزین اکثریت در نتایج اعلام شده در ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر) و در نتایج قطعی انتخابات در ۲۹/۱/۲۲، دقیقا همان افراد و بهمان ترتیب میباشند:

۱- دکتر مصدق ۲- دکتر بقایی ۳- حسین مکی ۴- حائری زاده ۵- سید ابوالقاسم کاشانی

علیرغم دروغهای بیشرمانه و ادعاهای ابلهانه بی شماری که این روزها عنعنوا میشود و ما چند نمونه از آنها را از قول عبداللہ کرباسچیان، حاج مهدی عراقی، نویسنده کتاب "شهید نواب صفوی" و مقدمه کتاب "برنامه ای انقلابی فدائیان اسلام"، در صفحات قبل نقل کرده ایم، و با توجه به آنچه گذشت، خلاصه کنیم:

(۱) ترور هژیر توسط فدائیان اسلام فقط در رابطه با دشمنی خونین و قدیمی آیت الله کاشانی با انگلیسی ها و سرسپردگان آنها نظیر هژیر، رزم آرا، قوام السلطنه و غیره قابل تبیین است و نه در هیچ رابطه دیگری (در شماره های قبل در این زمینه بیشتر سخن گفته ایم.)

(۲) ترور هژیر نه تنها هیچگونه تاثیر اجتماعی مثبت نداشت بلکه با ایجاد جو فشار و خفقان و با اعلام حکومت نظامی بدنبال آن، بطوریکه دیده ایم اثر منفی هم باقی نماند گذاشت بنحوی که پس از ترور، حتی نام آیت الله کاشانی از لیست حائزین اکثریت حذف شد. ابطال انتخابات تهران نه بدلیل ترور هژیر بلکه بخاطر اعتراضات شدید و گسترده توده ها صورت گرفت (۱۴). و یکبار دیگر، این حکم کمونیستی به اثبات رسید که نه ترور شخصیتها بلکه حرکات توده ای میتواند سیسری جریان را تغییر دهد.

(۳) انتخابات مجدد تهران قریب ۶ ماه پس از ترور هژیر انجام شد و در این فاصله، وقایع بسیاری رخ داد و مبارزه توده ها برای تأمین آزادی انتخابات، در این فاصله هر لحظه اوج گرفت. موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران چه ربطی دارد به یک ترور شش ماه قبل آن؟

(۴) جریاناتی که به موفقیت نسبی جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران منجر شد، بطوریکه دیده ایم، از مبارزات توده ها از شهریور ۲۰ تا فروردین ۲۹ و نیز از مبارزات نمایندگان اقلیت ادوار چهارده و پانزده سرچشمه گرفته است. همانطوریکه ریشه های قیام بهمن ماه ۵۷ را باید در

مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده ها در طی یکمیدسال اخیر جستجو کرد. بنابراین، سرآغاز موفقیت جبهه ملی در مجلس شانزدهم را ۲۸/۸/۱۳ (روز ترور هژیر) دانستن همانقدر مسخره است که امروز سرآغاز بهمن ماه ۵۷ را ۱۵ خرداد ۴۲ قلمداد کردن.

(۵) از ادعاهای مضحک در رابطه با ترور هژیر با "رهایی" مصدق و یارانانش "از شکست انتخاباتی دوره شانزدهم" و انتخاب

آنها "به کمک فدائیان اسلام" و خزعبلات مشابه که بگذریم، این ترور در انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس نیز کوچکترین تاثیری نداشت. دیده ایم که در نتایج انتخابات ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر)، آیت الله کاشانی نفر پنجم بود و در انتخابات ۲۹/۱/۲۲ نیز همچنان نفر پنجم باقی ماند. نه بالاتر رفت و نه پائین تر آمد.

(۶) بدون اینکه بخواهیم سوابق مبارزات آیت الله کاشانی و نفوذ او در آن زمان در بین مردم را کم اهمیت جلوه دهیم و لسی حقیقت اینست که آیت الله کاشانی در لیست کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی برهسری دکتر مصدق به نمایندگی انتخاب شد، و نه دکتر مصدق و دیگران در لیست آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام!

(۷) ترور هژیر کوچکترین کمکی به پایان تبعید آیت الله کاشانی نکرد (آیت الله در تاریخ ۲۹/۳/۲۰ یعنی قریب ۸ ماه پس از این ترور به تهران بازگشت.)

(۸) انتخاب آیت الله کاشانی بعنوان نمایندگی مجلس، تنها دلیل پایان تبعید

۱۸ ماهه او نبود. آیت الله کاشانی در دوره چهاردهم بعنوان نماینده چهارم تهران انتخاب شده بود (زمانیکه در بازداشت انگلیسی ها بود) ولی دولت سهیلی از اعلام آن خودداری کرد و آن انتخاب به نمایندگی، بر خلاف دوره شانزدهم، موجرهای او از زندان نکردید. چرا؟ به دو دلیل:

اول- سالهای ۲۸-۲۹ با سالهای ۲۲-۲۳ تفاوت فاحش داشت: ارتقاء سطح آگاهی توده ها و حضور فعال و پر شور در صحنه مبارزات سیاسی و نیز وجود اقلیتی نسبتا قوی و موثر در مجلس شانزدهم به هیات حاکمه اجازه نمیداد که مانند دوره چهاردهم نمایندگی آیت الله کاشانی را نادیده بگیرد.

ثانیا - (این دلیل دوم را از انتشارات اسلامی و طرفدار روحانیت میاوریم که جای بحث و تردید نداشته باشد):

"در اینجا نظریه ای هست که از زبان یکی از سفرا در تهران شنیدم و این نظر یا "سر" مربوط میشود به برگشت آیت الله کاشانی از لبنان. سفیری گفت: مقامات سفارت آمریکا در تهران دخالت نمودند تا اینکه شاه با بازگشت آیت الله موافقت کند و این مقامات بودند که از نتایج فعالیت حزب توده نگران بودند. در نتیجه متوسل شدند

چه بنا که کیا نوری پس از خیانت کنونی به آرمان زحمتکشان و پس از فرار مجدد از مرزهای شمالی، از درپوزگی "خط امام" و نوکز صفتی در مقابل عملده واکره ولایت فقیه و "صند امپریالیست" خواندن "رهبر انقلاب" و فاشیست های جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه، بنا عباراتی کم و بیش نظیر عبارات فوق به "انتقاد از خود" بردازند. چرا که برای این خائنین به مارکسیسم، انتقاد از خود مارکسیستی، چیزی شبیه به استغفار و توبه‌ی اسلامی است که تیساران آریامهری و ساواکی های دیروزی، در یک چشم بهم زدن، مکتبی بشوند و در خط امام، برای نوشیدن شربست شهادت، بصف یا بستند.

حزب توده، چهار سال پس از کودتا، در تیر ماه ۳۶ نیز کمان کرده بود که گویا به "انتقاد از خود" در "قطعنا مدی و سیم کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران درباره‌ی روش حزب در مورد مسأله‌ی ملی شدن صنایع نفت"، ابعاد مخوف خیانت رهبران حزب به توده‌ها و بویژه به طیفی کارگر، زدودنی است. در حالیکه دستهای آلوده به خون کارگران و نظامیان و روشنفکران انقلابی، نه با استغفارنامه‌ی پلنوم چهارم، بلکه بقول شکسپیر، با تمامی عطرهای عربستان، پاک شدنی نیست.

البته لازم به تذکر است که عبارات تفسیری عبارات کیا نوری و قطعنا مدی پلنوم چهارم و سایر "انتقاد از خود" های مشابه در دوران "مهاجرت" بقایای حزب توده، جز دروغهای بی‌شمارانه و سپری در مقابل حملات مسداوم، چیز دیگری نبود. باین دلیل که حزب توده بعد از قیام بهمین ماه تاکنون، دقیقاً همان سیاست خائنانده‌ی سالیهای بیست و سی را ادامه داده است و میدهد.

(۱۳) "۱۰۰۰ گزارش مستر هرمان (مخبر خیرگزاری روتر در ۲۹/۳/۱۰) متکی به اسرار زیر برده‌ای بود که بین شرکت نفت انگلیس و هیات حاکمه وجود داشت. هژیبر (بعنوان وزیر دارایی) شرکت نفت انگلیس مقاصح حساب داده بود و از کار شرکت نفت اظهار رضایت کرده بود، زمانی وزیر دربار شد که بیک طرح یا اسراری درباره‌ی نفت بود و از این رو پاک‌گشته شدن وی اسراری از میان رفته است زیرا شاه ایران بی جهت کسی را که تا این اندازه مورد تنفر عمومی بود بطور استثنایی به وزارت دربار برنمی‌گزینند. بهرحال، ترور وی از هر سوی که باشد یسا همانطوریکه دکتر بقایی در مجلس اشاره‌ای کرد از جانب رقیبایی باشد که خیال نخست وزیری در سر و طرحهای مشابهی در جیب داشتند (منظور نویسنده، رزم آرا و طرح پیشنهادی ۵۰ - ۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس است که پس از ترور رزم آرا، افشا شد. درباره‌ی این طرح و رابطه‌ی آن با ترور رزم آرا، دوروایت متفاوت وجود دارد یکی به قلم نویسنده‌ی همین کتاب در صفحه ۱۳۹ و دیگری در کتاب "پنجاه سال نفت ایران" بقلم مصطفی فاتح، صفحه‌ی

به احساسات مذهبی و اعتقادی مردم، در عین حال مرد نیرومند مذهب و سیاست و دشمن کمونیسم، آیت الله کاشانی بود. بدین سبب سفارت آمریکا رسماً به شاه توصیه نمود تا با بازگشت آیت الله موافقت نماید!" (۱۵)

در اردیبهشت ۲۹، علی منصور، نخست وزیر وقت، تلگرام زیر را به لبنان، به تبعیدگاه آیت الله کاشانی فرستاد:

"جناب حجت الاسلام آیت الله کاشانی
دامت برکاتہ.

چون مدت مسافرت جناب مستطاب عالی طولانی شده است اکنون مراتب عطف و ملاطفت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را ابلاغ و با تجدید ارادت خود، مراجعت جناب عالی را انتظار و التماس دعا دارم.

نخست وزیر - علی منصور (۱۶)

توضیحات

(۱۲) در اینجا باید متذکر شد که حزب توده در مبارزه‌ی ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم، کوچکترین نقشی نداشت و کلاً خود را کنار کشیده بود. حتی در فاصله‌ی بین ابطال انتخابات، و برگزاری مجدد آن (که قریب ۶ ماه بطول انجامید)، در مبارزات انتخاباتی مطلقاً درگیر نشد. حزب توده عدم شرکت خود را در یکی از روزنامه‌هایش (نیسان، شماره ۴-۲۳/۱۰/۲۸) با این استدلال مضحک توجیه کرده بود:

"مبارزه‌ی فعلی که بر سر انتخابات در گرفته است در حقیقت مبارزه‌ی مخالفین آزادی انتخابات با طرفداران واقعی آزادی انتخابات نیست بلکه دو گروه مربوط به دو سیاست است که هر کدام میخواهد دیگری را بیرون کند و خودش بجای آنها بنشیند."

در سال ۱۳۴۰ (یعنی ۱۲ سال بعد از آن جریان و ۸ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، کیا نوری بعنوان "انتقاد از خود" ("انتقاد از خود به روایت حزب توده یعنی بهترین راه فرار از مسئولیت در توطئه‌ها و خیانتها)، در یکی از نشریات بقایای حزب توده در خارج از کشور چنین نوشت:

"عدم شرکت حزب توده و نیروهای تحت اختیار آن در انتخابات شانزدهم، اشتباهات مهمی بود. ما نسبت به مبارزه‌ی جبهه‌ی ملی علیه عمال استعمار انگلیس بر پایه‌ی این حساب غلط که این اختلافات دو جناح امپریالیستی هیات حاکمه است بیطرف و بر کنار ماندیم، از شرکت فعال در انتخابات، فعالیت برای ایجاد جبهه‌ی مشترک انتخاباتی و در صورت لزوم، تقویت جبهه‌ی ملی در این مبارزه، امتناع کردیم."

۵

رزمندگان،

انشعاب

و مسائل انقلاب ایران

شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی و استراتژی انقلاب پرولتری

اجتماعی محیط پرولتاریا همان باشد که هست، و مادام که ده‌ها و حتی صدها قیام و انقلاب سیاسی و سایر تحولات و علیرغم تغییرات حاصله در روستاها سیاسی، شیوه تولید کاپیتالیستی و بنا بر این جایگاه اجتماعی پرولتاریا در این شکل‌بندی همان باشد که هست و فقط تغییرات کمی و نه کیفی در آن بوجود آید (سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم برسد و...) نوع استراتژی انقلاب یکسان است: سوسیالیستی. و تاثیر تغییرات فوق بر استراتژی می‌تواند حصول هدف استراتژیک را کند یا تسریع کند.

بر این مبنای "صفت‌بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی"، هرگز نمی‌تواند عوض شود مگر این که جایگاهشان در شکل‌بندی اجتماعی تغییر یابد: در شکل‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری دو قطب وجود دارد و تا این شکل‌بندی همین باشد این دو قطب هم همین اند: قطب نیروهای تاریخی مترقی‌کار، و قطب نیروهای تاریخی مرتجع سرمایه. رفت و آمد برخی اقشار اجتماعی از این قطب به آن قطب، در صفت‌بندی استراتژیک تغییری نمی‌دهد و مربوط به تاکتیک و مختص حیطه سیاسی است.

صفت‌بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی یکی واقعیت تاریخی است و نه یک فرمول از پیش تعیین شده و نمیتوان همچون رزمندگان این صفت‌بندی را بر اساس "مرحله موجود انقلاب" تعیین کرد، بلکه کاملاً بر عکس مرحله تاریخی یک انقلاب "بیش از هر چیز و مستقیماً" به شکل‌بندی اجتماعی جامعه بستگی دارد که صفت‌بندی مزبور جزئی از آنست و بدون دگرگون شدن نظام اقتصادی - اجتماعی هرگز تغییر نمی‌یابد، بلکه این طبقات هستند که هر یک در پی منافع طبقاتی خود در مبارزه طبقاتی و سنگبندی‌های سیاسی وارد صحنه اجتماع میشوند و ممکنست در مقاطعی حرکت سیاسی برخی از طبقات با یکدیگر همسو باشد و/ یا بالعکس و پرولتاریا بر

اساس این همسویی و/ یا ناهمسویی تاکتیک‌های مناسب در خدمت به هدف استراتژیک خود اتخاذ میکند: صفت‌بندی تاکتیکی نیروهای سیاسی

هنگامیکه ما از شکل‌بندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه سخن می‌گوییم، کل هویت

تاریخی این جامعه را در دورانی از تکاملش در نظر داریم که شامل تمامی اجزاء و بسزوا و رو به رشد اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی و سیاسی است. ساخت اقتصادی این شکل‌بندی همواره ترکیبی از چندین شیوه تولیدی است که یکی از آنها بر سایرین تسلط و تعیین‌کنندگی دارد، هنگامیکه این شیوه تولیدی مسلط، کاپیتالیستی باشد می‌گوئیم با یک شکل‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری روبرویم و دقیقاً از آنجا که بعثت مسلط بودن کاپیتالیسم در ساخت اقتصادی، جایگاه دو طبقه‌ی حامل (بورژوازی) و نافی این شیوه تولید (پرولتاریا) نیز اهمیت تعیین‌کننده می‌یابد، بنا بر این از این هنگام بعد استراتژی انقلاب از لحاظ پرولتاریا سوسیالیستی است. ممکنست میان ساخت اقتصادی یک جامعه و ساخت سیاسی اش در مرحله‌ای عدم تجانس (و نه الزاماً ناهم‌هنگی) وجود داشته باشد: فی‌المثل میتوان یک شکل‌بندی اجتماعی را در نظر آورد که شیوه تولید کاپیتالیستی بر آن تسلط (و نه عمومیت) یافته اما روستاها ساخت سیاسی آن را هنوز نهادی ماقبل کاپیتالیستی تشکیل میدهد (آلمان نیمه قرن نوزدهم، روسیه دهه‌ی نخست قرن بیستم و...)، معهداً در این حالت هم استراتژی پرولتاریا تغییری نمیکند و همچنان سوسیالیستی است، آنچه تغییر می‌یابد تاکتیک‌های اوست برای

دست یافتن به هدف استراتژیک. بیهوده نیست که مارکس انقلابات قرن نوزدهم اروپا را "انقلاب‌های پرولتری" می‌نامد (هجدهم برومر... صفحه ۲۵) که میخواهند با بیمودن مسیری پر پیچ و خم و فراز و نشیب و پیشرفت و عقبگرد به جایی برسند که دیگر امکان عقبگرد نداشته باشند: سوسیالیسم.

پس استراتژی انقلاب بر اساس شکل‌بندی اجتماعی تعیین شده و مبین بزرگ‌راهی است که پرولتاریا در مبارزه‌ی خویش برای نفی جامعه بورژوازی از طریق تصرف قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می‌پیماید، و بنا بر این استراتژی انقلاب با نوع انقلاب پیوندی فشرده دارد و مادام که شکل‌بندی

تغییر می یابد بدون آنکه نظام اقتصادی- اجتماعی دگرگون شده باشد.

بنا بر این نمیتوان مانند طرفداران تز "انقلاب مرحله به مرحله" و بخصوص طرفداران همین تز در ایران سرمایه داری که "استراتژی

انقلاب دموکراتیک" را موعظه میکنند، اظهار داشت که اگر انقلاب دموکراتیک باشد، بنا بر این: پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری فقیر و/ یا متوسط (و احتمالاً بورژوازی ملی) جزء نیروهای انقلابند و باقی ضلوع انقلاب؛ و اگر انقلاب سوسیالیستی باشد بنا بر این؛ فقط پرولتاریا (و احتمالاً دهقانان فقیر و خرده بورژوازی فقیر شهری) جزء نیروهای انقلابند و باقی ضدانقلاب. این "صف بندی" صفت بندی خود ساختاری است که با واقعیات تاریخی

بخی صدق نمیکند. چه بسا در انقلاب بورژوازی (مثلاً آلمان ۱۸۴۸) خرده بورژوازی (سنتی) نیروی ارتجاعی باشد و متحد شدن تاکتیکی علیه آن با بورژوازی ضرورت پیدا کند. (۱) و چه بسا در همان انقلاب بورژوازی پرولتاریا در کنار بورژوازی مبارزه کنید و خرده بورژوازی با طبقات ماقبل کاپیتالیستی ساخت و پاخت بعمل آورد. ممکنست در انقلابی (فرانسه ۱۸۴۸ و پس از آن) شاهد آن باشیم که دهقانان در سرکوب پرولتاریا نقش مهمی بر عهده گیرند و در انقلابی دیگر (روسیه) دهقانان یکی از بزرگترین جنبشهای انقلابی تاریخ را برآه بیدارند. آیا رزمندگان میتوانند بر اساس "صف بندی" های فوق "نوع" و "مرحله" هر یک از این انقلابها را تعیین کنند و یا بالعکس بگویند که چون مرحله انقلاب فلان نوع بود بنا بر این چنین صف بندی هایی بوجود آمد؟! رزمندگان ظاهراً فقط یک مثال دارد که ارائه دهد و آنهم روسیه قبل از اکتبر و قبل از فوریه است:

"در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ طبقه حاکم اقتصادی روسیه دیگر همان فتودال ها نبودند و بلکه بورژوازی انحصاری بود. اما انقلاب متوجهی سرنگونی نظامات قرون وسطایی و تزاریسم بود. هدف انقلاب در این مرحله چنانکه استالین نیز میگوید برانداختن تزاریسم و محو کاسل بقایای قرون وسطایی بود... در نتیجه انقلاب فوریه است که بورژوازی طبقه حاکم (سیاسی) تبدیل میشود، حال آنکه از مدتها پیش سرمایه و مناسبات آن بر جامعه روسیه حاکم بوده است... بر اساس مثال تاریخی فوق میتوان نتیجه گرفت که امر انقلاب، نوع و مرحله آن تنها به وضعیت اقتصادی بستگی نداشته... (بلکه)... بیش از هر چیز بستگی به وضعیت طبقاتی جامعه دارد و مستقیماً بوسیله اوضاع مبارزه طبقاتی جامعه تعیین میشود...."

(اسطراب... صفحه ۲۱)

شکل بندی اجتماعی روسیه از اواخر قرن هجدهم کاپیتالیستی بود و سرمایه داری از لحاظ اقتصادی در آن گسترش می یافت بطوریکه در آستانه فوریه لنین حتی صفت "امپریالیسم" را هم برای آن بکار میبرد. (مثلاً جلسه ۲۱ مجموعه آثار، صفحه ۲۱۶). وجه مشخصه این شکل بندی این بود که میان ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی عدم تجانس وجود داشت که در مواردی به عدم هماهنگی نیز منجر میشد (خود تزاریسم در گسترش سرمایه داری نقش داشت): ساخت اقتصادی کاپیتالیستی، و ساخت سیاسی حاکم ماقبل کاپیتالیستی (تزاریسم) بود. بورژوازی برای دست یافتن بقدرت سیاسی بشوهدی خود مبارزه میکرد و این مبارزه تا آنجا که بر علیه تزاریسم صورت میگرفت، انجام یک انقلاب سیاسی را هدف داشت: تغییر در رو ساخت سیاسی و تجانس کردن آن با ساخت مسلط اقتصادی، و عبارت دیگر بیایان رسانیدن فراگرد انقلاب اجتماعی بورژوازی. اما دقیقاً بدلائل فراوانی که لنین بارها بدان اشاره کرده و مهمترینشان عبارتند از عجز تاریخی این بورژوازی از یکسو و حضور پرولتاریای رزمنده در صحنه مبارزه از سوی دیگر که برای هدف استراتژیک خویش می رزمید، انقلاب اجتماعی در آن مرحله تاریخ روسیه چیزی جز انقلاب سوسیالیستی نمیتوانست باشد و بسیاری وظایف بورژوا دموکراتیک هم در عمل به انقلاب سوسیالیستی موكول شد و بدست دیکتاتور پرولتاریا انجام گرفت. (۲) انقلاب فوریه حاکمیت سیاسی تزاری را سرنگون کرد اما بر خلاف نظر استالین و رزمندگان نتوانست "نظامات قرون وسطایی" را از میان بردارد و به "محو کاسل بقایای قرون وسطایی" بپردازد،

و بر فرض محال اگر هم بورژوازی بقدرت سیاسی دست یافته روسیه میخواست، مدت هشت ماه برای اینکار کافی نبود! انقلاب فوریه انقلابی سیاسی بود که برخی اهداف تاکتیکی پرولتاریا

را برآورده ساخت و پرولتاریا با سود جستن از دستاوردهای آن، آن را به انقلاب سوسیالیستی

اعتلا داد. وانگهی هنگامیکه استالین و رزمندگان میگویند که "هدف انقلاب در این مرحله... برانداختن تزاریسم و محو کاسل بقایای قرون وسطایی بود" فراموش میکنند بگویند هدف کدام انقلاب، هدف کدام طبقه؟!

و این فراموشی عمدی برای آنست که از انقلاب فوریه یک انقلاب استراتژیک و اجتماعی

بسازند و تز "انقلاب مرحله به مرحله" را توجیه کنند (قبلاً ثابت کردیم که منظور رزمندگان از انقلاب دموکراتیک ایران نیز

یک انقلاب اجتماعی است). این هدف سازی برای انقلاب فوریه با آنچه واقعیت آن بوده مغایرت دارد. در انقلاب فوریه هدف مشترکی وجود داشت: سرنگونی تزاریسم. امساک انگیزه های طبقات مختلف اپوزیسیون با هم تفاوت و حتی تضاد داشتند و انقلاب برای هر

کدامشان معنای خاصی داشت :

"اگر انقلاب (فوریه) با این سرعت و در نظر کسی که به نیم نگاه می‌ساخت قناعت میکند با این طرز رادیکال (محوکامل...)

پیروز شد، علتش منحصر این بود که بدلیل یک وضعیت تاریخی فوق العاده خود ویژه، اقشار کاملاً مختلف، منافع طبقاتی کاملاً نامتجانسی، و کرایشهای سیاسی و اجتماعی کاملاً متخالف، با "انجاسی" قابل توجه (بر علیه تزاریسیم) درهم آمیختند." (لنین، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۵، تاکید اول و پرانتزها از ماست)

پرولتاریا برای سه هدف وارد مبارزه شد: نان، صلح، آزادی، که لنین از همان ابتدا تاکید میکند که این سه خواسته را فقط "حکومت کارگری" میتواند برآورده سازد، بنابراین پرولتاریا از مبارزه با تزاریسیم هدف استراتژیک خود یعنی انقلاب سوسیالیستی را دنبال میکرد. بورژوازی از آن جهت به مبارزه با تزاریسیم پرداخت که میخواسته در توافق با سرمایه‌های مالی آنگلو-فرانسوی جنگ را تا به آخر ادامه دهد زیرا دیگر تزاریسیم از ادامه‌ی آن عاجز شده بود و عدم تجانس میان ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی به صورت مانع مهمی در مقابل منافع طبقاتی بورژوازی درآمده بود. تداوم جنگ از همان ابتدا با کلیه‌ی خواسته‌های پرولتاریا متضاد بود و بنابراین اگر میتوانست سرنگونسی تزاریسیم را بلافاصله به حکومت شورایی پیوند میداد اما توان وی در آن مرحله آنقدر بود که به "قدرت دوگانه" منجر شد. خرده بورژوازی شهری و روستایی که توسط رهبرانش بدنبال دروی از بورژوازی پرداخته بود، هدفی منضاد داشت: خواهان سرنگونی تزاریسیم بود اما در عین حال تا آنجا که منافع طبقاتی‌اش در جنگ برآورده میشد از بورژوازی حمایت میکرد. و بالاخره اینکه باز هم بر خلاف نظر استالین، حتی هدفی که از قبل برای انقلاب در نظر گرفته شده بود، به حکومت رساندن بورژوازی نبود، و درست بهمین خاطر است که هنگامیکه لنین به روسیه برگشت "پلشویکهای قدیمی" لنین را که ابتدا تلویحا و سپس صریحا از انقلاب سوسیالیستی سخن میگفت ملامت میکردند که انقلاب بورژوا دموکراتیک هنوز انجام نگرفته و لنین میخواهد بدون پایان رسیدن یک "مرحله" "مرحله‌ی" دیگر را شروع کند. لنین پانزده سال پیش از آن (۱۹۰۲)، مقاله‌ی "وظایف سوسیال دموکراتهای روسیه" گفته بود که "در روسیه انقلاب سیاسی باید قبل از انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد" و اینکه این انقلاب سیاسی صورت گرفته بود و نوبت عملی کردن انقلاب سوسیالیستی، تا آنجا که به تصرف قدرت سیاسی

مربوط میشود، شده بود. اینک این تحریفها چه منتمکی برای استالین بودند مورد بحث کنونی ما نیست و امیدواریم بتوانیم روزی کل آثار استالین را چه در رابطه با اصول تئوریک مارکسیسم و چه در رابطه با اثرات زبان بار نظرات استالین مورد بررسی قرار دهیم. اما در رابطه با رزمندگان میتوان بروشنی در سراسر آثارش (احتمالا قبل از تحولات اخیر) مشاهده کرد که نوسل به تز "انقلاب مرحله به مرحله" و "طبقه‌ی حاکم اقتصادی" منجر بدان شده که رزمندگان همواره سخن از سرنگونی کل طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران بکنند و مساله‌ی خرده بورژوازی ارجاعی حاکم را (که با مطلق طبقه‌ی حاکم از نظر اقتصادی نیست) مسکوت بگذارد و علیرغم ذکر صفات "مدخلقم"، "مدانقلابی" و سایر تعارفات در حق آن، همواره به مماشات با آن بپردازد و خواه ناخواه در مبارزه‌ی این خرده بورژوازی علیه بورژوازی، با آن همسو شود و هیچ ترمیم و رفوکاری تاکتیکی هم نتواند این همسویی استراتژیک را از میان بردارد مگر نفی تمامی این "استراتژی انقلاب دموکراتیک اجتماعی".

اینک به ادامه‌ی بحثمان در مورد استراتژی میپردازیم.

استراتژی پرولتاریا مخصوص خود اوست و هیچ طبقه‌ی دیگری در آن شریک نیست: اینک پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری از موقعیت اقتصادی - اجتماعی منحصر بفردی برخوردار است، اینک نیروی اساسی و اصل قطب انقلاب را در مقابل صدامت بورژوا - ارجاعی تشکیل میدهد، و اینک تنها طبقه‌ای است که بالنده و نافی جامعه‌ی بورژوازی و بالاتر از آن نافی تمامی پیش تاریخ طبقاتی بشری، و علاوه بر اینها، مارکسیسم مبتنی بر ایدئولوژی مستقل پرولتاریا، خواسته‌های طبقاتی مستقل پرولتاریا و بخصوص استعمار در هر شکل، لزوم حزب کمونیست، این ارکان مبارزاتی و آموزشی مستقل پرولتاریا و سرانجام دیکتاتوری پرولتاریا، این آخرین شکل حکومت که ذاتا خلقت زوال یافتنی، دارد همه و همه شاهی بر این واقعیت و ضرورت اند که استراتژی پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری، واحد است، و پرولتاریا نمیتواند با هیچ طبقه‌ای اتحاد استراتژیک بعمل آورد، و انقلاب دموکراتیک در جامعه‌ی سرمایه‌داری و جمهوری دموکراتیک خلق بهمانه‌ی دولت (۳)، نقض کامل استقلال استراتژیک - ایدئولوژیک و تشکیلاتی پرولتاریاست.

پرولتاریا در انقلاب باید آن نیروهای اجتماعی را که عملکرد سیاسی - مبارزاتی آنها مشخصا بود استراتژی انقلابی اوست، بیابد بکوشد توان طبقات و یا اقشار را که

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

بالقوه انقلابی اند اگر نه در پشت سرخویش ، حداقل در کنار خود ، بفعل در آوردن تضادهای طبقات بمنظور خنثی کردن خطرانی که تشکیل و بسیج وی را برای مبارزه اش تهدید میکنند ، بهره بگیرد . در جامعهی بورژوازی هر اصلاحی که در اوضاع اجتماعی بوجود آید و هر بهمودی که در وضع پرولتاریا صورت گیرد ، تاخیری در تغییر استراتژی ندارد ، پرولتاریا از این اصلاحات و بهبودها برای فراهم آوردن امکانات عملی بهتر و وسیعتر بمنظور دست یافتن به هدف استراتژیکیش سود میجوید . اتحاد تاکتیکی پرولتاریا با سایر طبقات امسری از پیش تعیین شده نیست و منوط به مجموعه ای از شرایط اجتماعی و تاریخی است . مسلم اینست که پرولتاریا متحد استراتژیک ندارد بلکه فقط هنگامی با سایر طبقات متحد میشود که آنان نه فقط بالقوه بلکه مهمتر از آن بالفعل با وی همراهی کنند . پس اتحادهای پرولتاریا همواره مشروط است باینکه به استراتژی وی خدمت کند : تاکتیک اتحاد .

از سوی دیگر قطب ضد انقلاب نیز همواره ثابت نیست و بطور ازلی - ابدی از بورژوازی تشکیل نشده است : در ۱۸۴۹ ، مارکس قطب مقابل انقلاب پرولتری جهانی ، یعنی قطب ضد انقلاب جهانی را ، ضد انقلاب فئودالی ارضیایی میکنند و راه نابودی آنرا نه انقلاب بورژوازی ، بلکه انقلاب پرولتری جهانی میدانند (ر . ک مقدمه بر جزوهی کار مزدی و سرمایه روزنامهی نوبه رایینشه سایتونگ) . در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که لنین (گزارش راجع به انقلاب ۱۹۰۵ ، سال ۱۹۱۶) آنرا در آن واحد انقلابی پرولتری

و بورژوازی میدانند ، قطب ضد انقلاب را تزاریسیم و حامیان امپریالیستش تشکیل میدهند . در انقلاب فوریهی ۱۹۱۷ پرولتاریا ، بورژوازی و خرده بورژوازی بعلاوهی امپریالیسم انگلستان و فرانسه ، در سرنگون کردن تزاریسیم با یکدیگر

همو هستند . و در انقلاب اکتبر ، امپریالیسم آلمان با نیروهای انقلاب پر علیه حکومت روسیه همسو میباشد . اما هیچکدام اینها دلیل آن نیست که این طبقات و نیروها همراه استراتژیک پرولتاریا و یا بخودی خود دشمن استراتژیک پرولتاریا هستند : دشمن

استراتژیک پرولتاریا ، بورژوازی و با حتی بورژوازی امپریالیست نیست ، بلکه اینست قطب سرمایه و بعبارت ساده تر کل نیروهای تاریخی ای هستند که از جامعهی بورژوازی مدنی و غیر مدنی حمایت میکنند و برای این حمایت عملا هر کاری انجام میدهند تا مانع از تحقق انقلاب سوسیالیستی بشوند . پرولتاریا

نافی بورژوازی نیست ، بلکه نافعی دولت - جامعهی بورژوازی است . تبدیل بورژوازی به "دشمن استراتژیک" و تبدیل خرده بورژوازی به "دشمن تاکتیکی" تحریف کامل مارکسیسم است و نه فقط با مثالهای

تاریخی مندرج در سطور فوق وصفات قبیل تناقضی دارد ، بلکه با "تحلیل متخاص از شرایط مشخصی نیز متناقض است . پرولتاریا در رابطه با استراتژی خود اهمیتی نمیدهد که بورژوازی "متحد طبیعی امپریالیسم" است و خرده بورژوازی نه ، و بنابراین این یکی از آن یکی بهتر است ، برای پرولتاریا "بزرگی بورژوازی اهمیتی ندارد بلکه دولت سرمایه مهم است که باید در هم شکسته شود و خرد و کلان صاحب آن نیز از قدرت بزرگتر کشیده شوند . پرولتاریا بخود نمیگوید که از این دو نیروی ضد انقلابی کدامیک ضد انقلابی سر است و اول کدامیک را باید سرنگون کنم ! چون پرولتاریا در فکر تصرف قدرت سیاسی از طریق درهم شکستن دولت بورژوازی است و سرنگونی طبقات حاکم را هم از این زاویه مینگردد . پس پرولتاریا از آنجا که شاهد تفاوتهای طبقات حاکم یا یکدیگر است ، با توجه به این تفاوتها تاکتیک های خود را در مبارزه با آنها و در جهت تصرف قدرت سیاسی تدوین میکند .

این حقایق و ضروریات را حتی اگر بشوهدی درست در مورد کسانیکه نقطهی عزیمت خود را برای تعیین استراتژی و تاکتیک ، مبارزهی ضد امپریالیستی فرار میدهند بکار بریم ، باز هم به همان نتیجه خواهیم رسید : استراتژی انقلاب سوسیالیستی و اتحاد تاکتیکیهای مناسب در تدارک آن . مثلا وقتی رزمندگان میگویند :

"امپریالیسم ... از هزار راه و اساسا از راه سیستم شریانی سرمایه داری منافع خود را تامین نموده و کم و بیش ایقا مینماید ."

(ضمیمهی رزمندگان ۴۱ ، صفحهی ۴)

پس حتی اگر مبارزهی پرولتاریا را صرفا ضد امپریالیستی هم در نظر بگیریم ، باز میبینیم که پرولتاریا باید مبارزهی خویش بر علیه امپریالیسم را از مجرای مبارزه علیه "سیستم شریانی سرمایه داری" ایران و این مبارزه را نیز از مجرای مبارزه برای درهم شکستن دولت سرمایه داری انجام دهد و با تصرف قدرت سیاسی ، یکی از شریانهای حیات امپریالیسم را قطع کرده و با تداوم انقلاب در سطح جهان بنوبهی خود در خاتمه دادن به حیات امپریالیسم مبارزه را ادامه دهد . بعبارت دیگر حتی اگر دشمن استراتژیک (به معنای گستردهی کلمه) امپریالیسم باشد ، دشمن بلاواسطهی پرولتاریا دولت بورژوازی است و در هم کوفتن این دولت (چه دولتمدارانش بورژوا باشند و چه خرده بورژوا) از طریق خیزش انقلابی پرولتاریای متکی به زحمتکشانش صورت میگیرد : یعنی مبارزهی ضد امپریالیستی واقعی از مجرای مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی انجام گرفته و پیوندی ناگسستنی با انقلاب سوسیالیستی دارد .



جلوهای دیگر...

حرکتهایی در جهت توجیه اقدامات عمومی حزب دموکرات کردستان بعمل آورده است که مسئولیت درستی و نادرستی آن طبعاً بعهدهی خود اوست و بهمین جهت اینگونه اقدامات حزب دموکرات نمیتواند با بی تفاوتی مجاهدین روبرو شود. سازمان مجاهدین وظیفه دارد که بطور علنی موضع خود را نسبت به حادثه‌ای

اخیر روشن سازد. این امر نه تنها از نظر سیاسی ضروری است، بلکه نشان خواهد داد که آیا انتقادهای مجاهدین از پیکار بر مبنای

تعلق به یک پیش دموکراتیک صورت گرفت

است و یا بر مبنای دفاع از منافع خود. این

امر نشان خواهد داد که آیا مجاهدین اساساً

تروریسم را محکوم میکنند و یا آنکه فقط

ترور نسبت بخود را. طبیعی است که این

موضعگیری و نحوه آن اهمیت تعیین کننده‌ای

در شناخت مردم از این سازمان خواهد داشت.

ما امیدواریم بزودی شاهد اعلام نظر این

سازمان باشیم. معذراً از ابراز این

نگرانی نمیتوانیم خودداری کنیم که سازمانی

که مسأله‌ی ضرورت دفاع از حق دموکراتیک

قطب زاده را تشخیص داده است چگونه است که

تاکنون نسبت با این مسأله‌ی پر اهمیت سکوت

کرده است؟

اپورتونیسیم...

جایگاه خاصی آن نمیتواند بمثابه طبقه مستقیم

در سازماندهی تولید و دستگا‌ه دولتی دخالت نماید

و از اینرو مجبور است در مرحله‌ی اول از طریق

سازماندهی ویژه در خارج از پروسه تولید و

دستگاه دولتی اقدام نماید. این امر چنانکه

در مورد ایران بوضوح دیده میشود، حتی در مورد

ارگانهای سرکوب نیز صادق است. در این

سازماندهی ویژه نقش حساس حزب، ارگانهای

خاص سرکوب، و نیز ارگانهای ایدئولوژیک از هر

لحاظ برجسته میگردد. این سازماندهی ویژه در

عین حال کمک میکند تا خرده بورژوازی بتواند

مشاغل حساس و مراکز عمده‌ی قدرت در دستگاه

دولتی و تولید را تصرف نموده و تحت نظارت

و کنترل خویش نگاه دارد. اما همانطور که در سطور

گذشته توضیح داده شد این کنترل و نظارت لزوماً

بمعنای کسب هژمونی نیست و هم اینک یک مشکل

دیگر و اساسی در برابر خرده بورژوازی در قدرت

اینست که برخلاف انتظار ساده خلیجها نتوانسته

حمایت قابل ملاحظه‌ای از جانب خرده بورژوازی

جدید را بخود جلب نماید.

با این حساب با وجود موفقیت نسبی بورژوازی

"لیبرال" در جلب حمایت اقشار جدید...

بورژوازی مسئله‌ی تحکیم و تثبیت موقعیت...

خرده بورژوازی سنتی بزیرسؤال قرار گرفت...

است و چشم انداز مبارزه‌ای به مراتب حادث...

از آنچه امروز مشاهده میشود در بین جناح ها...

هیئت حاکمه قابل پیش بینی میکند.

در شکلبندی اجتماعی ایران شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، شیوه‌ی مسلط بر ساخت اقتصادی است و علاوه بر آن و روستا ساخت سیاسی عدم تجانس وجود ندارد. بر جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران دولتی حاکم است که بورژوازی

است و حافظ منافع سرمایه میباشد. بنابراین حتی به انقلابی سیاسی از نوع انقلاب فوری‌هی ۱۹۱۷ نیز احتیاجی نیست (گو اینکه بدلائیل مختلف انجام انقلاب‌های سیاسی در چار چوب جامعه بورژوازی هیچگاه غیر محتمل نیست)، منظورمان اینست که حتی مثال انقلاب فوری‌هی نیز به طرفداران تز "انقلاب دموکراتیک اجتماعی" هیچ کمکی نمیتواند بکند. طبق گفته‌ی خود رزمندگان ص‌ف‌بندی طبقات ضد انقلابی ایران عبارتست از کل بورژوازی، خرده بورژوازی حاکم و بقایای طبقات استثمارگر ماقبل سرمایه‌داری (با اصطلاح "فئودالها") و نیروی اصلی انقلاب را هم پرولتاریا تشکیل میدهد. با اینهمه رزمندگان سؤال میکند:

"آیا طرح انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری وابسته از بیخ غلط است؟" (اسطراب... صفحه ۴)

و اینست که ما بجایی رسیده‌ایم که بتوانیم پاسخ دهیم: آری رفقا، از بیخ بیخ.

ادامه دار

توضیحات

(۱) در روسیه‌ی ۱۹۰۲ نیز لنین به حمایت از "بورژوازی بزرگ بر علیه گرایش‌های ارتجاعی خرده بورژوازی" معتقد است و در عین حال کلیه‌ی اتحادهای پرولتاریا با سایر طبقات و اقشار را در این یا آن مسأله‌ی مشخص، "موقتی" ارزیابی میکند. رک وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه، جلد دوم، صفحه ۲۴۰

(۲) رجوع کنید به مجموعه آثار لنین جلد ۲۴ صفحه ۱۵۵، جلد ۲۸ صفحه ۴۱۶، جلد ۲۷ صفحه ۴۶ و... ما این مسأله را در جای دیگر توضیح میدهیم.

(۳) میگوییم "دولت"، چون ممکن است برخی و از جمله رزمندگان به "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" لنین متوسل شوند. اما اولاً لنین هرگز این فرمول را

یک نهاد سیاسی و یا شکل حکومتی نمیدانسته

(ر. ک در باره‌ی تاکتیکها، نامه‌ی اول و نیز

جلد ۸، دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا

یا و دهقانان) و ثانیاً و مهمتر از آن بهیچ

وجه "دولت" را از آن برداشت نمیکرده است.

حال آنکه "جمهوری دموکراتیک خلق" در تز

"انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری"

یک "دولت کامل" است.



بازرگانی خارجی

و

چاره اندیشی دولت

الف - حوادثی

به حزب جمهوری ایراد نگیرید که شورای مرکزی آن مملو از تجاری چون حاج میر صادقی است. اینها تجار مکتبی هستند و چشمن بینان تجارت اسلامی فقط نزدیک یکی دو میلیارد ثروت کسب کرده اند، در آینده نیز تعهد سپرده اند که چیزی بیش از ادا مسمی جمع آوری همین ثروت مختصر نخواهند. بیچاره کاظم پور چگونه میتواند زبان در لب سخن بگوید که هم مردم فریب بخورند و هم حضرات لقمه در گلویشان بیچید و مطمئن باشند در داترهی "دولتی" بازرگانان خارجی میتوانند کماکان به فعالیت خود "در جهت حفظ منافع کشور" ادامه دهند؟

در زیر ما نکاتی پیرامون مسائلی دولتی کردن تجارت خارجی - چه نیت رژیم باشد و چه نباشد و چه بالاخره اجرای آنرا به سودشان بینند یا نبینند - طرح میکنیم. جنبش چپ ایران اگر بخواهد از سطح شعارهای خود فریب و کلیته‌سازیهایی سطحی "خوب و بد" رها شود مجبور است روی این مسائل دقت کند. مادرهایی های شماره ۲ و ۴ برنامه‌های رژیم را حول طرح ملی کردن بانکها و صنایع اقصاء کردیم و نشان دادیم که "ملی کردن" در قاموس این رژیم "دولتی کردن" است. خوشختانه اینبار طراحان رژیم همان واژهی "دولتی کردن" را بکار گرفته‌اند و زحمات افتاکری در باب این نکتهی خاص را از دوش ما برداشته‌اند؛ حال ببینیم "دولتی کردن" در رژیم سرمایه‌داری و بویژه سرمایه‌داری جمهوری اسلامی چیست.

★ ★ ★

بیچیدگی و تنوع تولید در مقیاس کشوری و جهانی تجارت خارجی و داخلی را در سطح وسیع و بی سابقه‌ای گسترش داده است. تجارت بعنوان شریع کننده‌ی مبادله و فروش کالا در حیات و تجدید تولید مناسبات سرمایه‌داری نقش تعیین کننده و اساسی دارد اما این نقش روزافزون و مهم تجارت هرگز به معنای داشتن سهمی در تولید ارزش اجتماعی نیست. بر خلاف نگهداری و حفاظت کالا و نیز حمل و نقل آن که قسمتی از کار اجتماعی لازم تولیدشمار می‌رود و لازمه تحقق ارزش مصرف تولید اجتماعی است. کار تجارت بواسطه تسهیلی که در امر بازاریابی و فروش کالا ایجاد میکند تنها در خدمت انباشت بیشتر سرمایه و

"برنامه و هدفهای من اینست که گرچه هدف را قانون اساسی مشخص کرده که در اصل ۴۲ و ۴۴ تکیه بر دولتی کردن بازرگانی خارجی است خلاصه میشود. اما این راه را در شرایطی میرویم که اثرات جنگ و تخلیه‌ی بار، محدودیت ظرفیت حمل و نقل بین المللی و سایر محدودیتها را باید خلاصه کرد ((؟)) ولی صمیمانه آرزو میکنم که با الهام از رهنمودهای امام بتوانیم در جهت تحقق هدفها گام موثر برداریم ... پیگیری در تحقق قطعی اصل ۴۴ قانون اساسی و سوق دادن تجارت خارجی در جهت حفظ منافع کشور" ((دولتی کردن یا نکردن؟))

کاظم پور، وزیر بازرگانی ۲۵ اسفند اگر کسی فهمید جناب وزیر چه میگوید جایزه دارد. "هدف من ... گرچه ... اما ... تحقق قطعی ... منافع کشور". از این گزارش فوق ریاکارانه‌ی تیپیک جمهوری اسلامی همه چیز دم می‌آید. بازرگانی خارجی دولتی میشود. نه! بازرگانی خارجی دولتی نمیشود چون ... اما. قانون اساسی بر دولتی کردن بازرگانی خارجی تاکید دارد و ما جهت انجسام آن بازرگانی خارجی را آنطور که "در جهت حفظ منافع کشور" میدانیم حرکت خواهیم داد ... این چندگویی ریاکارانه البته مطلوب طبع همه‌ی جریانهای حاکم است چون نه تنها آقایان بنی صدر و رجایی جناب وزیر را تائید کردند بلکه مجلس شورای اسلامی هم برایشان الله اکبر گفت. بهر حال، آنچه مسلم است اینست که حضرات تحت عنوان "دولتی کردن" و "اسلامی کردن" خوابهایی برای مردم مسازیده‌اند. لقمه‌ی چرب بازرگانی خارجی بزرگتر از آنست که بشود از آن گذشت، بخصوص که چار عمده همه‌شان مکتبی نیستند و میتوانند با کلاه گذاری "دولتی کردن" همه را بسمه مکتبیون عزیز داد و دائره و کمیته‌هایی برای آن بوجود آورد که غرق در ثروت جلال شوند. و چه کسی میتواند با "دولتی کردن" بازرگانی خارجی مخالف باشد؟ چه کسی جز کسانی که دلشان بحال تجار و دلالهای مفتخور و کثیف بازار می‌سوزد؟

افزایش نرخ سود است. اگر به رابطه‌ی مستقیم سرعت گردش کالا و ازدیاد تولید ارزش اضافی توجه کنیم بواقعیّت تلاش سرمایه‌داری برای توسعه و گسترش هر چه بیشتر بخش تجارت بویژه در دوران معاصر بی‌میربم. فی‌المثل اگر سرمایه‌داری بخواهد تولید خود را چند برابر کند یکی از شرایط اینکار آنست که کالای تولید شده بموقع بفروش برسد و مدت زیادی صرف نگهداری و مخارج انبار کردن آن نگردد و نیز پول و اعتبار لازم در اسرع وقت در اختیار سرمایه‌دار قرار بگیرد و او بتواند مواد و احتیاجات مورد نیاز را بموقع بدست آورد تا سرمایه و جریان تولید در حداقل زمان با حداکثر استفاده از امکانات بازار و غیره بتواند بحرکت خود ادامه دهد.

انجام تمام اینها با وجود رقابت شدید مابین انحصارات و محدودیتهای بازار مستلزم داشتن دسترسی به اطلاعات و منابع بسیار پیچیده و دقیق و ارتباطات لازم و فراوانی با بازار است که در سیستم سرمایه‌داری با تکنیک و دانش خاصی سر و کار دارد و بی‌شک امکانات و هزینه‌های هنگفت مالی و صرف وقت و نیروی کار زیادی نیازمند است و بسادگی از عهده‌ی یک یا چند سرمایه‌دار تولیدکننده ساخته نیست.

از لحاظ تاریخی طبقه‌ی تجار (و نه هنوز بورژوازی تجاری) وظیفه‌ی توزیع و پخش تولید را عهده‌دار بوده است. ولی چنانکه گفته شد به همراه توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری فعالیت و نفوذ اقتصادی این بخش گسترش یافت و به بورژوازی تجاری استحاله یافت و بلحاظ نیاز فراوان سرمایه‌داری فعالیت در این بخش به یکی از سودآورترین بخشهای سرمایه‌داری تبدیل شد. البته این سود قسمتی از ارزش اضافی حاصله در جریان اصلی تولید بوده که در مقابل خدمت بورژوازی تجاری بوی تعلق میگیرد و نرخ سود نیز در اینجا با معدل نرخ سود در سایر بخشهای سرمایه‌داری باید متعادل باشد. بعبارت دیگر یک تاجر به نسبت سرمایه‌ای که در این راه بکار انداخته انتظار دارد تا همانند سایر سرمایه‌داران سود ببرد، در غیر اینصورت هیچ سرمایه‌داری حاضر نخواهد شد سرمایه‌ی خود را در این بخش بکار اندازد.

بموازات انحصاری شدن سرمایه، توزیع و پخش نیز در دست انحصارات و شرکتهای بزرگ و تاجران عمده قرار گرفت این شرکتهای انحصارات بزرگ با امکانات و تکنولوژی پیشرفته‌تر بسادگی توانستند کنترل بازار را در دست بگیرند و رقبای کوچکتر را از میدان خارج کنند. بورژوازی تجاری بوروکرات یا به زبان دیگر آن بخش از بوروکراسی و دولت که توزیع و پخش تولید را در جامعه‌ی سرمایه‌داری تحت کنترل دارد بخش مهمی از بورژوازی تجاری محسوب میشود. با این ویژگی که سرعت گردش سرمایه را کندتر و بهتر است بگوئیم بی‌سرفه تر و زیان بارتر انجام میدهد. بوروکراسی بشرط کسب امتیاز (چه مستقیم مانند اخذ رشوه و یا بصورت غیرمستقیم مانند مزایا و

امتیازات حقوقی و پاداش) تن به انجام این کار آنهم با بی میلی و بی حوصلگی خواهد داد. در این مورد تجربه‌ی دولتهای باصطلاح سوسیالیست شایان توجه است. تا قبل از سالهای ۱۹۶۰ شاهکارها و حماقتهای این دولتها در امر تولید بصورت خنده‌آوری زیانزد عام و خاص شده و به اوج خود رسیده بود و بندبازیهای حاکمیت را در کلاه گذاشتن بر سر توده‌ی مردم آشکار میساخت. برای مثال اگر در یک بخش از تولید، اساس بر حجم تولید قرار میگرفت کالاها چند برابر بیشتر از اندازه‌ی معمول تولید میشدند ولی اگر اساس بر وزن بود اینبار کالاها با وزنی چند برابر حد معمول تولید میشدند و چنانچه تعداد مهم بود اندازه‌ی کالاها به نسبت همیشگی کوچکتر عرضه میشد و مضحک تر از همه آنجا که تولید بر اساس "وات" قرار داده شده بود روشنایی لامپها بقدری بود که چشمان را کور میکرد و... کالاهای انبار شده و به مصرف رسیده روز بروز حجم زیادتری می یافت و جالبتر اینکه توزیع و پخش نیز با همان معیارها عمل مینمود و تنها چیزیکه اهمیت نداشت منافع و خواست توده‌ها بود. فقط کافی بود آن مقدار حجم یا تعدادی که با معیارهای موجود مطابقت داشت به محل مقصود میرسید و کار تمام بود.

بعد از رفرمهای ۱۹۶۰ و قرار داده شدن معیار کالاهای بفروش رفته بعنوان پایی ارزیابی موفقیت کارخانجات و موسسات دولتی، نقش بنگاهها و موسسات تجاری و بازرگانی برجسته گردید. بتدریج تخصیص بخشی از درآمد حاصله از فروش تولیدات به بودجه‌ی خصوصی موسسه و ایجاد منابع جدید کسب سود و پاداش، محرکهای مادی جدیدی برای گسترش فعالیت در بخش توزیع و پخش کالاها بوجود آورد. یکی از نتایج حالب این "پیشرفت"ها فعالیت مجدد در بخش تبلیغات و آگهی های تجاری است. درج و پخش آگهی در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، بوجود آمدن ویتترینهای نمایشی و بسته‌بندی های زرق و برق دار و حتی آگهی محصولات وارداتی از غرب جان تازه‌ای گرفت. (در سال ۱۹۶۸ نرخ آگهی برای محصولات خارجی در شوروی دقیقه‌ای ۶۰۰ دلار برای رادیو و ۲۰۰۰ دلار برای تلویزیون بود).

در چین نیز بهمین سیاق بازار پایی در صدر برنامه قرار گرفته است. عکسهای که اینروزها در مجلات از تابلوهای نصب شده بر در و دیوار و ویتترین های شهرهای چین چاپ شده و در آن تیا فیه‌های ساده و مظلومانه‌ی توده‌های چینی که با حیرت و حسرت به دکوراسیون اطاق خواب و حمام خانوده‌های خرده‌بورژوا و بورژوای امریکا خیره شده‌اند نشان داده میشود، بقدری تاثر انگیز و تاسف آور است که حتی تجدید خاطره‌ی آن نیز انسان را افسرده میسازد.

و اما اوضاع تجارت خارجی در سایر کشورهای "برادر" نیز از این آشفتگی مستثنی نیست. یوگسلاوی از سال ۱۹۵۲ انحصار دولت در بازرگانی خارجی را متوقف کرد و

بدین ترتیب چندین موسسه خصوصی در کنار پاره‌ای موسسات دولتی در امر تجارت سهم گردیدند. بطور کلی در دولتهای مزبور طبق روال طبیعی، تجارت خارجی زیر نظر وزارتخانه‌های خاصی بنا موزارت بازرگانی خارجی قرارداد شده است اما فعالیت اصلی بازرگانی خارجی توسط چند موسسه که هر کدام اختیار واردات و صادرات بخشی از کالاها را دارند قرار دارد.

تعداد این موسسات بطور مثال در آلمان، هلند، سوئیس، چکسلواکی سی موسسه و شوروی و رومانی و لهستان در حدود پنجاه و پنج موسسه است. بعد از فرمهای دهه‌های ۱۹۶۰ بتدریج این موسسات اختیارات بیشتری یافته، مانند سایر موسسات معیار سودآوری که بایه ارزیابی از نحوه موفقیت آمیز عملکرد و تعلق پاداش و امتیازات حقوقی به آنها قرار گرفت.

مهمتر اینکه بعضی از مراکز و موسسات تولیدی مستقیماً واردات و صادرات بعضی از تولیدات را بدست گرفتند. حر در یوگسلاوی که از سال ۱۹۶۷ به تمامی موسسات آزادی کامل بازرگانی تجارت خارجی داده شد. در سایر کشورها صادرات و واردات بسیاری از کالاها از جمله صادرات و واردات آجود در بلغارستان، ماشین و وسایط نقلیه در چکسلواکی، ماشین آلات در لهستان، دستگاههای مولد برق و موتورهای مورد نیاز صنایع و مانند اینها در جمهوری دموکراتیک آلمان و غیره از انحصار دولت خارج گردید و به موسسات خصوصی واگذار شد. همچنین تجارت با کشورهای غربی اروپایی در دهه‌های اخیر به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت که لهستان کنونی از نمونه‌های بارز آن بشمار می‌آید. جالب اینکه درصد مبادلات خارجی بین دولتهای "سوسیالیستی" تنزل نموده، بالعکس درصد مبادلات خارجی آنها با کشورهای سرمایه‌داری غرب در دهه‌های اخیر افزایش یافته است. جز آلمان، بقیه تمایل زیادی به واردات کالاهای مصرفی نشان داده‌اند. در بعضی کشورها مانند مجارستان (۱۹۷۲)، رومانی (۱۹۷۲) و یوگسلاوی (۱۹۶۷) و بتازگی چین، اجازه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داده شده است.

مقصود از این بررسی نشان دادن مناسبات تولیدی جوامع مزبور نیست، بلکه آنچه در حله‌ی نخست قابل مشاهده است بی‌کفایتی درماندگی روابط بوروکراتیک در بهبودی و توسعه‌ی فعالیت بازرگانی و از جمله بازرگانی خارجی است. آنچه دیده میشود اینست که منافع و نیازهای توده‌ی مردم امری ثانوی تلقی شده یا اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد. هر عوض هر چه دامنه‌ی بوروکراسی وسیعتر و جدایی آن از توده‌های مردم عمیقتر میشود به همان نسبت عدم توانایی بوروکراسی در پاسخگویی به مشکلات پیچیده‌ی اقتصادی - اجتماعی آشکارتر میگردد. از مدتها پیش بسیاری از اقتصاددانان رویزیونیست این مساله را به

روشنی پیش‌بینی کرده بودند. بنظر انسان بهترین راه دسترسی به یک سیستم قیمت‌گذاری مطلوب ترکیب نوعی کنترل و برنامه از بالا و در کنار آن وجود یک بازار آزاد است که در آنجا قانون عرضه و تقاضا قادر خواهد بود بسادگی کار هزاران معادله‌ی پیچیده‌ی اقتصادی را انجام دهد. در جایی که صدها هزار نوع کالا تولید و عرضه میگردد تعیین قیمت مطلوب و مقدار مورد نیاز هر یک به آنچنان معادلات پیچیده‌ای نیاز پیدا میکند که از حیثی توانایی و معلومات دستگاه بوروکراسی خارج است و حتی اگر دولت به مهمترین سیستمهای الکترونیک مجهز باشد مشکل فزونی (چه بلحاظ بالا بودن هزینه‌ی زیاد کارگرفتن این دستگاهها و چه بخاطر تغییرات مداوم اجتماعی خارج از اراده‌ی سیستم کامپیوتری) کنترل تولید و عرضه و تقاضا را بر سرای بوروکراسی غیرممکن میسازد. بالعکس عدم کارایی و دخالت بوروکراسی در این امور به همراه خود موانع و مشکلات جدیدی را پیش خواهد آورد. از این رو بازگشت به نوعی بازار نیمه آزاد اترغیب بود و رقابت البته با عناوین سوسیالیستی و راههای خجالتی دیگری از این قبیل شیوه‌های اجتناب ناپذیر دولتهای باصطلاح سوسیالیست در زمینه‌های مختلف از جمله در امر بازرگانی خارجی بوده است.

مساله‌ی کنترل و نظارت بر توزیع و پخش تولید امری نیست که یک شبه حل شود، بلکه با آغاز تشکیل شوراهای کمیته‌های محلی و ناحیه‌ای در سطوح مختلف به همراه ایجاد شوراهای واقعی در جریان تولید، پروسه‌ای که بتدریج چگونگی اداره‌ی توزیع و پخش را تحت کنترل مردم و در خدمت منافع توده‌ها قرار میدهد، انجام میگردد. تجربه‌ی دولتهای باصطلاح سوسیالیست نشان میدهد که چگونه جریان بوروکراتیک شدن شوراهای انجام وظایف و اهداف مزبور جلوگیری نموده موانع جدیدی را بر سر راه تحقق این اهداف قرار میدهد.



و اما در جوامعی که از ابتدا با دستگاه عریض و طویل بوروکراسی روبرو هستیم، بویژه در جوامع سرمایه‌داری عقب مانده‌ای چون ایران چشم انداز اضافه شدن یک بخش جدید به دستگاه پوسیده‌ی بوروکراسی از قبل روشن است. گسترش بوروکراسی جز گسترش فساد، تحمیل هزینه‌های سنگین بر توده‌ی مردم و ایجاد سد و مانع در مقابل رشد و پویایی جامعه نتیجه‌ی دیگر نخواهد داشت، ولو اینکه در یک مقطع بحرانی، برای نجات سرمایه‌داری، تسلط بیشتر بوروکراسی بر روند تولید اجتماعی الزام آور جلوه کند. دخالت بیشتر دولتهای سرمایه‌داری در بازرگانی خارجی در اوایل دوران پس از جنگ جهانی دوم از نمونه‌های

اقدامات دولت برای خروج از بحران در یک دوره معین است. مسأله باززرگانی خارجی در جوامع عقب مانده و تحت سلطه سرمایه داری بدلیل ماهیت این وابستگی بالاجبه دخالت بیشتر دولت در تجارت خارجی را معمول داشته است. تقسیم کار عمده سرمایه داری جهانی، بخش مهمی از تولید کالاها را مونتاز و بعضی صنایع سبک را به جوامع تحت سلطه امپریالیسم محول نموده است. بطوریکه واردات کالاها واسطه ای به بخش عمده ای از بازرگانی خارجی این کشورها تبدیل شده است.

در ایران این روند بصورت افزایش شش برابر واردات کالاها سرمایه داری، پنج برابر کالاها واسطه و شصت برابر کالاها مصرفی در عرض مدت پنج سال از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۶ بوده است. در حالیکه صادرات کشور عمدتاً از چند قلم تجاوز نمیکرده است. صادرات غیر نفتی در مجموع کاهش یافته و تنوع کارهای وارداتی بالغ بر دویست هزار میگردد. لازم به یادآوری است که ارزش واردات، در سال ۵۶ در حدود هفده میلیارد دلار بوده است که از این مبلغ ارزش کالای مصرفی وارداتی در حدود سه میلیارد یا رقمی کمتر از ۲۰ درصد ارزش واردات بوده و سهم دولت از این مجموع در سال ۵۶ برابری نه میلیارد دلار یا بیش از نصف ارزش کالای واردات بوده است. با دولتی شدن عمده صنایع بخش خصوصی در دو سال اخیر شکستی نیست که سهم دولت در بازرگانی خارجی بطور طبیعی افزایش قابل ملاحظه ای پیدا خواهد کرد. همچنین تورم جهانی و بالا رفتن سرین قیمت کالاها و وارداتی دولت کنونی را که عمیقاً با یک بحران پولی و مالی دست بگریبان است تحت فشار شدیدی گذاشته است. دولت هم اکنون نزدیک به ۲۵۰۰ میلیون تومان به بانک مرکزی بدهکار است. درآمد حاصل از فروش نفت زمانی میتواند کسر بودجه ای دولت را جبران نماید که از طریق فروش ارز برای واردات تبدیل به پول گردد و این چیزی جز تاکید بیشتر بر واردات و تحمل بار سنگین تورم نخواهد بود. با این ترتیب خروج بی رویه ارز (با عواقب ناگواری که اعتبار و پشتوانه اقتصادی کشور را متزلزل خواهد ساخت) به یکی از راههای چاره ای دولت برای خروج از بحران کنونی بدل گشته است. تمام این مشکلات در حالی است که دولت علناً و رسماً بخش عمده بازرگانی خارجی را بعهده دارد و طبیعی است که با اعلام دولتی شدن تجارت خارجی مشکلات مزبور همچنان بقوت خود باقی خواهند ماند.

با توجه به آنچه گفته شد دولتی شدن تجارت خارجی در حال حاضر از دو جنبه قابل بررسی است:

۱- با نقشی که دولت تاکنون داشته، دولتی شدن بازرگانی خارج تغییر اساسی در موقعیت اقتصادی - اجتماعی به همراه نخواهد داشت. دولت بر این امر واقف است

که کنترل کالاهای متنوع مورد نیاز مصرفی، گذشته از اضافه نمودن دستگاها زاندیوروکراسی، تحمیل هزینه جدیدی بر دوش دولت و ملت و ناراضی کردن بخشی از حامیان رژیم (یعنی تجاری که عمدتاً به بازرگانی خارجی اشتغال دارند) قادر نیست نیازهای کنونی را پاسخ گفته، بلکه مشکلات موجود را چندین برابر خواهد کرد.

۲- دولت برای جلوگیری از خسار شدن کنترل اوضاع از دستش با شیوهی کنار آمدن و تفاهم با عده ای از تجار "موردا اعتماد و مکتبی" درصدد آنست تا هر چه بیشتر بر تثبیت قدرت انحصارگرانه خود بیفزاید.

اقدامات رژیم در زمینه تجارت خارجی با توجه به نکات فوق الذکر قابل تامل است. بعد از یکسال از تصویب اصل ۴۴ قانون اساسی که در آن ملی کردن تجارت بعنوان یکی از اهداف حکومت جمهوری اسلامی قید شده است شورای انقلاب لایحه دست و پا شکسته ای "قانون تشکیل مراکز تهیه و توزیع کالا" را تحویل مجلس داد. طبق این لایحه مراکز بتدریج بوجود خواهند آمد که بازرگانان از طریق مراجعه باین مراکز و سفارش کالاهای خود (بعد از قبول و پذیرفته شدن درخواست ایشان از جانب این مراکز)، میتوانند اجناس سفارش شده را در مرز تحویل بگیرند. با اختیاراتی که در این لایحه به وزیر بازرگانی داده شده و با زدو بندهایی که بین تجار عمده و مراکز یاد شده قابل پیش بینی است عاقبت کار نیازی به توصیف بیشتر ندارد.

جهت گیری دولت دقیقاً جنبه های را که در مورد دولتی شدن تجارت خارجی ذکر کردیم نشان میدهد و عملکرد آتی رژیم نیز فراتر از این چهارچوب نخواهد بود. از هر زاویه که بنگریم توده های مردم جز با مشکلات و کمبودهای بیشتر اقتصادی و سلطه و انحصارگری رژیم فعلی مواجه نخواهند بود.

در صورت تسلط و انحصار بیشتر دولت و بوروکراسی بر عرصه اقتصادی جامعه و تثبیت بیشتر قدرت در دست حکام فعلی، هستی و زندگی اقتصادی توده ها بدست کسانی خواهد افتاد که در نشان دادن بی لیاقتی و بی کفایتی اداره ای ساده ترین امور و توسل به کثیف ترین شیوه ها برای تحمیل اراده و حفظ منافع خود، روی حکام ۲۵۰۰ ساله شاهشاهی را سفید کرده اند.

برخورد رژیم به شوراهای واقعی کارگران و سرکوب کمترین خواسته های توده ها برای کنترل و تعیین حقوق اولیه زندگی جای هیچگونه شکی در اینکه این رژیم قادر نخواهد بود منافع اولیه توده ها را برآورده نماید یا قسماً نمیکندارد. بنابراین آنچه در درجه اول اهمیت دارد افشای این واقعیت است که نه تنها رژیم کنونی قادر نخواهد بود بمعنای واقعی اجتماع نمودن بازرگانی خارجی را تحقق بخشد بلکه تنها در صورتیکه دولتی کردن تجارت خارجی بتواند بنحوی پایه های قدرت

را تثبیت نماید دست به آن میرسد.
 ختم این سخن بدون ذکر از حزب نبوده
 جایز نیست و باید دید که این تاجس و دلال
 گنه کار چه میگوید و چه سخنانی بگوید
 میکند. سخنی حزب نبوده: اول تکلیف
 یک وزارتخانه - در اینجا وزارت بازرگانی
 خارجی - و بعد گوشه چشمی به کشورهای
 "دوست"، بقیه با خواست و لطف پروردگار
 و دعای خیر رفق انشاالله درست میشود.
 در یکی از مقالات مربوط به تجارت خارجی
 فر شریعی دنیا گفته میشود که:

"فورا در ایران وزارت بازرگانی
 خارجی باید تشکیل شود و صادرات و
 واردات کلیدی کالاها در اختیار این
 وزارت قرار گیرد."

بعد اشاره میکرد که وزارت بازرگانی خارجی
 "مناسبتی کالاهای مورد نیاز را از کشورهای
 که حاضر به مناسبات برابر و حقوق متدنی
 بر منافع متقابل و بدون کوچکترین قید و شرط
 سیاسی و نظامی با کشورها هستند خریداری
 نموده..." آموخت با آب و تاب و حزب زبانی
 مانند دلالی که جمشید به مشتری تیار واردی
 خورده باشد اضافه میکند "با آوری میکنم
 که کشورهای سوسیالیستی دارای آن چنان نظم
 رشد تکنیک و تکنولوژی هستند که میتوانند
 پیچیدهترین و پیشرفتهترین مسایل مورد نیاز
 را تولید کنند و با شرایط مناسب در اختیار
 ما قرار دهند" (۱) و بالاخره عاجزانسه و
 ملتزمانه کلابه میکند که "باید در کنار
 سفارش تولید این محصولات تا در نشده اقدام
 گردد. خصوصا که همه این کشورها آمادگی
 خود را برای کمک مادیانه و همه جانبه
 جهت تقویت امکانات کشور در رویا رویی
 امیرالیهها اعلام داشتهاند و بدون
 تردید چنانچه فرصت یکسال و نیم پس از
 انقلاب را هدر نداده و به موقع بایست
 کشورها سفارش تولید کالاها، اعم از سرمایه
 یا واسطه را میدادیم، هم اکنون از بسیاری
 جهات دشواری های ما برطرف شده... شود.
 حزب نبوده که حاضر شده است اینگونه
 داوطلبانه حرف و بنگاه خود را در اختیار
 دولت قرار دهد، آرزو داشت قانون اساسی
 بجای دولتی کردن فلان و بهمان، یکبار دولتی
 کردن حزب نبوده را مورد تصویب قرار میداد تا
 این بیچارهها مجبور نباشند در هر مورد این
 همه بخود رحمت بدهند. کلاهی که حزب نبوده
 دیگران گذاشته برای عماد هنوز نیک است
 لیکن ولید پسته های شیانه روی احسان اللدخان
 و کیانوری تغلابی بخود نیست. هر آنچه
 هست مهم است که بدانیم حزب نبوده و نزدیک
 در دشان جست و دلسوزی آنان بحال بسازار
 غارت شدهای ایران از کجاست. بگذارید
 انعام خود را بهتر نشان دهد و اگر انعامی
 هم فرا رسد اگراهی نیست.

دولتی شدن تجارت خارجی و با همیسن
 بر درگمی هر چه هست یک مزیت دارد و آن این
 است که سمت گیری اصلی مبارزه طبقاتی
 یعنی نشانه گرفتن دولت سرما به داری را مشخص

مسازد. عوهم دولت استوان میانهی و آتشی
 دهندهی طبقات و که بدای تبدیل سترطیفاتی
 و بر آوردن رفاه عمومی را سر داده است. فرو
 بربرد و زحمتکشان بجای ساندروی به اس ما
 آن عشر سرما به، مراحل تاریخی بکویستی
 شعور طبقاتی بوسی را زودتر سموده و درمی -
 بایست حکومت دولتی که ماهیتا در خدمت جدید
 تولید سرما به دار است هرگز قادر به تحقیر
 منافع آنان نیست. در این عورت تمام عرصه
 فعالیت اجتماعی تبدیل به رو در رویستی
 زحمتکشان از یکطرف و دولت حامی سرما به دار
 از طرف دیگر است و چه بهتر که جای مدعیان
 سوسیالسم از هم اکنون مشخص شده باشد.

فدائیان اسلام...

۴۵. که ما در عقاید آینده در رابطه با
 ترور رژیم را توسط فدائیان اسلام نیست. آن
 اشارتی خواهم کرد))، و از اس روی ما بودن
 تامل مؤثر سرعت کار بردند تا برودت فصل
 تاریخی شود. اس نکته آشکار شد که عیبت
 سخی در نهان برای صورت رفت در حریستان
 بوده است " اجرا و حکومت وقت طی شد" احمد
 طویل الله مقدم صفحی ۲۷)

(۲۴) حتی نویسندگان کتاب "مصداق
 و سجدت ملی ایران، انتشارات "انجمن سوسی
 انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن
 اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا" کبدر
 جرداد ۱۳۵۷ انتشار یافته است. در مورد دلیل
 ابطال انتخابات ایران چنین میگوید:

"گزارشات انجمن نظارت بر انتخابات
 در سجدی دوم آبان ۱۳۲۸ سجدت کبده
 انتخابات تهران و حومه باطل کرده."
 (صفحه ۶۲)

و در اسحا در آستانه انقلاب "صدرع اسلامی"
 هیچ ذکر از نا سرشرو هرها توسط فدائیان
 اسلام در ابطال انتخابات تهران بعمل میآید.
 (۱۵) "اسرا کوه نشینان"، صمیمی
 هیکل، انتشارات عادات، قم، صدوق پستی ۲۵۹،
 ۱۳۵۸، صفحات ۷۲-۷۳
 (۱۶) همانجا، صفحی ۱۸۲



توضیح

منازل بی امضا، نشریهی رهائی منعش کنندهی
 نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر
 مقالات که با امضا، منتشر میشوند با آنکه از
 حدهی تالی منطبق با نظرات سازمان هستند،
 سرپدا میو اند در باره ای از جزئیات مطالبی
 نشر همی اعضا آن نباشد.

اپورتونیسیم

در لوای برخوردار به

خرده بورژوازی

موقعیت خرده بورژوازی در حال حاضر خواهد بود. بخشهای مختلف خرده بورژوازی اعم از خرده بورژوازی روستا و سنتی شهری و اقشار موسوم به خرده بورژوازی جدید دارای یک فصل مشترک اساسی هستند و آن اینکه جایگاه آنها در تولید اجتماعی در خدمت تجدید تولید مناسبات سرمایه داریست. هر یک از این بخشها به دوران معینی از مناسبات تولیدی در یک فرماسیون اجتماعی خاص تعلق بیشتری دارند. چنانکه دهقانان از لحاظ تاریخی محمول مناسبات تولیدی ماضیل سرمایه داری (از جمله فئودالی) بوده و بقایای آن هستند. از اینرو هر چند روابط خرده بورژوازی روستایی چیزی جز روابط سرمایه داری را باز تولید نمیکنند با این وجود، این روابط در خارج از پیروسی اصلی

کاروسرمایه و انباشت سرمایه در مناسبات سرمایه داری فعلی قرار دارند. تعبیرات دیگر نقش آنها در تولید و سازماندهی جریان انباشت سرمایه در مرحله کنونی تکامل سرمایه داری درجا مع بسا فرعی است.

خرده بورژوازی سنتی شهری نیز کم و بیش در چنین موقعیتی قرار دارد. چه از لحاظ تاریخی قسمت مهمی از این بخش نیز با نتیجهی مراحل نخستین توسعه مناسبات سرمایه داری است و با ادامه همان مانوفاکتورهای تبه پیشین است که خود را با وضع جدید منطبق نموده و نتیجتاً بتدریج با بسط و توسعه مناسبات سرمایه داری موقعیت آنان نیز در خارج از پیروسی اصلی کاروسرمایه

قرار گرفته است. برای مثال بسک کاسب جزء (خارج از جریان واقعی انباشت سرمایه در جامعه) نقش قابل ذکری در تولید ندارد. بلکه تولید او برای مصرف مستقیم است و بدین جهت در مقابل انباشت سریع و عظیم سرمایه در جریان اصلی حرکت سرمایه در جامعه تاب مقاومت نیاورده و همواره در معرض نابودی قرار میگیرد. اما این تمایل و گرایش بخشهای خرده بورژوازی به

اضمحلال نیا بدینا جریان واقعی اضمحلال و نابودی خرده بورژوازی اشتباه گرفته شود. نابودی روابط خرده بورژوازی (روستایی و سنتی شهری) حتی در مرحله کنونی تحول سرمایه بطور مطلق منسوخ نیست، بلکه باید گفت که این گرایش و تمایل

روابط خرده بورژوازی به اضمحلال در هر دوره ممکن است شدت یا تخفیف پیدا کند و با املاتوقف شده و حتی برای مدتی این روابط رشد نماید. (بطور کلی هر گجا که ما رکن کلمه تمایل یا گرایش را بکار میبریم در معنای مطلق گرفتار آن در واقعیت نیست چنانکه مثلاً قانون گرایش نزولی

در این مقاله به اختصار به نقش دو بخش عمده خرده بورژوازی (سنتی و جدید) در پیروسی تولیدی و از آنجا در مبارزه سیاسی اشاره شده است. بدیهی است که آرائی که این بحث بدون در نظر گرفتن وجوه مختلف ایدئولوژیکی خرده بورژوازی و نقش لایه های دیگر خرده بورژوازی در کشاکش اجتماعی حاضر، کامل نخواهد بود. اما با توجه به سردرگمی حاکم بر جنبش چپ پیرامون تعیین نقش خرده بورژوازی (سنتی و جدید) در مبارزه اجتماعی، کوشش عمده مصروف شکافتن نقش این دولایه از خرده بورژوازی شده است.



ویژگی اپورتونیسیم در جنبش سیاسی چپ حاضر بیش از هر چیز خود را در تحلیل و برخورد به خرده بورژوازی نشان میدهد. هرگونه انحرافی به نحوی از انحاء در پرده های از ابهامات و اظهارات گنگ پیرامون ماهیت خرده بورژوازی خود را موجه جلوه میدهد که گویی تحلیل از خرده بورژوازی به تنه راه فرار اپورتونیسیم از ارائه پاسخی مشخص به مسائل و معضلات جنبش انقلابی بدل گشته است. در تصویر اپورتونیسیم خرده بورژوازی مردم بارنگ و لعاب بی تازه با این یا آن طرف کشیده میشود اما همواره در سمتی قرار میگیرد که اپورتونیسیم بهتر میتواند جهت سازگاری خود را بیوشاند. بدین لحاظ است که برای شناخت اپورتونیسیم حاضر میبایست بیش از هر چیز به موضع گیری آن در مقابل خرده بورژوازی توجه دقیق نشان داد.

با یاد اذعان داشت که فقدان یک مطالعه و بررسی جامع درباره خرده بورژوازی در جنبش کلاسیک مارکسیستی تا حدود زیادی جای برداشت های انحرافی از آن را در حال حاضر باقی گذاشته است و با گسترش وسیع بخشهای مختلف خرده بورژوازی در دوران جدید سرمایه داری، مسئله تحلیل از جایگاه و عملکرد آن کار ساده ای نخواهد بود. پرداختن به پاره ای تعاریف ساده های تاریخی از خرده بورژوازی و اکتفا به استنتاجات تئوریک از چندناظرها بنظر گسته و گریخته رهبران و تئوریسین های جنبش کمونیستی در گذشته نمیتوانند بقدر کافی جوابگوی وضعیت پیچیده ای باشد که امروزه اقشار وسیعی از جامعه تحت عنوان خرده بورژوازی در آن قرار میگیرند. با اینحال حتی مسائل ساده و پیش پا افتاده نیز در این میان نیز چنان درهم گشته و چنان معجونی از آن ساخته شده است که برای پرداختن به مشکلات پیچیده تر لازم است ابتدا برخی نا روشنیها و ابهامات را بر طرف کرد و کوشش ما نیز در این مبحث تبیین و بررسی اولیه

نرخ سود به هیچ وجه به معنای آن نیست که سود همواره کاهش پیدا میکند و یا اینکه نرخ سود در یک دوره نمیتواند ترقی کرده و یا لااثر رود (چگونگی ونحوه این کرایش به اصطلاح اقشار خرد بورژوازی بستگی به ویژگی های فرماسیون اجتماعی از یکسو و جنبه های حاکم و ویژگی عملکرد سرمایه دارد. مثلا ویژگی فرماسیون اجتماعی ایران در این رابطه اینست که تولید بی طور غالب در اختیار سرمایه داری انحصاری بوروکراتیک است ولیکن توزیع بطور عمده در محدوده رواسط خرد بورژوازی باقی مانده است. یکی از نتایج حاصل از این تقسیم کار ویژه اجتماعی اینست که اگرچه خرد بورژوازی در تولید نباشد سرمایه سهم بسیار ناچیزی دارد، اما بعنوان یک نیروی اجتماعی سهم مهمی در اقتصاد جامعه سعه دار دارد. چنین وظیفه های تاریخی که در فرماسیون اجتماعی ایران هنوز به خرد بورژوازی محول شده در واقع پیش شرط و لازمه ی بقاء و ادامه حیات خرد بورژوازی را بعنوان یک نیروی اجتماعی در جامعه با ز تولید می نماید. اما ویژگی دیگر یعنی کم و کیف حسیه حاکم عملکرد سرمایه به نیز در موقعیت خرد بورژوازی تا شیر میگذارد، قس الامثل در رژیم گذشته سرمایه داری انحصاری خصوصی که توسط حاکمیت پشتیبانی میکردند در بخشهایی که وظائف تاریخی خرد بورژوازی را شامل میشد بطور آشکار و یا آهنگی کنش اقرار مریور را تهدید به ناسودی میکرد. چنین چیزی در شرایط فعلی که حرکت سرمایه عمدتاً در بخش سرمایه داری بوروکرات متمرکز می باشد واقعیت ندارد. با توجه به موقعیت افشار خرد بورژوازی نامبرده (خرد بورژوازی سنتی شهر و روستا) و کرایش تاریخی آنان به اصطلاح در برابر انباشت سریع سرمایه، منافع نهایی آنان در اتحاد با پرولتاریا و شرکت در ساختن سوسیالیسم خلاصه میگردد. این بدان معنا نیست که منافع لحظه ای آنان همواره با منافع نهایی شان منطبق میگردد. گاه این منافع لحظه ای بسته به چگونگی و کیفیت مبارزه طبقاتی درست برخلاف جهت منافع نهایی خرد بورژوازی قرار میگیرد، و این اقشار در پیوند یا اختلاف با بورژوازی علیه منافع پرولتاریا موضع گیری میکنند. در واقعیت امر باید گفت که جا بجا این خرد بورژوازی (روستایی، سنتی شهر) در ساخت اقتصادی خلصت متضاد دارد. از یک طرف در تجدید تولید روابط سرمایه داری - سهام است و از طرف دیگر خود در برابر روستا انباشت سرمایه محکوم به نابودی است. تا شیر این کرایش متضاد در جا بجا ها خنی در موضع گیری طبقاتی خرد بورژوازی کرایش متضاد دیگری

را باعث میگردد بطوریکه در هنگام اوج گیری موج انقلابی و گسترش مبارزات طبقه کارگر فرمیسم خرد بورژوازی اورا بدامن بورژوازی پرتاب میکند و از طرف دیگر بوش انحصارات سرمایه به قلمرو خرد بورژوازی اورا دست بدامن پرولتاریا میکند. (نبا بدفراموش کرد که وقتی صحبت از موضع گیری دوگانه خرد بورژوازی در بین است کرایش متضاد در موضع گیری

خرد بورژوازی نیا بدبا وجود واقعی این تضاد در یک مقطع معین از مبارزه طبقاتی اشتیاق نمود. مسئله ای که ابورتونیسم بنده از آن بهره برداری میکند همین مخدوش کردن مرز میان وجود کرایش متضاد با وجود واقعی آن در موضع گیری و موقعیت خرد بورژوازی است. هرگونه ابهامی از این دست در مورد موقعیت خرد بورژوازی، امکان نوجیه ابورتونیسم را برای بینشهای انحرافی "حپ" فراهم میسازد.

زمانیکه خرد بورژوازی یا بخشهایی از آن با قصد کردن قدرت دولتی و پیوند با بورژوازی تمام کوشش خود را در سرکوب جنبش انقلابی وراکنده کردن صفوف پرولتاریا یکبار میرد و زمانیکه بیش از هر زمان جنبش انقلابی نیا زمند است که حدود مرز خود را یا جریا نسات ارتجاعی مشخص سازد و در صفوف فشرده با نفوذ ورخته ای ایدئولوژی خرد بورژوازی در بین پرولتاریا مبارزه کند، در چنین هنگامی ابورتونیسم نیا دخلت دوگانه ی خرد بورژوازی میافتد و با صنان و فریاد کوشی که کشف سازهای کرده است، همه جا جنجال بر راه می اندازد که خلصت مرفقی خرد بورژوازی نیا دیده گرفته شده و چنین وجنان خواهد شد.

البته وجود این کرایش گرچه لزوماً به معنای وجود واقعی خلصت دوگانه خرد بورژوازی در یک مقطع خاص نیست اما این تا شیر ادا رد که پس از این وسر خوردگی از پیوند با بورژوازی می تواند مجدداً تحلیلت شرایط معین در جهت پیوند با جنبش انقلابی و پرولتاریا حرکت نماید. بنا بر این میبایست بدون آنکه دچار ابورتونیسم رایج گردید جواب این کرایش دوگانه ی خرد بورژوازی را از نظر دور نداشت و موقعیت تاریخی و منافع نهایی خرد بورژوازی را دا شما و وسعا در بین توده ها تبلیغ کرد.

حال با یاد موقعیت یک بخش مهم دیگر از خرد بورژوازی جدید را مورد بررسی قرار داد. اقشار مزیبور بویژه شامل اقشاری چون بوروکراتهای جز، متخصصین و تکنیسینها و نظائر اینها میسود که در مرحله کنونی سرمایه داری، از طبقه های رشدیابنده ی جامعه مینباشند. جا بجا ها اجتماعی خرد بورژوازی جدید در تولید اجتماعی بعکس خرد بورژوازی سنتی در پروسه اصلی کار سرمایه قرار میگیرد یعنی دیگر نقش خرد بورژوازی جدید در سازماندهی کار دقیقاً شرکت در پروسه انباشت سرمایه و تسهیل تحقق تولید ارزش اضافی میباشد. از اینرو به همراه توسعه سرمایه داری و گسترش انباشت سرمایه وظیفه و نقش تاریخی خرد بورژوازی جدید در سازماندهی تولید افزایش پیدا میکند. بنا بر این نه تنها نقش این اقشار در تولید اجتماعی، در خدمت تجدید تولید روابط سرمایه داری، و کمک به پروسه انباشت سرمایه است، بلکه منافع نهایی

آنها نیز در گرو تحکیم و بقاء مناسبات سرمایه داریست. با اینحال گسترش هر چه بیشتر انباشت سرمایه به همراه خود موجب تشدید تقسیم کار اجتماعی بویژه در میان اقشار مزیبور میگردد، سه طوری که با گذشت زمان روز بروز از نقش این اقشار

ادراکنترل ونظارت برپروسه تولیدکاسته میک سرد وبتدریج نقش هریک درسازماندهی کارودردستگاه بوروکراسی به سطح بسیارناچیزتقلیل میابد . این تغییرات درجایگاه اقتصادی درسطح وکیفیت زندگی وموقعیت اجتماعی این اقشارتأثیر شایسته بزرگائی میکذارد . یک بوروکرات جزنه تنها شاهد آنست که دبکرمزالت وامتیازات اجتماعی گذشته را از دست داده است بلکه از لحاظ زندگی نیز در برابر افزایش تورم وبالافتن هزینه زندگی خودرا عاجز میبیند . در اینجا نیز یک گرایش به سمت شرائط زندگی پرولتاریا مشاهده میگردد . این گرایش بصورت متضاد دوگانه خود را نشان میدهد ، از یکطرف امکان صعود از دریا بوروکراسی یا آن سلسله مراتبی که میتواند اقشار خرد بوروزواری جدید را بدنیای بوروزواری هدایت کند بیشتر امیدوار زوی بوروزواری شدن را در این اقشار زنده نگاه میدارد ، و از طرف دیگر نزول اجتناب ناپذیر اکثریت این اقشار از سگسوی امتیازات ومنزالت اجتماعی آنها را به صقوف پرولتاریا نزدیک میسازد ، طبیعی است که در برابر این گرایش نزولی خرده بوروزواری پیش از هر طبقه بوروزواری را مسئول اصلی محرومیت های خود میدانند و در حالیکه با حسرت به رقیبانی که موفق شده اند دیدن من بوروزواری ویزان شوند مینگرد بر سر نوشت و شرائط عمالتکیز خود لعننت میفرستد ، با چنین موقعیتی شکی نیست که منافع لحظه ای خرده بوروزواری جدید تحت شرائطی معین میتواند سقوط طبقه حاکم یعنی بوروزواری - باشد ، تنها بخاطر اینکه خود منشاء قدرت جدیدی شود که امتیازات ومنزالت اجتماعی از دست رفته را جبران نماید .

در مورد خرده بوروزواری جدید نیز باید گفت که چگونگی این گرایش دوگانه را شرایط یا ویژگی فرماسیون اجتماعی وجنبه غالب عملکرد سرمایه دار در تعبیرات دیگر در جوامع عقب مانده سرمایه داری بعینت عقب ماندگی تکنیک وسطح پاشین دانش ، اقشار خرده بوروزواری جدید هنوز از جایگاه و امتیازات خاصی برخوردارند و فاصله نسبتا زیادی بین این اقشار و طبقه کارگر از لحاظ موقعیت اجتماعی بچشم میخورد . مهمتر از این با پدیده تفاوت اساسی گرایش دوگانه ای موجود در بین اقشار سنتی وجدید خرده بوروزواری توجه داشت . در میان اقشار جدید خرده بوروزواری اگر چه گرایش به از دست دادن موقعیت اجتماعی و به اصطلاح پرولتریزه شدن این اشخاص از لحاظ سطح وموقعیت اقتصادی زندگی بچشم میخورد اما این هرگز بمعنای نابودی موقعیت اجتماعی این اقشار چنانکه در مورد اقشار سنتی خرده بوروزواری دیده میشود ، نیست . یک تکنیسین یا یک دفتر دار گر چه ممکن است از لحاظ سطح زندگی در یک میزان با پرولتاریا قرار بگیرد لیکن موجودیت او بعنوان یک تکنیسین یا دفتر دار از بین نمی رود بلکه این مقام وامتیازات شغلی است که از دست خواهد رفت .

در مورد اقشار سنتی خرده بوروزواری کاملا فرق میکند . در مورد آنها باید گفت که از لحاظ تاریخی موقعیت وجایگاه اجتماعی این اقشار در برابر انباشت سریع سرمایه روبه تابی بودی می رود ، پس وقتی گفته میشود که موقعیت اجتماعی

اقشار جدید خرده بوروزواری با منافع سرمایه داری پیوند خورده و با لکن موقعیت اجتماعی اقشار سنتی خرده بوروزواریا منافع سرمایه داری آشتی ناپذیر است آنها را به این تفاوت اساسی در گرایش دوگانه ایست که بین اقشار سنتی وجدید خرده بوروزواری موجود میباشد .

اگر منظور دقیق ما از مفهوم گرایش و منافع نهائی ولحظه ای روشن شد ، بویا اختلاف ماهوی بین قرار گرفتن در "خارج" از پروسه اصلی کسار و سرمایه (خرده بوروزواری سنتی) با قرار داشتن در "داخل" این پروسه توجه لازم شما شایم آنکس که با توجه به نحوه کاربرد مفهوم "گرایش دوگانه" در مورد اقشار سنتی وجدید خرده بوروزواری میتوان از آنجه تا کنون گفته شد جمع بندی مختصر دیسیل را کرد : منافع نهائی خرده بوروزواری سنتی

از آنجا که در خارج از پروسه اصلی کار و سرمایه قرار دارد و در برابر انباشت سریع سرمایه روبه تابی است ، تنها در پیوند با طبقه کارگر و شرکت در ساختن سوسیالیسم یعنی رها کردن خواسته های سنتی طبقاتی خود تحقق میابد اگر چه در یک مقطع خاصی از مبارزه طبقاتی منافع لحظه ای این اقشار در سازش با بوروزواری و دشمنی با مبارزات طبقه کارگر هم سو گردد . و اما منافع نهائی خرده بوروزواری جدید لحاظ جایگاه اجتماعی آن که در خود جریان اصلی کار و سرمایه و پروسه تولید انباشت سرمایه قرار دارد را در بر میگیرد وجود گرایش دوگانه موجود در بین این اقشار رجزی جز حفظ وتحکیم مناسبات سرمایه داری نمی تواند باشد اگر چه تحت تأثیر شدت تقسیم کار اجتماعی فشار اقتصادی ناشی از بحرانهای اجتماعی سیاسی اقشار مزبور در یک مقطع معین از مبارزه طبقاتی میتواند با مبارزه پرولتاریا بخاطر سرنگونی بوروزواری و حاکمیت سرمایه همسو شوند .



مسئله تغییر در موضع گیری خرده بوروزواری و چگونگی آن به اندازه کافی ابهام آفرین بوده است . کافیت نگاه به تحلیلهای سازماندهی مختلف در مورد ماهیت خرده بوروزواری در هیئت حاکمه کنونی بیفکنیم وبه وضوح این عدم توانایی از درک صحیح نقش خرده بوروزواری در جریان مبارزه طبقاتی رانما ده کنیم . با این جهت لازم میدانیم در این مورد کمی بیشتر توضیح دهیم :

ما تا کنون صرفا از جایگاه اجتماعی یا بهتر بگوئیم جایگاه ساختی خرده بوروزواری و نقش آن در تولید اجتماعی سخن گفتیم . آنچه بیشتر درباره گرایش دوگانه خرده بوروزواری گفته شد نتیجه مستقیم و برخاسته از موقعیت دوگانه جایگاه ساختی خرده بوروزواری بود . این بخودی خود تعیین کننده ای موضع گیری این اقشار در یک مقطع خاص نیست .

بر خورد کمونیستهابه اقشار خرده بوروزواری بر اساس موضع گیری طبقاتی آنها ونقشی که در مبارزه طبقاتی ایفاء میکنند استوار است (در اینجا مقصود موضع گیری آگاهانه است نه مواضع خود بخودی عناصخرده بوروزواری) خرده بوروزواری

در اینجا خرده بورژوازی سنتی نه تنها هژمونی نداشت بلکه برحمت می توانست در کوتاه مدت نظارت و کنترل آنرا بعهده بگیرد. بورژوازی "لیبرال" کرچه امیدوار بود که نظارت و کنترل دستگاها آموزشی را تصاحب کند اما ما بیم آنرا داشتیم که هژمونی این بخش بدست نیروهای چپ سپرده شود. این مسئله ای بود که هر دو جناح بورژوازی و خرده بورژوازی را بوحشت انداخته بود. در این میان خرده بورژوازی سنتی با یک مانور حساب شده در واقع با یک تیر دو نشان زد.

به هر حال برای اینکه بحث ما در مورد نحوه ای اعمال قدرت خرده بورژوازی کامل شود و در بررسی از موقعیت خرده بورژوازی در قدرت تمام جوانب را در نظر گرفته باشیم یک مسئله دیگر را باید توضیح دهیم. وقتی از وجود خرده بورژوازی در قدرت صحبت میکنیم، باید توجه داشت با شیم که این اقشار وحشی یک بخش آنملاخرده بورژوازی سنتی برخلاف طبقاتی چون بورژوازی فئودالها و نظائر اینها در صدد بسط یا چیزی از افراد جامعه را تشکیل نمیدهند، بنحویکه در آن واحد کلیه عناصر آن مراکز قدرت را در اشغال خویش داشته باشند. بعبارت دیگر حتی اگر اقشار خرده بورژوازی تمامی مراکز قدرت را هم تصرف کنند با زبط هرچنین بنظر میرسد که بخش زیادی از این اقشار مستقیماً در قدرت نیستند و نقشی در آن ندارند. در اینجا این توهم ممکن است بوجود آید که خرده بورژوازی در قدرت نیست بلکه تنها نمایندگان آنها در قدرت هستند و بقیه صرفاً اقشار حامی نمایندگان آنی که در قدرت هستند

میباشند و کما فیست یک قدم ساده دیگر برداشته شود و چنین ادعا کرد که این نمایندگان نیز در واقع جزو خرده بورژوازی محسوب نمیشوند و بالاخره با این حساب ساده اما غلط، کل خرده بورژوازی از قدرت کنار گذاشته شود.

قبلاً گفتیم که جایگاه اجتماعی اقشار خرده بورژوازی در تولید خراج از پروسه کنار سرمایه و جریان اصلی انباشت سرمایه قرار دارد. این امر مشکلاتی را در راه اعمال همه جانبه قدرت توسط خرده بورژوازی بوجود می آورد. برای روشن شدن مطلب اینرا با موقعیت طبقه کارگر مقایسه میکنیم. در مورد اخیر شرکت مستقیم طبقه کارگر در تولید وجود آمدن سازمانهای گوناگون کارگری بویژه شوراهای کارگری تحقق دیکتاتور پرولتاریا را از جانب کل طبقه میسر میسازد. خیلی مسخره است اگر ادعا شود که در دیکتاتور پرولتاریا تنها نمایندگان آن در قدرت هستند و باقی حامی دیکتاتور پرولتاریا هستند. چنین نمونه ای بدرستی شامل حال دولتهای کنونی با اصطلاح سوسیالیست میباشند در این دولتها براساسی تنها نمایندگان که از جانب شوراهای بوروکراتیک و حزب انتخاب میگردند در قدرت بوده و صرف نظر از منشاء طبقاتی، آنان مدتهاست که پیوند خود را با طبقه کارگر از دست داده اند. با لعکس وقتی صحبت از دیکتاتور پرولتاریا است مسئله بر سر بسازی با یک مفهوم کلی نیست بلکه بمعنی دقیق کلمه حاکمیت وسیاست کل طبقه مورد نظر میباشند.

لیکن خرده بورژوازی سنتی بدلیل

بقیه در صفحه ۲۱

چنانکه بتوانند در موقعیتی مناسب به تنهایی یا در اتحاد با جناح هائی از بورژوازی بقدرت برسند در حلقه اول هدفی جز سرکوب جنبش انقلابی پرولتاری، از هم پاشیدن سازمانهای کارگری و ایجاد ارگانهای سرکوب برای تثبیت موقعیت خود ندارند. تنها زمانیکه این موقعیت بخاطر تشدید بحران اجتماعی و تهدید جناح های دیگر بورژوازی بخاطر افت خرده بورژوازی مجبور میشود در برابر اوج گیری مبارزات انقلابی با ماسک انقلابی در عرصه ای جامعه خود نمائی کند. از لحاظ برنامه و عملکرد در مرحله نخست دولتی کردن سرمایه های بزرگ (با اجتماعی کردن اشتباه نشود) محدود نمودن سرمایه های بزرگ غیر دولتی، حمایت از سرمایه های کوچک و شعار تعدیل ثروت و..... از اهم وظایفی است که خرده بورژوازی بعهده میگیرد. این حرکتها همراه جلوگیری از تشکیل شوراهای واقعی کارگری، نفی آزادیها و دموکراسی انقلابی و تقویت ارگانهای سرکوب در صورت تداوم و موفقیت فرصتی استثنائی و تاریخی را برای خرده بورژوازی در قدرت بوجود میآورد. در ابتدا بخشی از دستجات و احزاب در قدرت هر کدام با افرادی از منشاء طبقاتی گوناگون لیکن در محدوده برنامه و عملکرد خرده بورژوازی در تثبیت موقعیت خود در قدرت میکوشند. مسئله منشاء طبقاتی را با نقش و عملکرد طبقاتی در یک مقطع معین نباید اشتباه گرفت. آنچه در تحلیل از خرده بورژوازی در قدرت اهمیت دارد تعیین منشاء طبقاتی افراد نیست بلکه تحلیل از نقش و کارکرد اجتماعی آن در مجموع مورد نظر می باشد. چنانکه اگر پس از گذشت یک دوره ای انتقالی منافع نیروی اجتماعی حاکم در بقاء و تجدید تولید دولت سرمایه داری و دستگاها دولتی بوروکراسی و عبارت دیگر در تجدید تولید گسترده ای انباشت سرمایه خلاصه گردد، صرف نظر از اینکه منشاء طبقاتی نیروی اجتماعی حاکم کدام است، این نیروی اجتماعی جناحی از طبقه بورژوازی (مثلاً بورژوازی بوروکراتیک) را نمایندگی میکند.

نکته ای مهم دیگر شیوه ای اعمال قدرت خرده بورژوازی در شرایط تصرف دستگاها دولت است. برای بررسی این مسئله باید سه مورد، یعنی افراد یا پرسنل دستگاها های دولتی، افرادی را که بر آن نظارت و کنترل دارند، و بالاخره نیروی کارگر بردستگاها های مزبور هژمونی دارد، از هم تشخیص داد. در این ارتباط وضعیت فعلی جامعه ایران را در نظر میگیریم. بطور مثال افراد یا پرسنل دستگاها اجرائی یا بوروکراسی دولت را خرده بورژوازی جدید تشکیل میدهد. بخش خرده بورژوازی حاکم یعنی خرده بورژوازی سنتی سعی میکند با قرار گرفتن در رأس دستگاها اجرائی عملاً کنترل و نظارت بر آنرا در اختیار بگیرد. این بخش از جدال بورژوازی "لیبرال" و خرده بورژوازیست چرا که بورژوازی "لیبرال" بخوبی واقف است که خرده بورژوازی سنتی نمیتواند هژمونی خود را بطور طبیعی بر این دستگاها اعمال کند و با زور میخواهد در رأس آن قرار بگیرد. آنچه مسلم است خرده بورژوازی جدید بیشتر ترجیح میدهد که تحت هژمونی بورژوازی "لیبرال" باشد تا اینکه اتوریته خرده بورژوازی سنتی را بپذیرد. از این با لبرتر سرنوشتی بود که نصیب دستگاها آموزشی شد.

نگاهی به جنبش چپ در ...

صف مستقل جنبش کمونیستی معنی مشخصی نمیدهد . درک جنبش چریایی با ارتباط با طبقه کارگر مسئله وحدت در جنبش کمونیستی نیز درک سربا با نادریست و مکانیکی است . طبقه کارگر در اینجا دنباله روی چریایی است که غرض او رانمایند آن طبقه میبندد او گسترش کمی و نه کیفی حاصل از ادغام جنبش سوسیالیستی با جنبش طبقه کارگر - خود را پیش شرط " ایجاد حزب طبقه کارگر میداند . و دیگر چریاییست کمونیستی نیز با همه چیز طیف هوادار ایستاده مجموعه محسوب میگردد و با خارج از جنبش کمونیستی " قرار دارند . انقلاب طلبی و تسلیم طلبی در مقابل بورژوازی ، وجه متکامل خویش را در پی انقلاب آوردن طبقه و دیگر چریاییست . در اینجا نیز این درک استالیانیستی و مکانیکی از مسئله پیرویه تشکیل حزب - دربرخورد اکونومیستی نسبت به طبقه کارگر بر خورده است . دنباله روانه طبقه نسبت به نماینده انتصابی و انکار کمونیستی بودن سایر نیروها - در سکتاریسم معنی خویش را به نمایش میگذارد . چریایی که معتقد به انقلاب دموکراتیک خواهان مناسبات اجتماعی نامعینی است که در آن بورژوازی ، خرده بورژوازی و پرولتاریا سه مداران عمده هستند ، با ایجاد حزبی است که از گسترش کمی یک سازمان بوجود میآید و در هر یک این " پرولتاریا " میگذرد ، لاجرم با بدیهه راه رشد غیر سرمایه داری - محتوای واقعی تمام انقلابات دموکراتیک در عصر ما - معتقد میگردد . مبارزه برای آزادیهای سیاسی را " لیبرالیستی " پسندار در یک درک غیر طبقه ای از دولت ارائه دهد ، و راهی را بیابد که سچفا (اکثریت) از ادبکالیسم در عمل تا رویزیونیسم - استالیانیسم در جهان بینی و پراتیک بهم آید . جریان دوم فکری - سازمانهای خط سوم نیز همین تزلزلها را اما بگونه ای دیگر در بر خورده به وقایع نشان میدهند . در ابتدا مواضعشان را در مقابل هیئت حاکمه ، بر حسب مانورهای سیاسی و نه تحلیل از مناسبات حاکم تهیه میکنند . سپس با دیدن این مانورها به تحلیل میپردازند . در تحلیلهای خط سوم عبارات " بورژوازی ملی " ، " بورژوازی لیبرالها " ، " خرده بورژوازی سنتی " ، " شورای انقلاب " ، " دولت موقت " و ... ها ، آنقدر پس و پیش و در هر استفا ده میگردد که در حقیقت معنی شعارها بجز یک تحلیل عمیق و همه جانبه میگردد . نتایج قبول تزانقلاب دموکراتیک بلکه قیام و پیسی آندمای آن برای این رفقا چنان گیج کننده بود که اساسا امکان یک تحلیل مشخص را برایشان بوجود نمیآورد . حتی " وحدت انواع " کنفرانس وحدت " هم نتوانست امکانات تدقیق یک سیاست فعال را برای این بخش از جنبش فراهم آورد . در این مورد نیز احتیاج به زمان بود که این گرایشها بتوانند خود را با واقعیات متصوّل

جامعه انطباق دهند . واقعیاتی که به روشن شدن مرز بندی درونی آنان ، خارج شدن بخش راست - اتحادیه کمونیستها - از این مجموعه و تبلور وجودی آنها در سازمانهای " پیکار " ، " رزمندگان " و " وحدت انقلابی " (که سر نوشتش هنوز نامعلوم است) آنها میدهد . نفوق تشکیلاتی برای دژولوزی در پیکار و وحدت سیاسی در رزمندگان مانع نگردد که دیگر گرایشهای سیاسی این چریاییات مشهور شود . نگردد . موضوع قاطع آنان در مورد دولت ، نیست از آنجا که از سبب توجه گرایان بهی دولت در جمهوری دموکراتیک خلق نشأت میگیرد . نتوانست آنان را از افتادن در دام پراگماتیسم و سپس ولونتاریسم عا میانه (طرح تعرض انقلابی بدون ارائه تحلیلی پیرامون شرایط انقلابی و نظریات نشان درباره انقلاب) مصون داند . بنظر " پیکار " تا مدتی شورای انقلاب قدام انقلاب نبود چون با دولت (کا بینه) ادغام نگردیده بود و بنظر رزمندگان در بحبوحه جنگ حکومت مستقل میشد و دفاع از آن در مقابل عراق جزء ضروریات محسوب میگردد . در فرهنگ سیاسی " پیکار " چنان این ولونتاریسم عا میانه ، رشد میابد که خود را " رهبر جنبش کمونیستی میانگارد (هر چند بعدها بصورت خجالتی در ستون پاسخ به نامه ها آنرا به شکل دوپهلوی قایل تفسیر میکنند) ، و در رزمندگان وحدت سیاسی در عرض چند ماه تبدیل به تشدید اختلافات ایدئولوژیکی میگردد . در مورد مبارزه دموکراتیک نیز نمیتوان کارنامه ای درخشانی را برای چریاییات خط سوم بر شمرد . برای این چریاییات ، مبارزه دموکراتیک تا زمانی مطلوب و ضروری است که ایشان قادر به تاءمین و یا حفظ رژیم ملی سازمانی باشند . شاید یکی از نادرتوین اتفاقات سیاسی در دنیا باشد ولی این یک حقیقت است که کسانیکه به انقلاب دموکراتیک معتقد هستند ، حتی یک تحلیل جامع ، و رهنمود مشخصی درباره " پیکار دموکراتیک " منتشر ننموده اند . خط سوم در برداشت از مسئله وحدت نیز بر خورد متضاد و بی از هم تایی رویزیونیستی اش نشان میدهد . در جریان کنفرانس وحدت نیروهای خط سوم نشان دادند در کشان از مسئله وحدت تا چه حد سکتاریستی است . سکتاریستی از آنرو که این کنفرانس محور گردید برای باسیده شدن گروه های کوچکتر توسط گروه های بزرگتر . درک مکانیکی از کار سیاسی - تشکیلاتی درکی که برداشتن از مسئله وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد " حزب طبقه کارگر " عملا در حد توافق نیروهای طرفدار طبقه کارگر خلاصه میگردد ، نمیتواند راه حل بهتری جز " وحدت با همه ای ریلایند شدن " - بجای نجاسات ارائه دهد . بی جهت نبود که با گذشت زمان این سازمانها در مقابل امواج پرتلاطم مبارزه طبقه ای در ایران دچار سرکوب شدند . وحدت انقلابی چند پاره ، رزمندگان منسحب و منسخت ، و پیکار با چماق تشکیلات براه خود ادامه دادند . راست روی بخشهایی از چریاییات خط سوم در طول این دو سال و ذهنی گری بخشهایی که شرایط امروز را شرایط اعتدالی انقلابی میدانند و لاجرم چپ

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان ، انقلابی دگر باید

روی بدنیاال آن، تشتت سیاسی در تعیین ما هست
 حا کمیت جدید، یکسان قلمداد نمودن مبارزه
 دموکراتیک با مبارزه ای که گروه خاص خودش آن
 رهبری آنرا دارد، برخورد مکتب نیکو و ایمن
 مکتب ریستی به مسئله وحدت در درون جنبش
 کمونیستی، برخوردی که گرا یا نه نیست، به مسئله
 عمل، اجزاء کارنا و دوسالهای این بخش از جنبش
 را بعد از قیام نشان میدهد.

در علت سیاسی انحرافات و ندادن کمیت ریهایی
 این بخش - که در پاره ای از اصول مثل مرحله
 انقلاب، مبارزه دموکراتیک، و وحدت در صفوف
 جنبش کمونیستی - کارگری ایران، با بخش
 دیگر - فدائیان - مشابه است. ما به ریهایی
 آشنا بر میخوریم: تغذیه از منبع حاکم فکری
 در جنبش کمونیستی ایران: استالینیسم،
 اندیشه های فرمالیستی، استالینیسم
 ما شویستی - برای هر یک از مسائل مطروحه
 در فوق جواب از پیش ساخته ای را ارائه میدهد
 که چهار چوب اساسی آن همان هاشی است که
 پرا تیک فعلی جنبش کمونیستی جهانی آنست
 از نقطه نظر ایدئولوژیکی اعتبار و از نقطه
 نظر تاریخی منسوخ نموده است، و از اینسرو
 - همانند رقیب فعلی اش - قادر به ارائه یک
 راه حل انقلابی برای خروج ازین بن بست فکلی
 جنبش کمونیستی نیست. (۱)

چپ مستقل و دیگر نیروها

نیروهای پراکنده چپ مستقل در قیام نقش
 مؤثری را ایفا نداشتند. علت آن از یکسو
 کمبود نیروی کمی و از سوی دیگر عدم تجریدی
 کافی عملی و همچنین ناهماهنگی بودن تحلیلهای
 این بخش از جنبش که دیر زمانی از آغاز تشکیل
 آن نمیگذشت، بود. اما اثبات عملی کمیت را
 نبودن خطوط غالب در جنبش کمونیستی، برای آن
 بخش از کمونیستها که از آنجا که هیئت استالینیستی
 برخوردار نبودند، و با کافی بودن تحلیلهای برای
 بررسی مسائل حا جنبش، به نیروهای چپ مستقل
 که با تحریک رسمی دیگر نیروهای چپ، نیز مواجسه
 اند - امکان نشان داده است. در این میان چپ ایران تساه
 از راه رسیده ای بنام "راه کارگر" تا آن برداشت
 عجیب از جا کمیت - کاست حکومتی - در ردای چپ
 مستقل به میدان آمد، اما دیری نپاشید که
 این ستاره نیز از ازل نمود. "کاست حکومتی" بدون
 هیچ گونه تحلیلی پس گرفته شد، و مواضع بیغایت
 راست و منحرف این جریان در مبارزه ضد امپریالیسم
 لیستی و ضد ارتجاعی و وطنی، ناهماهنگی و گنگ
 گیری، نادرست دانستن مبارزه دموکراتیک
 در شرایط جنگ، و بالا بردن تولید در کارخانه ها،
 روشنتر شد. "راه کارگر" که خود را بعنوان خط
 چهارم در جنبش کمونیستی ایران معرفی میکرد
 نشان دهنده از بسیاری لحاظ به حزب مسوده
 فدائیان (اکثریت) نزدیکتر است، تا به جریانی
 که بخواهد در تئوری و عمل از محدود و تعیین شده
 توسط ایدئولوژیهای رسمی این جریان فراتر
 رود، "راه کارگر" به نسبت ارائه خویش به عنوان
 بدیل چپ مستقل به میدان آمد ولی از آنرو که

انتقادش به مشی مبارزه مسلحانه از او بیست
 محافظه کارانه، و نقدش به پوپولیسم از دیدگاه
 رویزیونیستی بود خود در این میان مطلوب گردید
 و امروز در گذار بین نیروهای رادیکال در جنبش
 کمونیستی (رادیکال از نقطه نظر موضع سیاسی
 نیست به جا کمیت) و رویزیونیستها در حرکت
 است. حرکتی که راهی جز پیوستن به "اردوگاه
 سوسیالیسم رادیکال خود ندارد.

بررسی عمل کرده اقلیت احتیاج به زمانی
 بیشتر دارد، دیر زمانی از تشکیل اقلیت نمیگذرد
 و بسیاری از جوانان ایدئولوژیکی آن هنوز مشخص
 نیست. صراحتاً استناد به مواضع سیاسی انسان
 نیست. اقلیت، و با دفاع احساسی از
 مبارزه مسلحانه، و اعلام برخی مشولات نظری
 نمیتوان کارنا معایب بخش را مورد نقد قرار داد.
 ترونیستها نیز که خود را در این سوی خط
 و در اردوگاه "چپ مستقل" میدانند، نشان دادند
 که "مارکسیسم انقلابی" نشان تا چه اندازه مشابه
 هستای استالینیستی که خود را "دشمن"
 آن قلمداد میکنند، میباشد. موضع گیریهای بنظر
 رادیکال این بخش نیز بلافاصله در مقابل آفتاب
 واقعیات رنگ باخت. "حزب کارگران سوسیالیست"
 که همگان، البته بجز خود، را "ماستریست" و
 "ماورا چپ" میدانست، بعد از انشعاب و آغاز
 جنگ خود سر از سانس در آورد و با منضمین
 خود به نتیجه ای واحدی رسید: حمایت از خرده
 بورژوازی. و بالنتیجه نشان داد که از نظر
 بیوشی با دیگر نیروهای رویزیونیست تفاوتی
 ندارد.

سازمان اتحاد چپ که اساس تشکیلش
 وحدت ایدئولوژیکی بلکه وحدت سیاسی بود، نیز
 دچار تغییر و تحول گردید و دیری نیامید که
 خود به دو نیم شد. نیمی نام سازمان مبارزه
 در راه ایجاد جنبش مستقل کارگری را بر خود
 نهاد. اما این نیم نیز در اثر بروز اختلافات
 شدید در باره ی جنگ ایران و عراق از هم پاشید.
 نیم باقیمانده سعی اتحاد چپ نیز بعد از تجربه
 جدیه دموکراتیک و انشعاب مذکور فعالیت تئوریک
 را هدف اولی خود قرار داد. ولی از آنجا که
 لازمی هر فعالیت جدی در این زمینه با
 زمینه دینگر، حداقلی از تشکیلات است هنورایی
 فعالیتها نمره ای قابل توجهی نداشته اند. (۲)

چپ ایرانی جنبش چپ

عمده ترین روند حا کم در جنبش کمونیستی در دو
 سال گذشته، تطبی شدن آن است. بخش نسبتاً مهمی
 از جنبش بر است کشیده شد و نتایج آن تئوریکمی توان
 چپ را در میازات روز مری سیاسی اش تقلیل
 داد. اما این تقلیل توان کمی به هیچ وجه
 بمعنای تقلیل توان کیفی چپ در میازات
 اجتماعی نیست. بلکه بالعکس چپ آموخت و با
 بهتر بگوئیم باید آموخته باشد که بسیاری
 مبارزات آنیه اش احتیاج به سلاح صیقل یافته تر
 ایدئولوژیکی دارد. تشدید بحثهای ایدئولوژیکی
 تئوریک و سیاسی در درون سازمانها حول اساسی



کمکهای مالی دریافت شده:

الف	ن	اصهان
۱۵۵۴۵	۲۹۳۳	ن
۲۰۰۲	الف - الف	۲۰۰۰۱
۲۰۰۰	۶۰۰۰	اهواز
۵۰۰۰	قواد - م	بدون کد
۱۸۰۰	۵۲۲	۲۰۰۰۰
ب	نارمک	۱۰۰۰
۶۹۱۷	انت	۵۰۰
۲۹۱۷	۱۳۰۰	با پلیر
۵۱۴۵	ب	ج
۷۵۱	۵۰۰	۲۲۵۲
۷۵۱۳	م	د
ج	۵۰۰	۲۱۵۰
۲۰۳۵	رفقای دانش آموز	تبریز
ح	۱۰۰۰	ح
۵۰۰	۱۰۰۰	۸۸۰
۵۷۰۰	۵۰۰	ف
د	۲۰۰	۲۵۵۵
۱۱۱۰۲	۵۰۰	م
ز	۱۹۰۰	۵۱۱۱
۱۰۱۳۲	بدون کد	رشت
۱۶۷۲	۵۰۰۰	د
۱۰۰۰۹	۲۰۰۰	۵۱۱
۲۰۰۵	۲۰۰	ر
ح	۱۰۰۰	۳۱۲۱
۲۲۵۰	۸۰۰	ش
۵۲۳۰	۲۰۰۰	۱۱۴۵
۲۰۷۶۲	۵۰۰	بدون کد
۲۲۰۰	۱۰۰۰	۹۰۰
ش	۱۰۰۰	۶۰۰
۲۰۱۰	۴۲۰۰	۷۵۰
ح	۷۰۰۰	قزوین
۲۳۰۰	۵۰۰۰۰	ص
۲۰۷۷	۱۰۰۰	۲۰۹۴۰
ط	۱۲۰۰۰	کرج
۳۰۰۰۰	۳۵۰	بدون کد
ع	۲۰۰۰	۱۰۰۰
۵۲۵۲	۱۰۰۰	کردستان
م	۱۰۰۰	بدون کد
۱۰۰۰۰	۱۵۰۹۶	۵۰۰۰۰
۵۳۰۰	آمل	۲۵۰۰۰
۵۰۰۰۰	س	مشهد
۵۴۶۷	۵۱۱۱	ن
۱۶۰۰		۵۰۰۰

رفیق سب و ش هدیهات رسید
ک - ۹۹۹ هدیهات رسید



ترین مسائل انهم در میان جریاناتی که...
سیاری از ایده ها بشان تغییرناپذیر حلقه...
مینمود با اشعار در جریانات مختلف سیاسی
کوششهای جمعی ما را می و پراکنده برای دستنمایی
به ویبا ثنویت آلتونا سواستلاسی، سازشناپ
روندی است که امروزه در جنبش کمونیستی ایران
مشهود است. در این روند:
"راه کارگر" به "اکثریت" و "اکثریت" به "حزب توده"
نزدیک شده است و نتیجتاً رویزونیسم در جنبش
ثقویت گشته است.

"وحدت انقلابی" علناً به چند نظر تقسیم شده
و نوایانی چندانی ندارد، و در صندکان در مسرور
پسوستن به "بیکار" است و نتیجتاً خط سوم
در "بیکار" تجلی خواهد یافت.
"اقلیت" یا حرکت آریک بقدر سیاسی نسبت به موضع
"اکثریت" در بنیان حا کیمیت و چگونگی مسئلههای
دموکراسی سازمانی با اشعار خود به ثقویت
چپ مستقل کمک نموده است اما هنوز تا تبدیل
ندن به یک جریان ثقوی سیاسی، بشکلاسی و
ایدئولوژیک راه درازی را در پیش دارد.
چپ مستقل میروند تا بتوانند خویش را به سیران
بدیلی در جنبش کمونیستی بسازند.
سروهای در حال نوسان بین بخشهای مختلف
"طوفان" (حزب و سازمان)، "اتحادیه کمونیستها"
و انواع و اقسام گروه های دیگر را این دست
در آبرنا توانی نشوریک ویایی عملی مسرور
عملاً دیگر حضور فعالی در جنبش ندارند.
و بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران در مقطع
حالی و در مقابل وظایف بسیار سنگین مسرور
سنگیند. وظایفی که بشرط برخورد خلاق نسبت به
آن میتوانند راهگشای اعتلای آینده جنبش
سودالستی ایران شود.

توضیحات

- ۱- از آنجا که قصداً بین مقاله بررسی سازمان های سربا سربا بوده است، کارنامه گویولسه مورد بررسی قرار نگرفته است.
- ۲- بررسی تفادای فعالیت های سازمانی خود و چگونگی برخورد به معضلات مورد بحث را به مقاله ای دیگر موکول مینمائیم. اصلاً بیرواضح است که سازمان ما نیز دارای کمی وکاستی هاست که ما در آینده بدان خواهیم پرداخت.

بعضی چماق دارها...

اما چرا در روزنامه ها هیچ خا سخنپراز
دخالت فرزند آیت الله در وقایع دانشگاه سد
میان نسامده است؟ زیرا آنها که عکس و
تغصیلانتان چاپ میشود فاشیستهای "معمولی"
و "بی سرو پا"، و عمدتاً از اقشار محروم
جامعاند، اما این یکی "آغازده" است، و هر
چند باشد بالاخره عضوی از هیات حاکمه بینشی
طبقاتی در اینجا هم حکمفرماست. بعضی
چماق دارها چماق دارترند!

محاصره نفتی زحمتکشان برای

کمک به امپریالیستها

نفت ... اعلام کرد: **د** حبیبه سوخت و انرژی وزارت

۱- از تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۹ سهمیه نفت منازل همشهریان تهرانی از هفته‌های ۲۵ لیتر به هر ۱۵ روز ۲۵ لیتر کاهش یافته است. این کمیته علت کم کردن سهمیه نفت سفید را ارسال این فراورده به مناطق سردسیر و جنگ‌زده اعلام کرده است. (کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹)

۲- در منطقه سردسیر و جنگ‌زده مریوان: ارسطو ایرانی، استاندار کردستان گفت: اهالی مریوان برای همکاری رزمندگان اسلام... همی سهمیه نفت و مواد سوختی خود را به جبهه‌ها اختصاص داده‌اند. (آزادگان ۱۹ بهمن ۱۳۵۹)

۳- فرماندار مریوان گویا از این همکاری اهالی خبر ندارد، چون در مصاحبه‌های اعلام میکند:

"مریوان در صحنه سوخت قرار گرفته است... ما از نظر سوخت کاملاً در مصیقه هستیم و مسئولین توزیع سوخت استان باید بیشتر در این امر ما را یاری کنند." (کیهان ۱۱ اسفند ۱۳۵۹)

۴- به گفته‌ی سا هدان عین‌بی "رزمندگان اسلام" در جبهه‌ی مریوان هم چندین بهره‌ای از نفت و دیگر مواد سوختی ندارند و در نتیجه فقدان امکانات بهداشتی پرسنل پزشکی هم دچار شیش شده‌اند!

اگر نه اهالی مریوان نفت دارند و نه رزمندگان اسلام، پس این نفت به کجا رفته است؟ پاسخ بسیار ساده است: "این فراورده" که حاصل کار زحمتگران ایران است ولی از خود ایشان و دیگر زحمتکشان ایرانی دریغ میشود، صورت خام از کمیابهای نفتی، لابد جنگ‌زده و سردسیر، چند ملیتی سردر می‌آورد. مابین نمونه‌ی تازه توجه کنید:

"ایران صادرات نفت خود را به ژاپن در پایان ماه فوریه‌ی جاری (۹ اسفند ۱۳۵۹) از سر خواهد گرفت... قراردادی در این زمینه امروز در تهران بین شرکت ملی نفت ایران، وزارت نفت و ۱۴ شرکت نفتی ژاپن منعقد شده است...

شرایط این قرارداد... مشابه قراردادهای جدید ایران با کمیابهای نفتی شیل بریتیش پترولیوم میباشد.

(کیهان ۲۸ بهمن ۱۳۵۹)

بعضی جماقدارها، چماقدارترند

بدنبال تحمن، البته "قانونی و انقلابی" عده‌ای از جماقداران مضر و در دانشگاه تهرانی موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، برای دیدار با آنان به کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه رفت. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۹ گزارشی بسیار رومانسیک و سوررئالیستی از این دیدار چاپ کرد که در نوع خود بی نظیر است و بیش از هر روصده‌ای اشک به چشم خواننده می‌آورد. بنا به این گزارش:

"از جمله برنامدهای جانبی (در این محضن) شریف آوردن آیت الله موسوی اردبیلی حدود ساعت ۹ صبح (جمعه) به جمع تحمن کنندگان بود که محسنی عارفانه‌ای را پیش آورد... ایشان... بعد از استقرار در محلی مناسب جیره...

های باندپیچی شده‌ی افراد را مشاهده کرد. آقای اردبیلی سپس خطاب به محسن گفت: در سناست که من دادستان هستم اما آدم معیفی هستم (در این لحظه هم‌گریه کردند و حال

امام را جویا شدند)... وی سپس به حصار گفت شما چه میخواهید؟ بکنفر به نمایندگی از طرف بقیه‌ی متحصنین در پاسخ گفت: ما هیچ چیز جز سلامتی امام را نمیخواهیم. در این لحظه خود آیت الله موسوی و بقیه‌ی افسراد شدت گریستند. (تاکید از ماست)

با خواندن این گزارش پرسشهای گوناگونی به ذهن خواننده خطور میکند. از جمله اینکه: چرا متحصنین که بخاطر آقای اردبیلی گریه میکنند، بی مقدمه حال امام را جویا میشوند؟ و با اینکه مکر برای درخواست سلامتی امام "باید پس از جماقداری متحصنین شد؟! بدیهی است که پاسخ این نوع پرسشها را فقط در همان حالت "عارفانه‌ی" جماقداران کتک خورده میتوان یافت. اما در این میان یک سؤال غیر عرفانی هم این روزها در این باره مطرح شده که جوابی به مراتب غیر عرفانی تر دارد و آن اینکه: چرا پس از وقوع دهها مورد جماقداری که در برخی از آنها افرادی کشته هم شده‌اند، آقای موسوی اردبیلی تنها این بار سخا به رسیدگی موضوع اظهار علاقه کرده‌اند؟

پاسخ: از قرار معلوم پسر خود ایشان جزء جماقداران کتک خورده بوده و یکی از اسلحه‌های کمربند که روز پنجشنبه ضبط شده به "آقا زاده" تعلق داشته است!!

یکباردیگر "ماشین زمان"

م اجرای دستگیری و محاکمه در ریادار علوی، دستیار مدنی جلاد و دوست مورد اعتماد مستشاران نظامی امریکا، از چنان پیچیدگی محیرالعقولی برخوردار بود که روی خاطرات "استاد بنی صدر" و ماشین زمان را سفید میکند.
به گفته آزادگان، ۱۱ اسفند ۱۳۵۸:

"عصر پنج شنبه (۹ اسفند ۱۳۵۸) دانشجو یان مسلمان پیرو خط امام استناد خیانت در ریادار علوی در جاسوخانه‌ی امریکا را فاش کردند."

- اما جمهوری اسلامی ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ ادعا میکند که:

"علوی... بدنبال این افشاکری در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۵۸ دستگیر و زندانی شده بود."

- همین روزنامه اضافه میکند که:

"اولین جلسه محاکمه‌ی (علوی) دپروز (۱۲ خرداد ۱۳۵۹) برگزار شد."

- سپس جمهوری اسلامی ۱۴ خرداد ۱۳۵۹ گزارش میدهد که:

"دومین جلسه محاکمه‌ی علوی ساعت ۱۰ صبح سه شنبه ۱۴ خرداد آغاز شد."

- اما جمهوری اسلامی در روز بعد خبری از ادامه محاکمه منتشر نمیکند، تا اینکه، در اطلاعات، ۲۳ بهمن ۱۳۵۹، علی قدوسی، دادستان کل انقلاب، میگوید:

"محاکمه‌ی ایشان (علوی) بزودی آغاز خواهد شد!!"

- و بالاخره دو هفته بعد در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، با کمال تعجب در کیهان میخوانیم که:

"محاکمه‌ی در ریادار علوی... از تاریخ ۲۹ آذرماه تا ۲۱ دیماه ((۱۳۵۹))، برگزار شده بود!!"

نبوی نامه!

ب هزاد نبوی بدون شک از بزرگترین "دستاوردهای رژیم جمهوری اسلامی است! اگر او و رجایی تا این حد گرفتار رتق و فتق امور "امت اسلام" نبودند و میتوانستند نمایش دو نفری خود را با آسودگی خیال اجرا

کنند، قطعاً دست بهترین "شومن ها" را از پشت میبستند! "مهارت" نبوی را در تشییع جنازه‌ی "مسالهی مرده"ی گروگانها دیدیم، و رجایی "هنر" خود را در عرصه‌های گوناگون، از سازمان ملل متحد تا تشریح "عادت غیر اسلامی عرضه و تقاضا" نشان داده است. آنچه در زیر میآید نمونه‌ای از تازه‌ترین هنرنمایی‌های "برادر" نبوی است:

آقای نبوی که همین چند وقت پیش "یک هفته... مسالهی گرانی را بطور جدی پیگیری کرده بود (انقلاب اسلامی ۵ اسفند)، در مصاحبه‌ای با جمهوری اسلامی ۲۰ اسفند به مسالهی احتکار میپردازد و میگوید:

"در موارد زیادی فروشندگان خرده‌پا تقصیری ندارند، عمدتاً واسطه‌ها و محترکین هستند که قیمتها را بالا میبرند یا بازار سیاه کاذب درست میکنند (پس "بازار سیاه واقعی" اشکالی ندارد؟) ما حالا میدانیم که ۳۷ هزار تومان (قاعدتا ۳۷۰۰۰ تن بایدها شد) بخش خصوصی سیب دارد در انبارها، توی انبارهای دولتی هم هست."

افراد "مادی گرا و حریص" حتماً فوری میگویند: این "بخش خصوصی" همان "محترکان و واسطه‌ها" هستند، پس بایدها را بازگردو سیبهای احتکار شده را در اختیار زحمتکشان قرار داد اما آقای نبوی که از "اخلاق اسلامی" و "حسوی" "لوطی گری" برخوردار است نظر دیگری دارد: "البته ما خودمان دست‌نمیزنیم تا که بیمنیم اینها کی سر غیرت میآیند و بین مردم توزیع میکنند."!!

برای آنهایی که روش "غیرتی" حل مسالهی احتکار و گرانی را قبول ندارند، آقای نبوی توضیح دیگری هم دارد:

"خودمان هم چرا دست‌نمیزنیم) چون بالاخره سردخانه‌ی دولتی محل اعتمادی بوده که جنس را آورده‌اند در آنجا گذاشته‌اند و اگر اینکار را بکنیم در واقع لطمه به اعتماد دولتی در زمینه حفظ کالاهای مردم خواهد خورد."

حتماً دیگر موضوع را فهمیده‌اید. سیب "واسطه" ای در کار بوده و نه "محترک"ی! مردم مقداری سیب در سردخانه‌های دولت "مردمی" و "مورد اعتماد" شان امانت گذاشته‌اند، و بالاخره یکروز هم از کل روی آقای نبوی خجالت میکشند، "غیرتی" میشوند و سیبها را "بین مردم" یعنی خودشان، توزیع میکنند. از این گذشته، در "این برهه از زمان" توقع سیب‌ارزان داشتن هم فقط از "ضد انقلاب" برمیآید و بس!



در حاشیه رویدادها

جائی که چماق پر بویزد...

جنین که بیداست حکومت منسوب به الله، که گفته میشود عمر - دست کم - چندین و چند هزار ساله خواهد داشت، به احتمال نزدیک به یقین از فتنای بیرون نمیاید - حتی اگر پروردگار به پدر بی شکر آن عمر ۱۲۰ ساله رساند کند و با رئیس جمهور "منتخب مردم" بتواند قارق از "برقراری آرامش" حکمه از پای در آورد.

چش دومین سالگرد انقلاب به سرقت رفته‌ی مردم ایران در شمال و جنوب و بالا و پائین کشور با شمع هائی چوبین برگزار شد. اگر چه "گویندگان و نویسندگان" بی وقفه نصیحت میدند که چماق زبان و قلم کم از دیگر انواع چماق نیست. اما شدت اختلافات از آن حد کسه فتوا بتواند کارساز باشد گذشته است. (از سوی دیگر، وزیر کشور با تاسف تمام اعتراف میکند که جلوی انتشارات زیرزمینی را نمی - توان گرفت چون حتی شاه هم نتوانست این کار را نکند.) از این ها گذشته، رژیم اسلامی با این واقعیت آزار دهنده روبروست که حتی با وجود حمایت نیروهای عیسوی، اگر افکسار عمومی از حکومتی پشتیبانی نکند، بران دولت - چه مکتبی یا متخصر - امید نجاشی نیست.

بدرنگ در پی سرخوردنهای دانشگاه، امید مستضعفان جهان به خلوت رفت. حتی اگر بیماری ایشان شدت نمی گرفت، فاعداً برای یافتن راه گشایشی در این بحران ایمان سوز، باید هفت شبانه روز سراز سجده بر زمی داشت تا شاید حاملان وحی به کمک ولی فقیه بشتابند و راهی پیش پای باند سران قوم بگذارند.

اکنون، هیات سه نفری منصوب آیت الله خمینی، رئیس جمهوری و "طرف دیگر"، عالی ترین مرجع حکمیت شده است. اگر این هیئت از پس حل اختلافات میان جناحهای حاکم - یونیاید، احتمالاً هیئتی دیگر مامور بازرسی عملکرد هیات اول خواهد شد. به این ترتیب، مسلسل هیات های "میتاق وحدت"، حل اختلاف، حکمیت در حل اختلاف، نظارت بر حکمیت و گزارش

در هیات ناظر بر حکمیت تا صبح ثیامت ادامه یابد. اما اصل مهم اینست که از تمام این موالات خبری به بیرون درز نکند: سخنرانی

تا پایان جنگ (کدام جنگ؟) ممنوع، روزنامه ها (یا در واقع چیزی که از مطبوعات باقی مانده) ساکت و گوش بفرمان، حراکبه غلام ترکس مستت جماعت را نند...

هولای زمینگیر رژیم الهی، البته نیازی به اجرای قوانین شری ندارد. اما اگر بر با کردن دکور محکمی عدالت بتواند "جو را عوض کند، این کار مباح است: به عنوان آترواکسیون شب سال نو، قرار است عباس امینر انتظام (یا "یاکترین" یار آقای بازرگان) را در قفس به میدان بیاورند و در حاشی دیگر به "شکایاتی" که از مطبوعات برسد، خارج از نوبت رسیدگی شود.

شود تمام مصائبی که بر رژیم اسلامی باریدن گرفته، شکستی بود که گریبانگیر جماعتداری شد. اگر چه همه ایزار تبلیغاتی در این جهت بکار انداخته شده بود که جماعتداران، مقربان درگاه احدیت و مستمعی واقعی اند، اما چمان چه از درخس طوبی چه از زقوم، بناچار روزی از ظراوت می افتند. رژیم اسلامی، که تکیه گاههای اصلی اش جر الله و چماق نیست، در حالی که انکار عنایت خدا - وندی از آن دریغ میشود و درخت سابقا سر سبز چماق از شادابی افتاده، باید در پی راههای دیگری برای کسب مشروعیت باشد. هیات هائسی که چندی پیش به اکناف جهان و از جمله کشورهای قدرتمند گسیل شدند، به احتمال زیاد در این فکر بوده اند.



هفته نامه
رهائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی